



Defenders Human Rights Network in Iran

# آزادگی AZADEGY

بازداشت بیش از چهل هزار نفر

## جنایت علیه بشریت در ایران



کشته شدن بالای بیست هزار نفر

سانسور شدید رسانه و قطع اینترنت



عدم تحویل اجساد به خانواده ها  
مگر در ازای مبلغی گزاف

اعدام ها همچنان به بهانه های مختلف در حال اجراست

## در هر 10 دقیقه حداقل یک مورد نقض حقوق بشر در ایران اتفاق می افتد

### در 26 مین سال فعالیت آزادگی شماره 350 آزادگی را می خوانید

3	ژاله وفا	از خشکسالی تا مافیای آب: چرا ایران به مرز فروپاشی آبی رسید؟
6	علیرضا جهان بین	مناطق حفاظت شده ایران- منطقه حفاظت شده ساریگل
7	اصغر جهانانیده	کار، بیگانه شده و خودکشی کارگران
9	عصمت فرزادی	سهم و زندگی من و ... بخش پنجم
10	مریم کاظمی	دموکراسی به مثابه یک پروژه اخلاقی
12	سونیا سوارکوب	نگاهی به انواع مدیریت کشور ها
14	حمید رضاپور	چرا هیچکس به طور مستقیم به کمک مردم ایران نیامده
14	پگاه جعفری قوشچی	وقتی طلای سیاه پرده پوش سرخ حقیقت می شود
15	ملینا نوری وفا	فقر زنان در کانون در هم تنیدگی شکاف های جنسیتی و طبقاتی
17	مجتبی معصومی	اعدام سفید و اعدام های صحرائی
18	اکبر دهقانی ناژوانی	مقایسه تظاهرات امروز مردم با قبل از انقلاب ۵۷
20	صدف سرائی	مهاجرت فقط جابه جایی جغرافیا نیست، جابه جایی هویت است
20	مهری ایمانی	معضل کودک همسری
21	شکیبا قاسمی	قطعی اینترنت و سرکوب اعتراض دی ماه ۱۴۰۴
22	مهرنوش رهام	خون و سکوت:
23	ملیکا نوری وفا	معنا و مفهوم آزادی
23	امیرپالوانه	علی لاریجانی کیست و چرا نامش دوباره مطرح شده؟
24	منصور کفیلی	حق و حقوق در اعلامیه جهانی حقوق بشر
25	سونیا سوارکوب	وقتی قطع اینترنت به ابزار سرکوب تبدیل می شود
26	سپیده حسینی صابر	هنر من، برای آگاهی بخش چهارم

#### مدیر مسئول و صاحب امتیاز:

منوچهر شفائی

#### همکاران در این شماره:

ساره استوار

منصور کفیلی

مریم کاظمی

اصغر جهانانیده

#### طرح روی جلد و پشت جلد:

سپیده حسینی صابر

#### امور فنی و اینترنتی:

حسین بیداروند - ملیکا نوری وفا

#### چاپ و پخش:

محمد رضا باقری

#### یادآوری:

- آزادگی کاملاً مستقل و زیر نظر مدیر مسئول منتشر می شود.
- نشر آثار، سخنرانی ها و اطلاعیه ها به معنی تأیید آن ها نبوده و فقط به دلیل اعتقاد و ایمان به آزادی اندیشه و بیان می باشد.
- با اعتقاد به گسترش افکار، استفاده و انتشار آثار چاپ شده در این نشریه بدون هیچ محدودیتی کاملاً آزاد است.
- مسئولیت هر اثری بر عهده نویسنده آن اثر است و آزادگی صرفاً ناشر افکار می باشد.

آزادگی

#### آدرس:

Azadegy \_ M. Shafaei  
Postfach 52 42  
30052 Hannover - Deutschland  
Tel: +49 163 261 12 57  
E-Mail: [shafaei@azadegy.de](mailto:shafaei@azadegy.de)  
[www.azadegy.de](http://www.azadegy.de)



## ژاله وفا

از خشکسالی تا مافیای آب: چرا ایران به مرز فروپاشی آبی رسید؟  
ایران امروز با یکی از جدی‌ترین بحران‌های زیست‌محیطی خود، یعنی بحران کم‌آبی، درگیر است. بحرانی که نه تنها بخش‌های کشاورزی و صنعتی را فلج کرده، بلکه منابع طبیعی و امنیت اجتماعی و به‌ویژه سکونت‌گاه‌های انسانی را نیز تهدید می‌کند و باعث مهاجرت‌های فراوان از دهات به شهرها و کلان‌شهرها شده است و در عین حال، کلان‌شهرها نیز همچون تهران، شدیداً با کمبود آب دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

اما چرا وطن ما به این مرحله رسیده است؟ آیا تغییرات اقلیمی تنها عامل بحران هستند یا باید به دلایل عمیق‌تری در عرصه سیاست‌گذاری و ساختار توسعه نیز نگریم که در ساختن این بحران نقش ایفا کرده‌اند؟ این مقاله تلاشی است برای تحلیل دقیق این بحران و پاسخ به این سؤال که آیا راه‌حلی برای این بحران وجود دارد و اگر آری، چه راهکارهایی واقعاً عملی هستند و نقش دولت، مافیای آب و مردم در آن چیست؟

ابتدا چند داده درباره وضعیت محیط زیست ایران ارائه می‌شود، شامل آب‌های تجدیدپذیر ایران، تالاب‌ها، رودخانه‌ها، میزان سدهای غیرمجاز، میزان آب مصرفی در کشاورزی و صنعت و مصرف خانگی، برداشت از چاه‌ها و فرونشست دشت‌های ایران، تا وخامت اوضاع آن‌طور که هست و عواقب آن هویدا گردد.

بنا بر داده‌های مرکز آمار ایران، مساحت ایران ۱۶۴ میلیون هکتار است که از این میزان، ۱۴ میلیون هکتار اراضی جنگلی، ۸۴ میلیون هکتار مرتع، ۴۳/۲ میلیون هکتار بیابان و کویر و ۱۷ میلیون و ۳۷۹ هزار هکتار اراضی زراعی و باغ‌ها (۸۹ درصد زراعی و ۱۱ درصد باغی) را به خود اختصاص داده‌اند.

## آبهای تجدیدپذیر ایران

بر اساس آخرین گزارش شرکت‌های وزارت نیرو، میزان آب‌های تجدیدپذیر ایران از حدود ۱۳۰ میلیارد مترمکعب در دهه ۱۳۵۰ که کمتر از ۸۵ میلیارد مترمکعب در دهه ۱۴۰۰ کاهش یافته است. این در حالی است که جمعیت کشور طی همین مدت بیش از دو برابر رشد داشته است و تقاضای آب به همان نسبت در بخش‌های کشاورزی، صنعت و شرب به‌صورت فزاینده‌ای افزایش یافته است. سرانه آب تجدیدپذیر ایران اکنون کمتر از یک هزار مترمکعب در سال است که مرز «تنش آبی شدید» را نشان می‌دهد.

بیش از ۶۰ درصد منابع آب ایران از طریق چاه‌های زیرزمینی تأمین می‌شود و حدود ۷۰۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز در ایران فعال است. برداشت غیرمجاز یا بیش از ظرفیت از سفره‌های زیرزمینی باعث افت شدید سطح آب و بروز پدیده‌های جبران‌ناپذیری مانند فرونشست زمین در استان‌های مرکزی، اصفهان، فارس، اطراف تهران و خوزستان شده است.

بر اساس گزارش «مرکز پژوهش‌های مجلس»، بیش از ۷۰ درصد دشت‌های ایران دچار فرونشست زمین شده‌اند؛ پدیده‌ای که در برخی مناطق، نظیر ورامین و اصفهان، به حد بحران رسیده است. ۳۸ درصد از اراضی کشاورزی ایران آبی است. تغییر کاربری اراضی و حفر چاه‌های غیرمجاز، با حدود ۷۰۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز فعال، باعث برداشت بی‌رویه و فرونشست زمین در بیش از ۲۰ استان کشور شده است.

با توجه به اکوسیستم طبیعی کشورمان، ایران ۴۲ نوع تالاب طبیعی دارد. ۲۵ تالاب در ایران وجود دارند که در کنوانسیون رامسر ثبت شده‌اند و به‌عنوان تالاب بین‌المللی شناخته می‌شوند. تغییرات اقلیمی سال‌های اخیر، دستکاری در محیط زیست و حیات‌وحش تالاب‌ها و عدم رهاسازی حقایق تالاب‌ها باعث شده است حیات تعدادی از تالاب‌های کشورمان به خطر بیفتد. به گفته شینا انصاری، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست، در تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۱۱ اعلام شد که ۴۳ درصد از تالاب‌های کشور خشک شده‌اند. به دلیل فعالیت شرکت‌های نفتی، نفت مانع ورود حقایق واقعی تالاب به بخش‌های عظیمی از تالاب هورالعظیم شده است و همین ماجرا

باعث شد هورالعظیم به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شود. تصاویر ماهواره‌ای ثبت‌شده از هورالعظیم نشان می‌دهد در سال‌های اخیر بیش از ۶۰ درصد بخش ایرانی تالاب خشک شده است.

تالاب گاوخونی نیز از بزرگترین و مهم‌ترین تالاب‌های بین‌المللی ایران است که به دلیل سدسازی و کشاورزی، تنها ۳ درصد از آن باقی مانده است. پریشان تنها تالابی است که به دلیل سدسازی در بالادست خشک نشده است، بلکه تنها به دلیل حفر چاه در اطراف این تالاب خشک شده است.

## وضعیت جنگل‌های ایران

به گفته معاون امور جنگل سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری کشور، ایران با دارا بودن ۵ ناحیه رویشگاه جنگلی، رتبه ۵۶ را در بین کشورهای دارای جنگل جهان دارد. این رویشگاه‌ها که هر یک گونه‌های ارزشمند بسیاری را در خود جای داده‌اند، مساحت جنگل‌های ایران را به ۱۴ میلیون هکتار رسانده‌اند که ۷/۶ درصد از کل مساحت کشور را شامل می‌شود.

ایران دارای پنج ناحیه رویشی است که شامل جنگل‌های ارسباران (۱۳۰ هزار هکتار)، جنگل‌های هیرکانی (۲ میلیون هکتار)، جنگل‌های زاگرس (۶ میلیون هکتار)، جنگل‌های ایران-تورانی (۱/۴ میلیون هکتار) و جنگل‌های خلیج عمانی (۲/۳ میلیون هکتار) است.

متأسفانه سالانه ۶۳ هزار هکتار از جنگل‌ها را از دست می‌دهیم و اگر به همین روال پیش رود، تا ۵۰ سال آینده همه جنگل‌های ایران نابود خواهند شد. یک‌پنجم درختان بارزترین عرصه‌های جنگلی ایران طی پنج دهه گذشته به علت آتش‌سوزی، بهره‌برداری‌های غیر اصولی، هجوم ریزگردها و خشکسالی‌های پی‌درپی از بین رفته است. زاگرس که وسیع‌ترین عرصه جنگلی ایران است، بیش از سایر عرصه‌ها و رویشگاه‌های جنگلی کشور آسیب دیده است. البته همه رویشگاه‌های جنگلی ایران در معرض خطر قرار دارند، اما زاگرس حال‌وهوایی اورژانسی دارد.

عرصه‌های جنگلی ایران از نظر ارزش‌های اکولوژیکی، اجتماعی و اقتصادی در دنیا بی‌نظیر هستند. گونه‌های جنگلی ایران، به‌ویژه در ناحیه رویشی زاگرس، نقش مهمی در چرخه آب کشور دارند و سدی در برابر هجوم ریزگردها و نیز عامل تعادل دما به شمار می‌آیند.

## وضعیت مراتع ایران

بخش بزرگی از ۸۴ میلیون هکتار مراتع کشور (حدود ۶۶/۳ درصد) پوشش کمی دارند؛ تنها ۸/۵ درصد پرتراکم‌اند و با چالش‌هایی مانند تغییرات اقلیمی (کاهش بارندگی و افزایش دما)، چرای بی‌رویه و فرونشست مواجه‌اند که نیازمند مدیریت نوین و مشارکت عمومی برای احیا هستند. مساحت مراتع ایران از ۸۰ تا ۹۰ میلیون هکتار در سال ۱۳۷۰، به ۴۰ تا ۴۵ میلیون هکتار در سال‌های اخیر رسیده است.

آمارهای ذکرشده نشان می‌دهد مسئله محیط زیست ایران دچار بحرانی بسیار وخیم است و جان و حیات ساکنان ایران، آینده کشور و نسل‌های آینده به خطر جدی افتاده است. اکنون باید به عوامل دخیل در ایجاد چنین بحرانی پرداخت تا روشن شود آیا امکان بازگشت و نجات محیط زیست ایران وجود دارد یا خیر و اگر آری، با چه تدابیری؟

## دلایل اقلیمی خشکسالی و کم‌آبی در ایران

خشکسالی به معنای کاهش بارندگی در یک منطقه نسبت به میانگین بلندمدت است که می‌تواند منجر به کمبود منابع آبی، کاهش محصولات کشاورزی، نابودی پوشش گیاهی و فشار بر زندگی انسان‌ها و اکوسیستم‌ها شود. ایران با میانگین بارندگی سالانه حدود ۲۵۰ میلی‌متر (یک‌سوم میانگین جهانی)، یکی از کشورهای خشک و نیمه‌خشک جهان به‌شمار می‌آید. ۸۵ درصد از خاک ایران در اقلیم خشک و نیمه‌خشک قرار دارد و میانگین تبخیر سالانه بیش از ۲۵۰۰ میلی‌متر است.

این واقعیتی تلخ است که آگاهی از آن باید ما ایرانیان را هشدار دهد تا بسیار بیشتر از سایر ملت‌هایی که در مناطق پُرآب زندگی می‌کنند، به مسئله بحران کمبود آب توجه کنیم و نگذاریم میهن ما به مرحله‌ای برسد که ساکنان آن به علت نبود آب مجبور به مهاجرت از کشور شوند. پس واقعیت اقلیمی ایران، مسئولیت تکتک ما مردم ساکن این وطن را چندبرابر می‌کند.

**معضل کم‌آبی در سطح جهان**

گرم‌شدن کره زمین باعث تغییر الگوهای بارندگی شده و دوره‌های خشک طولانی‌تر می‌شوند. افزایش دما تبخیر را بیشتر و ذخیره برف و یخ را کمتر کرده است. مصرف جهانی آب بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹، ۲۵ درصد افزایش یافته و یک‌سوم این رشد در مناطق در حال خشک‌شدن مانند ایران رخ داده است. بخش کشاورزی ۹۸ درصد مصرف جهانی آب را تشکیل می‌دهد. در مناطق خشک، حدود یک‌چهارم کشاورزی دیم و یک‌سوم کشاورزی آبی با کارایی پایین آب انجام می‌شود. کشت محصولات پُرآب (برنج، گندم، پنبه، ذرت، نیشکر)، به‌ویژه برای صادرات، باعث تشدید بحران شده است.

بانک جهانی در چهارم نوامبر ۲۰۲۵ کتاب «خشک‌شدن قاره‌ای: تهدیدی برای آینده مشترک ما» را منتشر کرد. این کتاب به بحران آب جهان در دو دهه اخیر پرداخته و نشان می‌دهد زمین سالانه ۳۲۴ میلیارد مترمکعب آب شیرین از دست می‌دهد که معادل نیاز سالانه ۲۸۰ میلیون نفر است. ذخایر آب شیرین در سراسر جهان در دو دهه اخیر به‌طور متوسط ۳ درصد از منابع تجدیدپذیر سالانه کاهش یافته‌اند و این کاهش در مناطق خشک به ۱۰ درصد رسیده است.

همین واقعیت جهانی، مسئولیت ما مردم را در نوع تصمیم‌های زیستی‌مان افزایش می‌دهد و همچنین ضرورت انتخاب و برخورداری از نظامی سیاسی را یادآور می‌شود که در تصمیم‌گیری‌ها، سیاست خارجی و سیاست‌های محیط زیستی از توانایی، اعتبار و اثرگذاری بالایی در سطح جهانی برخوردار باشد و ایرانی را اداره کند که برنامه‌ها و سیاست‌های سازگار با محیط زیست و طبیعت ایران و جهان را داشته و دنبال کند.

**نقش سیاست‌گذاری‌های نظام ولایت فقیه و مافیای آبی در ایجاد بحران محیط‌زیستی ایران**

امکان ندارد بحرانی به این ژرفی در کشور رخ دهد و نظام حاکم در آن نقش عمده‌ای نداشته باشد؛ چرا که تمامی سیاست‌گذاری‌های مرتبط با محیط زیست ایران بر عهده وزارتخانه‌های نیرو، کشاورزی، صنعت، اقتصاد و بازرگانی و سازمان‌های مربوطه است و تخصیص بودجه‌ها نیز به‌طور مستقیم به نظام حاکم و دولت‌ها مربوط می‌شود.

در واقع، نقش ناکارآمدی و بی‌دانشی مسئولان نظام ولایت فقیه و نیز فساد و بی‌توجهی به هشدار متخصصان محیط زیست باعث ایجاد چنین بحران وخیمی برای ایران شده است.

استبداد حاکم، فساد نهادینه‌شده و سیاست رانت‌خواری باعث شده است که در هر زمینه‌های مافیایی مالی - نظامی شکل بگیرد که سلطه خود را بر کل ایران گسترش داده است. بحران آب که اکنون به یک بحران ملی تبدیل شده، تنها به دلیل کمبود بارش به وجود نیامده است، بلکه دست‌های پنهانی بر سیاست‌های آبی کشور سایه انداخته‌اند؛ دست‌هایی که از دل پروژه‌های میلیاردی، سدسازی‌های بی‌ضابطه و انتقال‌های پرهزینه سر برآورده‌اند و تحت عنوان «مافیای آب» شناخته می‌شوند.

مافیای آب شبکه‌های پیچیده از پیمانکاران، سیاست‌گذاران و ذی‌نفعان اقتصادی است که در لایه‌های مختلف تصمیم‌گیری حضور دارند. چه‌بسا افرادی که به مجلس نظام راه یافته‌اند و به علت تعلق به زادگاه خود یا برای کسب رأی از مردم محل، مجوز تأسیس صنایع آبربر را در مناطق کم‌آب و بی‌آب صادر کرده‌اند تا بتوانند چند صباحی بیشتر از رانت «نمایندگی» مجلس نظام و رانت‌های اقتصادی و سیاسی آن بهره‌مند شوند. این افراد هستند که در مجلس نظام یا در سمت‌های وزارت و یا جایگاه‌های نظامی تعیین می‌کنند کدام سد ساخته شود، کدام دشت آب بگیرد و کدام روستا پُرآب یا کم‌آب باشد. هر سد جدید به معنای قراردادهای کلان، زمین‌های کشاورزی گران‌تر و قدرت سیاسی بیشتر برای گروه‌هایی است که از آب به‌عنوان ابزار سلطه استفاده می‌کنند. در چنین شرایطی، منطق علمی مدیریت آب فدای منافع شخصی ذی‌نفعان می‌شود.

بحران بی‌آبی به بحران بی‌عدالتی نیز تبدیل شده است. در حالی که کشاورزان شرق اصفهان یا خوزستان از بی‌آبی زمین‌هایشان در رنج هستند، صنایع بزرگ فولاد، پتروشیمی و معادن در همان مناطق با سهمیه‌های ویژه از آب‌های زیرزمینی و رودخانه‌ای بهره‌مندند. این تضاد حاصل مافیایی است که اولویت را نه بر اساس نیاز، بلکه بر اساس نفوذ تعیین می‌کند. به بیان دقیق‌تر، مافیای آب صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست،

بلکه ساختاری سیاسی دارد. بسیاری از اعضای این شبکه در نهادهایی حضور دارند که خود باید ناظر بر سیاست‌های آبی باشند. به‌عنوان نمونه، در دهه ۱۳۹۰ پنج بار شاخص هزینه تولیدکننده از شاخص هزینه مصرف‌کننده بیشتر بوده است. این‌که چگونه قیمت تمام‌شده در کارخانه یا سر مزرعه از قیمت نهایی مصرف‌کننده بیشتر می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که مافیای واردات تشویق شده است؛ چرا که این نسبت به‌معنای آن است که ذی‌نفعان واردات کلیددار اقتصاد کشور هستند و نحوه تعیین قیمت تضمینی خرید محصولات کشاورزی نیز مشوق واردات شده است.

سیاست انتقال آب بین‌حوضه‌ای، مانند پروژه‌های انتقال آب از زاینده‌رود به یزد یا از کارون به فلات مرکزی، که نه حاصل نظر متخصصان آب و حوزه محیط زیست، بلکه نتیجه سیاست‌های مافیای آب است، نه تنها تعادل اکولوژیک را بر هم زده، بلکه به منبعی برای سودهای کلان پیمانکاران خاص تبدیل شده است.

به‌عنوان نمونه، زمانی استان خوزستان استانی پُرآب در فلات بی‌آب ایران بود و با نعمت داشتن پنج رودخانه بزرگ و پُرآب، یعنی کارون، دز، کرخه، زهره و مارون که به سمت خلیج فارس جریان دارند، استعداد تأمین کشاورزی برای میلیون‌ها نفر را در ایران داشت. در زمان ریاست‌جمهوری نخستین رئیس‌جمهور منتخب تاریخ ایران، ابوالحسن بنی‌صدر، «طرح سبز» او برای بازسازی کانال‌ها و قنات‌های خوزستان و استفاده بهینه از آب این رودخانه‌ها برای کشاورزی اصولی، با کودتا علیه دولت وی هرگز به اجرا درنیامد.

امروز، هر چند صنایع کشاورزی آبربر مانند کشت نیشکر در خوزستان وجود دارد، اما معضل اصلی، انتقال آب از سرچشمه‌ها به مناطق مرکزی کویری ایران است. وزیر نیروی دولت محمد خاتمی، حبیب‌الله بی‌طرف، از پیشگامان انتقال آب از ذخایر استان چهارمحال و بختیاری بود؛ استانی بختیاری‌نشین که به «بام ایران» معروف است. تونل‌زدن از سرچشمه رود کارون در کوهرنگ و انتقال آب به سمت کویر باعث شد حقایق کارون رعایت نشود. در حالی که می‌بایست دوسوم حقایق از سرچشمه‌های کوهرنگ، همدان و الیگودرز به سمت خوزستان سرازیر شود، سیاست‌گذاران با عدم رعایت حقایق کارون، این آب را برای مصرف صنایع آبربر در استان‌های مرکزی نگه داشتند.

مسلماً مردم فلات مرکزی نیز محق‌اند از نعمت آب برخوردار شوند، اما آب‌های شیرین رودخانه‌ها نه برای شرب مردم و نه حتی برای کشاورزی، بلکه صرف بیش از سی‌و‌دو صنعت بزرگ فولاد، پتروشیمی و صنایع ماشین‌سازی و آهن در مرکز ایران شده است؛ صنایعی که با مدیریت غلط، به‌جای استقرار در کنار خلیج فارس و دریای عمان، در مناطق کم‌آب و بی‌آب مانند یزد، اردکان، کاشان، اراک و کرمان تأسیس شده‌اند. در صورتی که اگر اغلب این صنایع آبربر، مانند پتروشیمی و فولاد که برای سرد کردن کوره‌ها به آب نیاز دارند، در کنار دریا ایجاد می‌شدند، هم تولیدات صادراتی آن‌ها به بنادر جنوبی نزدیک بود، هم از آب دریا استفاده می‌شد و هم بیکاری در مناطق بسیار محروم ایران کاهش می‌یافت.



## سدسازی های بی رویه که باعث خشک شدن اغلب تالابها و رودخانهها شده است

آغاز پروژه های سدسازی های بی رویه، غیر ضروری و مخرب و همچنین انتقال آب، از دولت رفسنجان زده شد و در دولت های خاتمی، احمدی نژاد و روحانی ادامه یافت. اغلب این پروژه ها را سپاه پاسداران، یعنی مافیای نظامی - مالی، بر عهده گرفت. ساخت بسیاری از این سدها توجیه اقتصادی ندارد و در واقع، هم در شیوه ساخت و هم در نحوه بهره برداری از آنها، سرمایه ملی هدر داده شده است.

به عنوان نمونه، سد گنوند که امتیاز آن در اختیار قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه قرار گرفت، با وجود هشدارهای پیاپی فعالان و متخصصان زمین شناسی و محیط زیست، در منطقه ای نمکزار و بر پایه های نمکی احداث شد. لازم به ذکر است که در تأسیس این سد، دولت خاتمی و حبیب الله بی طرف نیز نقش عمده ای داشته اند. بی طرف که زمانی از رهبران دانشجویان موسوم به خط امام محسوب می شد، با حضور در گفت و گوهای تلویزیونی پس از اشغال سفارت آمریکا شناخته شد و پس از پیوستن به سپاه، در سی سالگی استاندار یزد شد. در همان دوران، اندیشه انتقال آب به استان یزد را در سر می پروراند و به دلیل سابقه در جهاد سازندگی و دوستی با بیژن نامدار زنگنه، در دوران وزارت زنگنه در وزارت نیرو، به معاونت وی رسید. بی طرف در همان سالها، به عنوان عضو هیئت مدیره شرکت توسعه منابع آب و نیروی ایران، نقش مهمی در تأیید طرح احداث سد گنوند داشت؛ سدی که به نماد خطاهای مهندسی و مطالعاتی بدل شد. در دولت احمدی نژاد، موضوع افتتاح این سد مطرح شد و سد گنوند آبگیری شد و فاجعه رخ داد؛ دریاچه ای از نمک، مشابه دریاچه ارومیه، شکل گرفت. آب این سد هم برای کشت نیشکر، گندم، جو و برنج و باغ ها شور شد و هم برای احشام غیر قابل استفاده گردید. این آب شور در جنوب غربی کشور حدود یک میلیون و پانصد هزار نخل را سوزاند. با این حساب، بی کفایتی، بی دانشی، طمع سپاه و نادیده گرفتن همه هشدارهای کارشناسان باعث شد به جای آن که استان خوزستان به قطبی درآمدزای کارآفرین، سرسبز و تولیدگر تبدیل شود، به دلیل بی آبی و گرمای بیش از حد، مردم این منطقه به فکر مهاجرت به سایر نقاط ایران بیفتند.

به گفته آقای درویش، کارشناس ارشد محیط زیست، مرتع و آبخیزداری و کنشگر محیط زیست ایران، هنوز هم با وجود مشاهده این همه فاجعه در بالادست استان خوزستان، طرح های انتقال آب و سدسازی هایی مصوب شده اند که قصد دارند تا سال ۱۴۱۰ آن ها را اجرایی کنند. در این طرح ها، حدود ۷/۶ میلیارد مترمکعب از آبی که باید به سمت خوزستان جاری شود، برداشت خواهد شد. اگر این قبیل انتقال آب و سدسازی ها اجرا شوند، دیگر آبی به خوزستان نخواهد رسید و بحران تالاب های بین المللی این استان شدیدتر خواهد شد. هورالعظیم خشکتر خواهد شد، شادگان خشک خواهد شد و تالاب های بامژ و میانگران نیز نابود خواهند شد. در حالی که تالاب های خوزستان ستون های پایداری این استان هستند، حقایق آن ها قربانی توسعه میادین نفتی، کشاورزی و سدسازی ها در بالادست شده است.



### نقش عدم تخصیص بودجه کافی در بحران آب

بودجه های دولت های نظام ولایت فقیه هر ساله کمترین سهم را به حفاظت از منابع آبی اختصاص داده اند. به عنوان نمونه، در لایحه بودجه ۱۴۰۴ در دولت پزشکیان، بیش از ۹۰ درصد از اعتبارات برای بخش عرضه و مصرف در نظر گرفته شده است، در حالی که برای حفاظت از منابع آبی تنها ۸ درصد از منابع مالی پیش بینی شده است. در همین بودجه،

برداشت آب از چاه های غیر مجاز به عنوان «ردیف درآمدی» لحاظ شده و برای برداشت های غیر مجاز، جریمه هر مترمکعب ۱۶۰۰ تومان تعیین کرده اند. در حقیقت، این ردیف بودجه چنین معنا می دهد که می توان چاه غیر مجاز حفر کرد و آب غیر مجاز برداشت کرد، به شرط آن که جریمه پرداخت شود. در راستای حفاظت از تالابها، تأمین حقایق نقش بسیار مهمی دارد. در واقع، تأمین حقایق محیط زیستی تالابها یکی از مهم ترین بخش های حفاظت از آنهاست. در این مسیر، قانون تکلیف را روشن کرده و بر اساس قانون حفاظت، مدیریت و احیای تالاب های کشور، تعیین میزان نیاز محیط زیستی تالابها بر عهده سازمان حفاظت محیط زیست و تأمین آن بر عهده وزارت نیرو است.

سیاست گذاری های نفتی باعث خشک شدن یکی از مهم ترین تالاب های ایران، یعنی تالاب بین المللی هورالعظیم، شده است. تالاب هورالعظیم از آخرین تالاب های بازمانده بین النهرین است که ۱۲۷ هزار هکتار از آن در مرزهای ایران و ۳۰۰ هزار هکتار دیگر در عراق قرار دارد. کمان شدن و چندپاره شدن هورالعظیم از اواخر دهه ۸۰ و با فعالیت میادین نفتی در بخش جنوبی این تالاب آغاز شد. برای استخراج نفت در میادین نفتی باران و آزادگان، بخش های وسیعی از هورالعظیم خشک و به دکل های نفتی و جاده تبدیل شد. از سوی دیگر، فعالیت شرکت های نفتی مانع ورود حقایق واقعی تالاب به بخش های عظیمی از آن شد و همین امر باعث شد هورالعظیم به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شود. تصاویر ماهواره ای ثبت شده از هورالعظیم نشان می دهد در سال های اخیر بیش از ۶۰ درصد بخش ایرانی تالاب خشک شده است.

### سیاست گذاری غلط در حوزه کشاورزی

کشاورزی به عنوان بزرگترین مصرف کننده آب در ایران با مشکلات جدی مواجه است. کشت محصولاتی که نیاز بالایی به آبیاری دارند در مناطقی با منابع آبی محدود، یکی از عوامل مهم بحران آب در ایران محسوب می شود. استفاده از فناوری های قدیمی و ناکارآمد در بخش کشاورزی نیز در هدر رفت بخش بزرگی از منابع آبی نقش دارد. عدم تناسب بین نوع محصول و شرایط اقلیمی و آبی منطقه، یکی دیگر از عواملی است که منجر به مصرف بی رویه آب در کشاورزی شده است. کشت محصولاتی مانند هندوانه، یونجه، صیفی جات و سیب زمینی در شرایطی انجام می شود که زمین ها ترک برداشته اند و منابع آبی به شدت افت کرده اند. در شمال کشور نیز وضعیت نگران کننده است؛ کشت برنج، که یکی از آب برترین محصولات کشاورزی است، همچنان در مقیاس وسیع ادامه دارد. حتی در برخی مناطق گیلان، محصولاتی مانند کیوی و مرکبات جایگزین برنج شده اند که آن ها نیز مصرف آب بالایی دارند و عمدتاً صادر می شوند. سود این صادرات به جیب صادرکنندگان می رود، اما هزینه زیست محیطی آن، یعنی خالی شدن سفره های زیرزمینی، بر دوش کل کشور باقی می ماند.

طبق گزارش های مسئولان وزارت جهاد کشاورزی، بیش از ۷۰ درصد آب مصرفی کشور در بخش کشاورزی و دامداری های سنتی استفاده می شود، اما بهره روری این بخش، بنا بر اعلام همین وزارتخانه، حدود ۴۰ درصد است. به عبارت دیگر، نزدیک به نیمی از آب مصرف شده در مزرعه تلف و تبخیر می شود. استفاده بیش از حد از منابع آبی برای کشاورزی، که بیش از ۹۰ درصد مصرف آب کشور را در بر می گیرد، منجر به کاهش شدید سطح آب های زیرزمینی و خشک شدن بسیاری از دریاچه ها و تالابها شده است.

مسئله صنعتی کردن بخش کشاورزی و روستایی یکی از حیاتی ترین مسائل کشور است، اما در ایران، به جای آن، صنعت زدایی در بخش کشاورزی و ترویج دلالی رخ داده است. نزدیک به دو دهه است که فائو به طور منظم اعلام می کند سالانه ۳۰ تا ۳۵ درصد محصولات کشاورزی ایران به دلیل فقدان صنایع تبدیلی و تکمیلی در مناطق روستایی هدر می رود؛ رقمی که معادل غذای ۹ میلیون نفر است.

موارد فوق تنها بخشی از نقش مخرب سیاست گذاری های نظام ولایت فقیه در ایجاد بحران وخیم آب در ایران است. در بررسی آینده، به نقش ما مردم، کاستی های رفتاری و این پرسش پرداخته خواهد شد که آیا بحران آب در ایران راهحلی اساسی دارد یا با وضعیتی محتوم روبه رو هستیم و نقش ما مردم در نجات محیط زیست کشور تا چه اندازه است.

## مناطق حفاظت شده ایران - منطقه حفاظت شده ساریگل

## علیرضا جهان بین



از منظر زیست محیطی، مناطق با ارزشی که زیر نظر سازمان حفاظت محیط زیست، مدیریت و حفاظت می شوند، مناطقی چهارگانه ای هستند که تحت عناوین (پارک‌های ملی، آثار طبیعی ملی، پناهگاه‌های حیات وحش، مناطق حفاظت‌شده) شناخته می‌شوند. پارک ملی: سازمان حفاظت محیط زیست پارک ملی را اینگونه تعریف می کند: «مناطق طبیعی به نسبت وسیع و دارای ویژگی‌های خاص و اهمیت ملی به لحاظ زمین شناسی، بوم شناسی، جغرافیای زیستی و چشم انداز، با هدف‌های حفظ وضعیت زیستی و طبیعی، بهبود جمعیت گونه‌های جانوری و رویشگاه‌های گیاهی و همچنین بهره برداری تفریحی به عنوان پارک ملی انتخاب می‌شوند. پارک‌های ملی محل‌های مناسبی برای فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و گردشگری در طبیعت به‌شمار می آیند. به منظور حفاظت بنیادی از تنوع زیستی، ذخایر ژنتیکی، یکپارچگی اکولوژیک و چشم اندازها، فعالیت‌های مرتبط با بهره‌برداری‌های مصرفی و مسکونی در این مناطق مجاز نیست. به همین دلیل، برای پارک‌های ملی پیشنهاد قانونی حفاظتی مستحکم تری نسبت به سایر مناطق حفاظت شده پیش‌بینی شده است.» لازم به ذکر است که در ایران، ۲۶ منطقه به‌عنوان پارک ملی تحت حفاظت سازمان محیط زیست هستند.

**پناهگاه حیات وحش:** پناهگاه‌های حیات وحش، مهم ترین زیستگاه‌های جانوری کشور را تشکیل می دهند، و در واقع مناطقی هستند که گونه‌های جانوری به ویژه جانوران وحشی که از اهمیت بالایی زیست‌محیطی و ملی برخوردارند، در آن زیست می کنند. این مناطق، همچنین محیط‌های مناسبی را به منظور فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی به ویژه در ارتباط با جانوران وحشی به وجود آورده اند. لازم به ذکر است، بهره‌برداری مصرفی و سازگار و همچنین فعالیت‌های گردشگری کنترل شده در پناهگاه‌های حیات وحش مجاز است. که جهت آشنایی بیشتر می‌توان از شبه‌جزیره میانکاله، بعنوان یک پناهگاه حیات وحش نام برد. **اثر طبیعی ملی:** آثار طبیعی ملی ایران به مجموعه‌های نادر و کم نظیر گیاهی و جانوری گفته می شود که از نگاه مقررات سازمان محیط زیست ایران، غیرقابل جایگزین باشند. از این رو، این گونه‌ها از لحاظ علمی، تاریخی یا طبیعی دارای ارزش حفاظتی بوده و به عنوان اثر طبیعی ملی، با تعیین محدوده از آن‌ها حراست و حفاظت به عمل می آید. لازم به ذکر است که در حدود ۲۰ اثر طبیعی ملی همچون کوه دماوند، کوه سبلان، غار علی‌صدر و غیره در ایران وجود دارد.

**منطقه حفاظت شده:** سازمان حفاظت محیط زیست «منطقه حفاظت شده» را به شرح زیر تعریف نموده است: «اراضی به نسبت وسیع با ارزش حفاظتی زیاد که با هدف حفظ و احیای رویشگاه‌های گیاهی و زیستگاه‌های جانوری انتخاب می‌شوند. مناطق حفاظت شده، محیط‌های مناسبی برای اجرای برنامه‌های آموزشی و پژوهش‌های زیست‌محیطی به‌شمار می آیند. انجام فعالیت‌های گردشگری و بهره‌برداری مصرفی و اقتصادی متناسب با نواحی هر منطقه و بر اساس طرح جامع مدیریت مناطق، مجاز است.» در ایران ۹۳ منطقه حفاظت شده همچون ارسباران، جنگلهای

حرا، رودخانه کرج، شیمبار و سد کارون و غیره تحت نظارت سازمان محیط زیست هستند. **منطقه حفاظت‌شده ساریگل** در استان خراسان شمالی و شهرستان اسفراین واقع شده است. این منطقه در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۳ با نام «منطقه حفاظت شده شاهجهان» تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست قرار گرفت. پس از انقلاب، نام آن به «منطقه حفاظت‌شده ساریگل» تغییر یافت. در آذر ۱۳۸۱، محدوده امن این منطقه به «پارک ملی» ارتقا پیدا کرده و به دو بخش پارک ملی ساریگل با وسعت ۷۰۳۷ هکتار، و منطقه حفاظت‌شده ساریگل با وسعت ۲۱۳۰۹ هکتار تقسیم شده است. تپه ماهورها، اصلی‌ترین سیمای مرتعی ساریگل را تشکیل داده و از زیستگاه‌های مهم قوچ، میش اوربیل و پلنگ ایرانی محسوب می‌شوند. بخش دشتی منطقه شامل دامنه‌های ایزی و ریشی بوده و حدود ۲۰۰۰ هکتار مساحت دارد که زیستگاه جمعیت کوچکی از آهو (حدود ۲۵ رأس) است. از مهم‌ترین منابع آبی منطقه می‌توان به مواردی همچون آبشار ایزی و رودخانه ایزی به‌عنوان منبع تغذیه‌کننده آبشار و اراضی کشاورزی پایین دست، و چشمه‌های آق‌چشمه، چشمه بولاد، چشمه چهل‌مرغ، چشمه ترکال، چشمه آلبلاغ، گوارکی، چشمه یاق، چشمه شفتالستان و چشمه کلوخی اشاره کرد. لازم به اشاره است که گونه گیاهی سرخس داروی پرسیاوشان در مجاورت آبشار ایزی مشاهده می‌شود. پارک ملی ساریگل یکی از غنی‌ترین زیستگاه‌های حیات وحش شمال شرق ایران است، که از مهم‌ترین گونه‌ها می‌توان از پلنگ، گرگ، کفتار، کاراکال، روباه معمولی، گربه وحشی، قوچ اوربیل، کل و بز، آهو، گراز، سمور، رودک، خارپشت، تشی، سنجاب، خرگوش، موش و دوپا نام برد. همچنین پیغوی کوچک، سنقر سفید و خاکستری، عقاب پریا، عقاب دوبرادر، عقاب طلایی، هما، کرکس، لیل، دلجه، شاه بوف، مرغ حق جنوبی، بحری، بالابان، کبک، تیهو، قرقاول، چاخلق، کوکرشکم سیاه، قمری معمولی، شبگرد معمولی، بادخورک معمولی، زنبورخور، سبزقبا، هدهد، چلچله رودخانه‌ای، چلچله کوهی، چکاوک، دم جنبانک زرد و ابلق، سنگ چشم دم سرخ، سنگ چشم خاکستری، سار، زاغی، زاغ نوک سرخ، صعوه کوهی، صعوه ابرو سفید، سسک باغی، مگس‌گیر سینه‌سرخ، دم سرخ کوهی، کمرکلی بزرگ، سپهره یال سرخ، زردپره گونه سفید، زردپره مزرعه، گنجشک سینه سیاه از مهم‌ترین پرندگان این منطقه هستند که در کنار خزندگان که مارها از معروفترین آنها هستند، همچون کور مارشنی، مارآتش (مار سرجه)، آلو سر، مار جعفری و افعی، پوشش جانوری این منطقه را تشکیل می‌دهند. از نکات حائز اهمیت در منطقه حفاظت شده ساریگل این است که برخی گونه‌ها نظیر یوزپلنگ آسیایی، بالابان، هوبره، کبک دری و کرکس مصری در فهرست گونه‌های در خطر انقراض IUCN قرار دارند. پارک ملی و منطقه حفاظت‌شده ساریگل با بیش از ۲۰۰ گونه گیاهی از تنوع گیاهی نسبتاً مطلوبی برخوردار است و بخش عمده گیاهان منطقه را گونه‌های گل‌دار تشکیل می‌دهند. گیاه غالب پارک ملی و منطقه حفاظت‌شده ساریگل درمنه است که بصورت درمنه دشتی در قسمت جنوبی و درمنه کوهی در کوهستان‌های این منطقه دیده می‌شوند. همچنین کلاه میرحسن و گون بعنوان دیگر گونه‌های گیاهی غالب منطقه، عمدتاً در کوهستان‌های شمالی منطقه دیده می‌شوند. اسفند، پونه، گل گندم، خارشتر و گیاهان سمی همچون تلخه، زنبق، آلاله، ارزان، چوبک و لوبیای وحشی از جمله گیاهان دارویی منطقه ساریگل هستند که در صنعت داروسازی مصارف زیادی دارند و پوشش گیاهی این منطقه را بسیار حائز اهمیت نموده‌اند. حدود ۲۰۰۰ هکتار از اراضی منطقه را جنگل‌های ارس پوشانده است، و پس از جنگل‌های ارس، گونه‌های زرشک و بید وحشی بیشترین میزان پوشش جنگلی را به خود اختصاص داده است. با این وجود، لازم به ذکر است که در گذشته‌های نه چندان دور، منطقه حفاظت‌شده ساریگل از جنگل‌های انبوه ارس و زالزالک پوشیده بود، ولی وسعت بزرگی از جنگل برای مصارف خانه‌سازی، سوخت و علوفه توسط انسان تخریب شده‌اند، که این مورد در کنار گسترش روستاها و چرای زیاد دام، موجب نابودی زیستگاه و جمعیت آهو در این منطقه شده است. همچنین فراوانی شکار غیرمجاز در این منطقه، موجب تهدید دیگر گونه‌های جانوری منطقه شده است. با استناد به ماده ۱۹ قانون معدن، هر شخص بدون اخذ پروانه اکتشاف یا بهره‌برداری و یا اجازه برداشت اقدام به حفاری‌های اکتشافی،

انسان خود بخشی از طبیعت است، زندگی مادی و معنوی با طبیعت در آمیخته است. از آغاز پیدایش تاریخ، انسان موجودی در پیوند با طبیعت است. در طول روند تکامل، انسان رابطه اش را با طبیعت تغییر می دهد و به این وسیله خویشتن را نیز دگرگون می سازد. طبق نظریه مارکس: کار در این دگرگونی نقش محوری دارد. کار عامل ارتباط بین انسان و طبیعت است. کار تلاش انسان برای تنظیم سوخت و ساز انسان با طبیعت است. کار بیان زندگی انسان است. کار حاصل کار کارگر و وجودی مستقل از کارگر، از خواستها و نقشه های وی را می یابد. در روند کار و از آنجائیکه کار دیگر بخشی از طبیعت کارگر بشمار نمی آید بخصوص در روند کار تحت مناسبات سرمایه داری انسان نسبت به قوای خلاقه اش بیگانه می گردد. کارگر دیگر خود را در کار خویش باز نمی یابد، بلکه نفی می کند. بجای خرسندی رنج می برد، از نظر جسم و روح احساس از کارافتادگی می کند. از این رو کارگر فقط خارج از کار با خود احساس بیگانگی می کند و در هنگام کار با خود بیگانه است.



عامل و بانی از خود بیگانگی انسان نظام سرمایه داری است. انسان در روند تکامل تاریخی - اجتماعی خود با در هم آمیختن با نظام سرمایه داری به اوج از خود بیگانگی میرسد. انسان به تنهایی بدون تغییر در بنیانهای هستی واقعی خود قادر به رهایی نخواهد بود، بلکه تنها توسط تغییرات ساختاری در بنیان نهادهای اجتماعی، اقتصاد و سیاست می تواند زمینه دست یافتن به انسانیت واقعی و رهایی از قید از خود بیگانگی را در جامعه نوین تضمین نماید. بهمین دلیل همه ی ناهنجاری های جامعه ی سرمایه داری امروزی از قبیل خودکشی، اعتیاد، قتل، افسردگی، اضطراب، نگرانی، دزدی و دهها بیماری جسمی و روانی از معضلات جدی اجتماعی و نتیجه ی بلافاصل از خودبیگانگی است. کسی که دست به خودکشی میزند علیرغم اینکه دچار استیصال در حل مسائل پیش رو شده بلکه بطور واقعی ارتباط او هم با طبیعت قطع شده است.

منشاء از خود بیگانگی چیست؟ آیا از خودبیگانگی از بین خواهد رفت؟ بدون شک منشاء از خودبیگانگی کار مزدی و مالکیت خصوصی است. از اینرو مالکیت خصوصی، محصول، نتیجه و پیامد ضروری کار بیگانه شده و رابطه ی خارجی کارگر با طبیعت و خویش است. از یک سو، با لغو کار مزدی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید که نیاز انسانها را بر آورده نماید و تولید در خدمت استفاده عموم باشد نه برای فروش و از سوی دیگر، انسانی که از طبیعت جدا شده به طبیعت باز گردد قطعاً مسئله از خود بیگانگی حل خواهد شد.

“مارکسیسم انسان را به منزله عضوی واقعی و طبقه ای معین می بیند، به منزله موجودی که توسط جامعه رشد می یابد و در عین حال نیز اسیر بندهای مناسبات حاکم در جامعه است. آزادی معنوی انسان، آزادی وی از بنیانهای اقتصادی است، بازیابی کمال انسانی برای کسب توانایی در ایجاد یگانگی با هموعانش و با طبیعت است. انسان سازنده تاریخ خویش است، پس آفریده دست خویش است. بهمین دلیل تحقق کامل قوای انسان و رهایی وی از قدرتهای اجتماعی ای که وی را به بند کشیده اند، با شناخت و برسمیت شناختن این قدرتها و با تحلیلی اجتماعی که توسط همین قدرتها صورت می گیرد، عملی خواهد بود.”

روابط تولید سرمایه داری آخرین شکل نابرابر و تخاصم آمیز روند تولید اجتماعی است. تخاصمی نه به معنای خصومتی فردی، بلکه خصومتی که از شرایط زندگی اجتماعی افراد نشأت می گیرد و در بطن جامعه سرمایه داری به نیروهای مولده ای تکامل می بخشد که شرایط مادی حل

استخراج، برداشت و بهره برداری مواد معدنی کند، متصرف در اموال عمومی و دولتی محسوب می شود و با وی برابر قوانین و مقررات مربوط رفتار خواهد شد. اما در سال 1401 در حالی که بر اساس قانون هر گونه واگذاری "مناطق حفاظت شده" باید با مجوز "شورای عالی محیط زیست کشور" صورت بگیرد، یک سوم از اراضی "منطقه حفاظت شده ساریگل" بدون تصویب شورای عالی محیط زیست، برای انجام فعالیت های معدنی به بخش خصوصی واگذار شد. در خیرهای منتشر شده در خبرگزاری های داخلی عنوان شد که "شرکت ایمپاسکو" از تحویل معدن سرب و روی آلبلاغ به سرمایه گذار پس از برگزاری مزایده عمومی، تعیین برنده و ابلاغ قرارداد سرمایه گذاری با موضوع انجام عملیات اکتشاف، استخراج معدن سرب و روی آلبلاغ، احداث و بهره برداری کارخانه تولید شمش روی، به نمایندگی از سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران خبر داده است. همین موضوع باعث شده که بسیاری از شهروندان اسفراین و روستاهای اطراف، به منطقه هجوم برده با چهارپا و حتی کوله پشتی، اقدام به حمل و فروش مواد اولیه، قطعات سرب و روی از ارتفاعات دست زده و پس از انتقال آن به کامیون های حمل بار و به کمک دلالان، برای استفاده در کارخانه سرب و روی زنجان اقدام نمایند. آلودگی آب، خاک و هوای منطقه حفاظت شده ساریگل، آلودگی آب های زیرزمینی منطقه مخصوصاً حوضه آبریز آلبلاغ، آلودگی محصولات کشاورزی و مسمومیت آب شرب شهرستان اسفراین تنها بخشی از آسیب های این معدنکاو برای طبیعت و شهروندان بوده است. از سوی دیگر، برخی مسوولان وقت، ترجیح دادند مساله معدن "آلبلاغ" امنیتی شود تا راحت تر بتوانند قوانین را دور زده و به هدف خود، یعنی تصرف منطقه برای معدنکاو دست یابند. بر همین اساس مسوولان استانی با راهبری یکی از نمایندگان مجلس، به بهانه اشتغال و آرام کردن اوضاع به هم ریخته اجتماعی-سیاسی، درخواست خروج محدوده معدنکاو را از محدوده ی حفاظت شده کردند و با همین توجیه ها نیز در نهایت به هدف خود رسیدند و موفق شدند ضربه ای بزرگ به منطقه حفاظت شده ساریگل زده و منطقه محل فعالیت معدن را جهت ادامه فعالیت های سودجویانه اقتصادی، از حالت حفاظت شده خارج کنند. از دیگر مشکلات این منطقه می توان به وقوع آتش سوزی های فراوان در عرصه های جنگلی آن اشاره کرد. با استناد به صحبت های کارشناسان، ۳۳ درصد از عرصه های جنگلی با مساحت ۳۵ هزار هکتار در معرض آتش سوزی شدید هستند. علاوه بر آن ۶۴ درصد عرصه های جنگلی استان نیز در معرض آتش سوزی متوسط و سه درصد در معرض آتش سوزی کم قرار دارد. آتش سوزی در مناطق صعب العبور منطقه در شهریور 1402، و وقوع آتش سوزی در ۱۲.۳ هکتار از منطقه حفاظت شده ساریگل در مرداد 1403، موجب شد گونه هایی مانند درخت ارس، زرشک کوهی، نارون، گون، شیرخشت، کلاه میرحسن، درمنه و ... در این آتش سوزی از بین بروند.

## کار، بیگانه شده و خودکشی کارگران

### اصغر جهاندیده

در سال های اخیر با شدت گرفتن بحران معیشتی در ایران میزان خودکشی کارگران و خانواده هایی که با فقر دست و پنجه نرم می کنند افزایش یافته است. خودکشی پدیده ای پیچیده و تنها مختص به ایران نیست، ما شاهد این واقعه دلخراش هر روز در تمام جوامع سرمایه داری هستیم. جامعه شناسان، پزشکان و محققین دانشگاهی جوامع بورژوازی این معضل را به بهداشت عمومی ربط داده و سازمان بهداشت جهانی در این زمینه تلاشهایی برای رفع این فاجعه انسانی نموده اما تا کنون نتیجه ای نداده است. طبق آمار جهانی خودکشی کارگران در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته چشمگیر و به عنوان مثال در امریکا نسبت به دو دهه گذشته آمار خودکشی کارگران ۳۳ درصد افزایش یافته است. بیشتر افرادی که در امریکا دست به خودکشی می زنند، کارگرانی هستند که بر روی دستگاه های اتوماتیک، کار یک نواختی را انجام می دهند. در کشورهای دیگر آمار خودکشی کارگران شامل صداهای متفاوت و قابل توجهی است.

به اعتراض و اعتصاب میزنند و در بسیاری موارد موفق به کسب بخشی از مطالباتشان می‌شوند. اما طبق شواهد امروزه، حتی وجود این تشکلهای کارگری هم تضمین کننده این نیست که کارگر بر احوال کارش را از دست ندهد و یا ساعات کارش تقلیل نیابد و مزایایی به او تعلق نگیرد. علیرغم اعتصابات کارگری از آنجائیکه خود کارگران در زد و بند بین سران اتحادیه‌ها و صاحبان کار و کارفرماها نقش ضعیف یا کم رنگی دارند در بیشتر مواقع بطور کامل به خواسته‌هایشان نمی‌رسند. خصوصی سازیها در مراکز صنعتی و غیر صنعتی که ناشی از طرحهای نئولیبرالیسم است، دست صاحبان کار را باز گذاشته که به هر طریقی به نفعشان است و می‌توانند سود بیشتری به جیب بزنند کارگر را بیحقوق تر و نیازمندتر سازند. تشکل برای کارگران مهم و حیاتی است. کارگران با داشتن این تشکلهای ست که می‌توانند در محل و یا به شکل سراسری در کشوری اعتصاب نمایند و کارفرماها و صاحبان کار را به چالش بکشند و از سوی دیگر، اگر کارگری بیکار شد با حمایت از نیروی جمعی از خودکشی کارگر مستاصل جلوگیری نمایند.

امروز در ایران این واقعیت مورد انکار هیچکس نیست که وضعیت هر فرد کارگر تابع موقعیت عمومی این طبقه در جامعه است، چرا که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی انکار وجود طبقات و سرنوشت طبقاتی را غیرممکن میکنند. و در کشوری مثل ایران که این نابرابری‌ها شدیدتر از کشورهای پیشرفته است، طبقه کارگر به شدیدترین شکل سرکوب میشود، و هر اعتراض و اعتصاب کارگری در عدم تشکلهای طبقاتی و مستقل نه تنها نتیجه نمیدهد بلکه با تهدید و دستگیری و زندان و شکنجه روبرو میشود. معضل بیکاری و بیکار شدن بطور روزمره کارگران را تهدید می‌کند. تورم و گرانی سرسام آور با دستمزدهای بسیار ناچیز باعث شده کارگر همیشه هشتش در گرو نه اش باشد. در صورت بیکار شدن ناچار است نابود شدن خود و خانواده اش را از فرط فقر و گرسنگی با تمام وجودش جلو چشمانش ببیند. در عدم تامین هزینه‌های زندگی همیشه شرمنده خانواده اش است. زمانیکه هم بیکار می‌شود به دلیل عدم حمایت تنها راه نجات را در خودکشی جستجو می‌کند. نمونه‌هایی را ما شاهد بوده ایم که هم طبقه ایهای کارگرانی که دست به خودکشی زده اند ناظر این فجایع بوده اند اما از آنجائیکه خود آنها هم شرایطی بهتر از همکارانشان ندارند نتوانسته اند جلو این جنایت را بگیرند. امروز که خودکشی کارگران مستمرا اتفاق می‌افتد، استنتاجی از ناهنجاریهای از خودیگانگی مناسبات سرمایه داری است. آسیب پذیری کارگری که متشکل نیست خیلی بیشتر از کارگری است که تشکل دارد. کارگر فاقد تشکل خیلی سریعتر در معرض هر آسیب و بی‌خانمان شدن از طرف کارفرما و صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد. تشکل همیاری و اتحاد و همبستگی را با خود به همراه دارد کارگران با اتکاء به قراردادهای دسته جمعی می‌توانند به چانه زنی با کارفرما بپردازند از حق عضویتی که برای تشکلهایشان می‌پردازند این امکان را دارند از حمایت مالی حداقلی برای مدتی برخوردار شوند، مشمول بیمه بیکاری شوند. کارگر متشکل در مقابل سرمایه دار که او را نسبت به کارش بیگانه نموده، یگانگی خودش را با جمع متشکلش در خارج از کارش بدست می‌آورد و خود را نه تنها بلکه متعلق به نیروی اجتماعی ای می‌بیند که هر زمان این نیرو اراده کند با اعتراض و اعتصاب می‌تواند کارفرما را به تمکین و چالش وادارد. خودکشی این فاجعه انسانی در اوج بحرانهای اقتصادی سرمایه به اوج خود میرسد، این اتفاق شوم در تمام جوامع سرمایه داری اجتناب ناپذیر است اما درصد آن در کشورهایی که طبقه کارگرش فاقد تشکلهای طبقاتی - مستقل است بیشتر است.

طبقه کارگر ایران با معضلات و مشکلات شدید معیشتی هر روزه روبرو است بنابراین، امر تشکل یابی را بیش از هر زمان دیگر برایش ضروری و حیاتی نموده است. مسلماً طبقه ای نهایتاً به پیروزی های نسبی و ماندگار دست می‌یابد که آگاهانه تر و از لحاظ سازمانی، متشکل تر مبارزه کرده باشد و همچنین نقطه عزیمت تشکلهایش در ضدیت با منافع سرمایه باشد. نفی خودکشی یا هر معضل اجتماعی دیگر کارگران منوط به راهی جامعه از رابطه‌ی کار بیگانه شده با مالکیت خصوصی است. لغو مالکیت خصوصی و راهی کارگران و کل بشریت از کار مزدی یعنی پایان استثمار و بنای جامعه بر مالکیت اجتماعی.

این تخاصم را بوجود می‌آورد. تا به رابطه کار و سرمایه بر می‌گردد، هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولانش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هرچه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. با افزایش ارزش اشیاء از ارزش انسانها در جهان کاسته میشود.

واقعیت این است محصول کار کارگر، در مقابل کاری که انجام میدهد به عنوان عنصری بیگانه و قدرتی مستقل از خود او ظاهر میشود. محصول کار کارگر، میزان کاری است که در شیئی تبلور یافته، یعنی به ماده‌ای تبدیل میشود. در این مرحله کار به عنوان یک محصول عینیت می‌یابد. باعینیت یافتن محصول کار و متبلور شدن آن به عنوان شیء، تصاحب محصول به شکل جدایی یا بیگانگی با محصول کار کارگر نمایان می‌گردد."

در روند کار تحت مناسبات سرمایه داری انسان نسبت به قوای خلاقه اش بیگانه می‌گردد. موضوع کار انسان برای انسان بیگانه شده و نهایتاً بر وی حکومت می‌کند و کار از تولید کننده خود وجودی مستقل می‌یابد. طبق گفته مارکس: "کارگر در خدمت روند تولید و نه روند تولید در خدمت کارگر قرار می‌گیرد." منشأ واقعی تمام این پیامدها به این صورت است که رابطه‌ی کارگر با محصول کار خویش، رابطه با شیء بیگانه است. بر این اساس هرچه کارگر بیشتر تولید می‌کند و در کارش مایه گذارد، جهان بیگانه‌ی اشیایی که می‌آفریند بر خودش و ضد خودش قدرتمندتر می‌گردد، اشیای کمتری از آن او می‌شوند و از نظر زندگی شخصی دچار پوچی می‌گردد.

طبق قوانین اقتصاد سیاسی بیگانگی از محصول کار کارگر به این شکل بیان می‌گردد: هرچه کارگر بیشتر تولید می‌کند، باید کمتر مصرف کند؛ هر قدر ارزش بیشتری تولید می‌کند، خود بی‌ارزش‌تر می‌گردد؛ هرچه کار قدرتمندتر، خود ناتوان‌تر؛ هرچه کار بر مبنای تکنولوژی پیشرفته تر و هوشمند تر، خود بیشتر برده‌ی طبیعت. در این راستا ست که کار برای ثروتمندان اشیایی شگفت‌انگیز تولید می‌کند اما برای کارگر فقر و تنگدستی می‌آفریند.

فعالیت حیاتی انسان تابع اراده و آگاهی او است. به همین دلیل، فعالیت او فعالیتی آزاد است. کار بیگانه شده این رابطه را برعکس می‌کند یعنی این که چون انسان موجودی است آگاه، فعالیت حیاتی خویش، وجود ذاتی اش را به ابزاری صرف در خدمت هستی‌اش تبدیل می‌کند. انسان در فعل و انفعال زندگی تمام طبیعت را بازتولید می‌کند. اگر محصول کار به کارگر تعلق نداشته باشد، قطعاً این محصول چون نیروی بیگانه در برابر او قد علم می‌کند، فقط از آن جهت است که به انسان دیگری غیر از کارگر تعلق می‌یابد. اگر فعالیت کارگر مایه‌ی عذاب و شکنجه‌ی اوست، پس باید برای دیگری که کارگر برایش تولید می‌کند سرشار از لذت و شادمانی باشد. در روند تولید کارگر از طریق کار بیگانه شده رابطه‌ی فرد یا افراد دیگری را با این کار به وجود می‌آورد که نسبت به آن بیگانه است و در خارج از آن جای دارد. رابطه‌ی کارگر با کار، رابطه‌ی سرمایه‌دار یا صاحب کار است که او با کار خودش بوجود می‌آورد. از این رو "مالکیت خصوصی"، محصول، نتیجه و پیامد ضروری کار بیگانه شده و رابطه‌ی خارجی کارگر با طبیعت و خویش است. بدین‌سان مالکیت خصوصی براساس تحلیل از مفهوم کار بیگانه شده، یعنی انسان بیگانه شده، کار بیگانه شده، زندگی بیگانه شده و انسان از خود بیگانه نشئت می‌گیرد.

در شرایط امروزی که نظام سرمایه داری جهانی دچار بحرانهای اقتصادی ست و ریاضت کشی را بر میلیاردها کارگر و خانواده های کارگری تحمیل نموده که ما به ازای آن را می‌توان در عدم امنیت شغلی، بیکاری، کاهش خدمات درمانی و آموزشی و فقر و فلاکت رو به افزایش خلاصه نمود. بهمین دلیل، طبقه کارگر در سطح جهان با معضلات و مشکلات جدی روبرو است. واقعیت امر این است عرصه تمام جوامع جهان امروز کشمکش طبقاتی بین نیروی کار و سرمایه است. وضعیت طبقه کارگر در کشورهای مختلف و بنا به مکان و موقعیت جغرافیایی متفاوت است. تا به کشورهای غربی و یا برخی کشورهای آسیایی، آسیای شرقی و کشورهای آفریقایی بر می‌گردد که کارگران از تشکلات اتحادیه ای و سندیکایی برخوردارند از طریق این تشکلهای برای خواستها و مطالباتشان از جمله افزایش دستمزدها و یا امنیت شغلی و غیره... دست

از شنیدن این پیشنهاد، قلبم تندتر زد. احساس کردم فرصتی بزرگ نصیبم شده است. من که همیشه آرزو داشتم باری از دوش مادرم بردارم، حالا می‌توانستم با همین کار ساده کمکی کنم. بدون لحظه‌ای تردید گفتم: «بله، حتماً».

از آن روز به بعد، مغازه‌دار هر بار یک دسته مجله و روزنامه‌ی تاریخ گذشته به من می‌داد. دیگر لازم نبود خودم پولی برای خرید مجله خرج کنم. خوشحال بودم، چون قبل از این‌که آن‌ها را تا بزنم و پاکت درست کنم، می‌توانستم همه‌شان را بخوانم. بعضی وقت‌ها خبرها قدیمی بودند، گاهی هم قصه‌ها و داستان‌های کوتاه. برای من هیچ فرقی نداشت؛ مهم این بود که می‌توانستم بخوانم، چیزهای تازه یاد بگیرم و پا به دنیای بزرگ‌تری بگذارم.

بعد از این‌که حسابی مطالعه می‌کردم، با حوصله کاغذها را تا می‌زدم و پاکت می‌ساختم. هر بار که یکی کامل می‌شد، حس می‌کردم کاری مفید انجام داده‌ام، هم برای خودم و هم برای مادرم.

وقتی دستم‌زدم را گرفتم و در دستانم فشار دادم، لبخند زدم و در دل گفتم: «این اولین پولی‌ست که خودم درآوردم»

بلی، همان پولی را که مغازه‌دار به من داد، در جیب کوچک لباس مدرسه‌ام گذاشتم. تمام راه تا خانه به آن فکر می‌کردم. برایم خیلی شیرین بود که حالا مثل آدم‌های بزرگ برای نخستین بار دسترنج خودم را داشتم.

وقتی به خانه رسیدم، بی‌درنگ پول را از جیبم درآوردم و به دست مادرم دادم. گفتم: «مادر جان، این پولی‌ست که خودم درآوردم. می‌خواهم برای خرج خانه باشد».

مادرم لحظه‌ای به من نگاه کرد. چشم‌هایش پر از اشک شد، اما لبخند می‌زد. پول را آرام در دست گرفت و بعد مرا در آغوش کشید. با صدای لرزان گفت:

«دخترم، تو مایه‌ی دلگرمی منی... خدا پشت و پناحت باشد».

آن لحظه برایم از هر چیزی در دنیا ارزشمندتر بود. احساس کردم حالا سهم کوچکی از سختی‌های مادر روی دوش من هم قرار گرفته است.

برادر بزرگم بعد از پایان دبیرستان، برای ادامه تحصیل به دانشگاه در شهر دیگری رفت. رفتنش برای ما هم افتخار بود و هم دلالتگی. خانه بدون حضور او ساکت‌تر شده بود.

از آن روزها به بعد، من عملاً بچه‌ی بزرگ خانه محسوب می‌شدم. یک خواهر و دو برادر کوچکتر از خودم داشتم و در قبال آن‌ها احساس مسئولیت می‌کردم. با این‌که خودم هنوز فاصله‌ی سنی زیادی با آن‌ها نداشتم، اما انگار یکباره بزرگ شدم.

گاهی تکالیف مدرسه‌ی خودم را کنار می‌گذاشتم تا به خواهر کوچکم در مشق‌هایش کمک کنم یا با برادرانم بازی کنم. مادرم هم همیشه می‌گفت: «خدا خیرت بدهد دخترم، تو مثل یک ستون برای این خانه‌ای!»

این جمله هم باعث دلگرمی می‌شد و هم باعث میشد که سنگینی وظایفم را بیشتر حس کنم.

محمد هم حالا به مدرسه می‌رفت. صبح‌ها وقتی همه‌ی ما آماده می‌شدیم، مادرم کیف‌های کوچکمان را یکی‌یکی به دستمان می‌داد و بدرقه‌مان می‌کرد. او همیشه سفارش می‌کرد: خوب درس بخوانید و ادب را فراموش نکنید.

محمد با شوق کودکانه‌اش از مدرسه تعریف می‌کرد؛ از معلمی که با صدای بلند درس می‌داد و از بازی‌هایی که در حیاط مدرسه با دوستانش می‌کرد. نگاه کردن به او برایم شیرین بود؛ یاد روزهای اول خودم می‌افتادم که با دلهره وارد مدرسه شده بودم.

حالا کمکم فضای خانه عوض شده بود. هرکدام از ما کتاب و دفتر خودمان را داشتیم و عصرها دور هم می‌نشستیم؛ یکی مشق می‌نوشت، یکی بلندبلند می‌خواند، و مادرم گاهی از پشت دار قالی نگاهی به ما می‌انداخت و لبخند می‌زد. وقتی تکالیف مدرسه را انجام می‌دادیم و تمام می‌شد، هر کدام سهمی در کارهای خانه داشتیم. خواهرم که برای راه رفتن کمی مشکل داشت، بیشتر کنار علی می‌نشست و از او مراقبت می‌کرد.

من هم به کارهای خانه می‌رسیدم. جارو می‌زدم، ظرف‌ها را می‌شستم و وقتی مادرم خیلی خسته بود، آشپزی می‌کردم. کمکم یاد گرفتم که چطور برنج دم کنم، چطور خورشت ساده‌ای آماده کنم و حتی گاهی نان محلی بپزم. مادرم همیشه با لبخند می‌گفت:

## عصمت فرزادی

مادرم آخرین فرزند خانواده را به دنیا آورد و پدر، شاید برای جبران سهم خود یا نشان دادن خوشحالی، مقدار کمی شیر و خوراکی با خود به خانه آورد. او با لبخندی کوتاه به گهواره نگاه کرد و بعد دوباره رفت، انگار حضورش فقط برای نمایش بود و مسئولیت همه چیز هنوز بر دوش مادرم بود. مادرم اما با همان صبر و مهربانی همیشگی، نوزاد را در آغوش گرفت نام او علی گذاشتند. او حتی در شرایط سخت، هیچ‌گاه اجازه نداد غم و فشار زندگی، شادی ورود یک فرزند دیگر را از ما بگیرد. من و خواهرانم، هر یک به سهم خود، سعی می‌کردیم به مادرم کمک کنیم و از علی مراقبت کنیم.

خانه پر از صدای زندگی بود صدای گریه نوزاد، خنده‌های ما و زمزمه‌های مادر که تلاش می‌کرد همگی را آرام نگه دارد. با وجود همه سختی‌ها، لحظه‌هایی از شادی ساده و بی‌پیرایه در خانه جریان داشت، و همین باعث می‌شد مادرم، با تمام خستگی‌ها، دوباره انرژی پیدا کند تا برای آینده ما بجنگد.

هر وقت پدر در خانه بود، دلم می‌خواست توجه او را جلب کنم، با اینکه می‌دانستم بیشتر به فرزندان پسر علاقه دارد. به همین دلیل گاهی خودم را به او نزدیک می‌کردم، سعی می‌کردم با رفتار و حرکاتم نظرش را جلب کنم تا شاید دست نوازشی یا لبخند کوچکی دریافت کنم.

بعد از پایان دوره دبستان، خواندن کتاب و مجله برایم بسیار جذاب و شیرین بود. گویی پیام به دنیایی تازه باز شده بود؛ دنیایی پر از قصه‌ها، ماجراجویی‌ها و شخصیت‌هایی که هر کدامشان مرا به جاهای دور می‌بردند.

اما چون توانایی خرید کتاب‌ها و مجلات نو را نداشتم، به مغازه‌ای که نزدیک خانه‌ام بود می‌رفتم و مجلات دست‌دوم را با پولی اندک می‌خریدم. آن لحظه برایم شبیه پیدا کردن گنج بود؛ وقتی مجله را در دست می‌گرفتم، بوی کاغذ کهنه‌اش، عکس‌ها و نوشته‌هایش، مرا به وجد می‌آورد.

گاهی شب‌ها زیر نور کم‌رنگ چراغ نفتی، با شوق صفحات را ورق می‌زدم و خودم را جای قهرمانان داستان‌ها می‌گذاشتم. دنیای قصه‌ها برایم مثل یک پناهگاه بود؛ جایی که می‌توانستم سختی‌های زندگی را فراموش کنم و خیال‌پردازی‌هایم را دنبال کنم.

از طرفی هم مغازه‌دار از برگ‌های همان مجله‌ها و روزنامه‌های کهنه پاکت درست می‌کرد. پاکت‌هایی که بیشتر وقت‌ها پر می‌شدند از تخم‌می آفتابگردان، تخم‌می کدو یا تخم‌می ژاپنی.

وقتی او پاکت را پر می‌کرد و لبه‌اش را تا می‌زد، حس می‌کردم بخشی از همان قصه‌ها و نوشته‌هایی که من شب‌ها با شوق می‌خواندم، حالا به شکل دیگری دوباره زنده شده‌اند. گاهی وقتی تخمه می‌خریدم، ناخودآگاه به نوشته‌های ریز و درشتی که روی پاکت بود نگاه می‌کردم و سعی می‌کردم کلماتش را بخوانم. انگار هر پاکت برای خودش یک کتاب کوچک بود.

برایم جالب بود که مردم بدون توجه به نوشته‌های پاکت، آن را باز می‌کردند. وقتی برای خرید مجله رفتم، یک پاکت تخمه هم خریدم. تابستان بود و دیگر نه درس داشتم و نه مشق، وقت آزادم زیاد بود. پاکت تخمه را بارها باز و بسته کردم، با دقت نگاه می‌کردم که چطور تا خورده و شکل گرفته است. هر بار که بازش می‌کردم، دوباره سعی می‌کردم همان‌طور تا بزنم. اولش کج و کوله می‌شد، گاهی لبه‌ها درست روی هم نمی‌آمد. اما پشتکار داشتم. آن قدر تمرین کردم تا بالاخره توانستم دقیقاً مثل همان مغازه‌دار، یک پاکت درست کنم. وقتی موفق شدم، احساس غرور کردم؛ انگار که یک کشف بزرگ کرده باشم.

روز بعد با شوق پاکتی را که ساخته بودم، به مغازه‌دار نشان دادم. او نگاهی دقیق به آن انداخت، گوشه‌هایش را لمس کرد و بعد با رضایت سری تکان داد. با لبخند گفت:

«خوب درست کردی... درست مثل کار خودم» بعد کمی مکث کرد و ادامه داد: «می‌خواهی روزانه چند تا از همین پاکت‌ها برای من درست کنی؟ در عوض من هم به تو پول می‌دهم»

## دموکراسی به مثابه یک پروژه اخلاقی

### مریم کاظمی

دموکراسی به مثابه یک پروژه اخلاقی: از قواعد سیاسی تا کنش انسانی وقتی از جامعه دموکراتیک سخن می‌گوییم، نمی‌توان آن را تنها به مجموعه‌ای



از قواعد سیاسی یا ساختارهای حکمرانی محدود کرد. فهم واقعی دموکراسی تنها در پرتو تجربه تاریخی بشر و تکامل اخلاقی و اجتماعی او ممکن می‌شود؛ در چشم‌اندازی که دموکراسی با عقلانیت، آزادی واقعی، اخلاق، انسانیت و حتی دین حقیقی پیوند می‌یابد و معنا می‌گیرد. ما از دموکراسی بسیار سخن می‌گوییم، اما کمتر به این حقیقت توجه می‌کنیم که تحقق آن نیازمند مجموعه‌ای از توانمندی‌های فردی و جمعی است؛ توانمندی‌هایی که باید شناخته، پرورش داده و مراقبت شوند. دموکراسی نه در شعارها، بلکه در رفتارهای روزمره، در روابط انسانی، در شیوه گفت‌وگو و تصمیم‌گیری، و در حساسیت اخلاقی و فکری افراد جامعه شکل می‌گیرد. وقتی دموکراسی از سطح نظر به عرصه عمل می‌آید، جوهره‌اش هدفی اخلاقی و دوسویه است: رشد عقلانی و اخلاقی فرد، و مشارکت فعال او در ساختن جامعه‌ای بهتر برای همگان این هدف اخلاقی دو سویه، عدالت را در آزادی دسترسی به دانش و پرورش قابلیت‌های انسانی می‌بیند. هر انسان حق دارد بیاموزد، بی‌رسد و پاسخ بگوید؛ و در جامعه دموکراتیک هیچ فرد یا نهادی—به صرف ثروت، سن، قدرت یا موقعیت—حق ندارد پاسخ خود را نهایی و برتر بداند. احترام متقابل به دیدگاه‌ها، اصل بنیادین دموکراسی است: هر فرد همان‌گونه گوش می‌دهد که انتظار دارد شنیده شود، و اگر نظر دیگری عقلانی‌تر و سودمندتر باشد، فروتنی لازم را برای پذیرش آن دارد—نه بر اساس منفعت فردی یا گروهی، بلکه بر اساس خیر مشترک. دانش، پرسشگری و شنیدن مسئولانه تنها در فضایی شکل می‌گیرد که گفت‌وگو در آن آزاد، امن و عادلانه باشد. در چنین فضایی، سخن متفاوت نه سانسور می‌شود، نه تحریف، و نه با تحریب و تخطئه روبه‌رو می‌گردد؛ بلکه با دقت و علاقه بررسی می‌شود. در این بستر گفت‌وگو محور، مهم نیست گوینده کیست—زن یا مرد، جوان یا سالمند، از هر دین، قوم یا طبقه—بلکه آنچه اهمیت دارد رویکردی است که عقلانیت، پرسشگری و گفت‌وگوی سازنده را پاس می‌دارد.

این چرخه تامل، گفت‌وگو، سنجش و پذیرش، جوهره زنده دموکراسی است. با این حال، این چرخه تنها زمانی به درستی عمل می‌کند که از نیروهای تغذیه شود که نه از ثروت، نه از قدرت، نه از ادعاهای مذهبی و نه از ذخایر علمی نشأت می‌گیرند. سرچشمه حقیقی آن، روح انسان است؛ نیرویی که در فضیلت‌هایی همچون تواضع، صداقت، بخشش، محبت و خیرخواهی ریشه دارد. این فضایل به انسان امکان می‌دهند حقیقت را فدای منافع شخصی نکنند، گفت‌وگو را جایگزین جدال سازد و نظر بهتر—حتی اگر متعلق به خودش نباشد—با فروتنی و احترام بپذیرد. دموکراسی بدون این سرمایه‌های درونی، تنها یک ساختار ظاهری و تهی است؛ اما با تکیه بر فضایل انسانی، به بستری برای رشد اخلاقی و تحقق عدالت اجتماعی تبدیل می‌شود. از این رو، جامعه دموکراتیک نه با نگارش قوانین صرف، نه با زور اسلحه، و نه با خشونت، تحقیر یا هرج‌ومرج شکل نمی‌گیرد. جامعه دموکراتیک در اصل یک نقشه نظام‌مند برای تربیت انسان است؛ نقشه‌ای که در آن هر فرد جایگاه خود را بوضوح می‌بیند، مسئولیت رشد اخلاقی و فکری خویش را با تعهد می‌پذیرد، و سهم خود را در مشارکت مسئولانه برای بهبود جامعه و حل مسائل آن به انجام می‌رساند.

دموکراسی بر چنین بلوغ انسانی استوار است؛ بلوغی که در آن رشد فرد و پیشرفت جمع در پیوندی ناگسستنی قرار می‌گیرند.

من برای کارهای خود همیشه برنامه ریزی دقیقی داشتم. اول تکالیف مدرسه را انجام می‌دادم تا از درس‌ها عقب نیفتم. بعد نوبت کمک به مادرم بود؛ گاهی ظرف‌ها را می‌شستم، گاهی برنج و خورشید آماده می‌کردم، و حتی وقتی فرصت پیدا می‌شد، دار قالی مادرم را جارو می‌کردم یا به او در کارهای بافتن کمک می‌کردم.

پس از تمام شدن این کارها، نوبت به دنیای کوچک خودم می‌رسید. مجله یا کتابی را که از مغازه خریده بودم، باز می‌کردم و می‌خواندم. هر برگ از آن مجله یا کتاب برایم پر از قصه، تصویر و تجربه بود. گاهی اوقات آنچه می‌خواندم، ذهنم را به دنیایی می‌برد که با سختی‌های واقعی خانه‌مان فاصله داشت و لحظاتی از شادی را برایم به ارمغان می‌آورد.

در مجلات گاهی هم مسائل سیاسی نوشته می‌شد که برایم جالب بود. با دیدن این مطالب، کم‌کم متوجه شدم که سختی‌هایی که مادرم می‌کشید، تنها مربوط به خانه‌ی ما نبود؛ مسائلی بزرگ‌تر و گسترده‌تر در جامعه باعث می‌شد مردم مثل مادرم ناچار باشند تنهایی بار زندگی را به دوش بکشند. من از همان نوجوانی به دنبال راهی می‌گشتم تا بفهمم چه کسی یا چه چیزی باعث این مشکلات است و چرا مادر من این‌قدر خسته می‌شود و باید خودش همه‌چیز را اداره کند. گاهی در دلم با خودم می‌گفتم: «اگر بتوانم چیزی یاد بگیرم، شاید روزی بتوانم به مادر و دیگر زنانی که مثل او زحمت می‌کشند کمک کنم.»

این کنجکاوی و حس عدالت‌خواهی، کم‌کم باعث شد که نه تنها در درس‌هایم جدی‌تر باشم، بلکه هر لحظه در زندگی روزمره هم به دنبال یادگیری باشم و بفهمم دنیا چگونه کار می‌کند.

هر هفته مغازدار یک دسته مجله برایم می‌آورد. بعضی‌ها مجلات سیاسی بودند که در آن‌ها مسائل کشور و جامعه بررسی می‌شد، بعضی دیگر مجلات اجتماعی بودند و زندگی و موفقیت زنان و مردان را نشان می‌دادند، و برخی هم ورزشی بودند.

مجلات اجتماعی و ورزشی برایم جذابیت خاصی داشتند. مخصوصاً صفحات مربوط به دختران شایسته و قهرمانان ورزشی که با عکس‌های زیبا و داستان زندگی‌شان مرا جذب می‌کردند. نگاه کردن به این تصاویر و خواندن داستان‌هایشان باعث می‌شد به زندگی امیدوار شوم و حس کنم که زنان و دختران هم می‌توانند موفق شوند، حتی در شرایط سخت.

با خواندن این مجلات، کم‌کم حس کنجکاوی و تلاش در من بیشتر شد. نه تنها به دنبال موفقیت شخصی بودم، بلکه می‌خواستم بفهمم چه کارهایی می‌توانم انجام دهم تا زندگی مادرم و خانواده‌ام راحت‌تر شود و شاید روزی بتوانم تغییر مثبتی در اطرافم ایجاد کنم.

در همان سن نوجوانی، کم‌کم احساس می‌کردم افکارم به سمت مسائل سیاسی و اجتماعی سوق پیدا کرده است. با خواندن مجلات و دنبال کردن اخبار و زندگی زنان موفق، ذهنم پر از سؤال و کنجکاوی بود و می‌خواستم بفهمم چه کسی مسئول مشکلاتی است که مادرم و بسیاری دیگر با آن دست و پنجه نرم می‌کنند.

از طرف دیگر، علاقه شدیدی به ورزش پیدا کرده بودم. هر روز تمرین می‌کردم و مهارت‌هایم در دو و میدانی بیشتر و بیشتر می‌شد. با پشتکار و تلاش زیاد، توانستم در مسابقات محلی نفر اول شهر شوم. این موفقیت نه تنها اعتمادبه‌نفسم را تقویت کرد، بلکه باعث شد مادرم و اطرافیان کمی از نگرانی‌ها و خستگی‌های کم‌شود و با دیدن من که به هدفم رسیده بودم، خوشحال شوند.

همین ترکیب علاقه به مسائل اجتماعی و قدرت جسمانی، انگیزه‌ی بزرگی برایم شد تا در زندگی خود و خانواده‌ام تغییر ایجاد کنم و به همه نشان دهم که حتی در شرایط سخت، انسان می‌تواند موفق شود. بعد از مدتی برای مسابقات به رامسر دعوت شدم.

اما درست وقتی که فکر می‌کردم سفرم قطعی است، متوجه شدم برادرم با افکارش با پدرم همسو شده و مخالفتی که او نشان داد، باعث شد مانع از رفتن من شود. احساس ناامیدی و دلشکستگی کردم، چرا که این سفر برایم فرصتی بود تا برای اولین بار با دختران هم‌سن و سال خودم تجربه‌ای متفاوت داشته باشم و کمی از فضای محدود خانه فاصله بگیرم. مادرم، با اینکه نگران بود و دلش می‌خواست من خوشحال شوم، نتوانست کاری کند. من در آن لحظه فهمیدم که گاهی کسانی که به ظاهر به من نزدیک هستند، می‌توانند مانع پیشرفت من شوند.

ملت خواهد گذاشت. هنگامی که ارزش‌های دینی یا اخلاقی صرفاً برای توجیه قدرت و محدودسازی به کار گرفته شوند، نغتنها عدالت و آزادی تهدید می‌شوند، بلکه بنیان معنوی جامعه نیز فرسایش یافته و امید مردم به اصلاح و پیشرفت به شدت کاهش می‌یابد.

پرسش اخیر، فراتر از یک موضوع سیاسی، پرسشی اخلاقی و انسانی است؛ پرسشی که بدون مواجهه صادقانه با گذشته و حال، نمی‌توان آینده‌ای دموکراتیک و کرامت‌محور را برای ایرانیان تصور کرد.

حقیقت حتی اگر تلخ باشد—این است که تجربه تاریخی ما نشان می‌دهد: ساختن جامعه دموکراتیک نه با زور و قدرت نظامی، نه با نمایش‌های سطحی تجدد، نه با اتکای بی‌چون‌وچرا به دین یا مرجعیت، و نه با سازوکارهایی که منافع گروهی محدود را بر خیر عمومی ترجیح می‌دهند، ممکن است.



دموکراسی تنها زمانی ریشه می‌گیرد که فضیلت‌های انسانی—صداقت، تواضع، خردورزی، شجاعت اخلاقی و مسئولیت‌پذیری—در تک‌تک افراد پرورش یافته باشد.

در غیاب چنین فضیلت‌های انسانی، سخن گفتن از عدالت، آزادی، دموکراسی، گفت‌وگو و حق‌طلبی چیزی بیش از بحثی انتزاعی و بی‌پایه نیست—همچون سخن گفتن از چین مبلمان و صندلی در خانه‌ای که اصلاً وجود ندارد..

دموکراسی پیش از آن‌که یک نظام سیاسی باشد، یک ظرفیت اخلاقی و انسانی است؛ خانه‌ای است که نخست باید در وجود انسان‌ها ساخته شود تا بتواند در ساختارهای اجتماعی و سیاسی نیز پایدار گردد.

در میان چالش‌های ساختاری کشور ایران، یکی از ماندگارترین زخم‌ها، **تهمت و افترای سازمان‌یافته علیه جوامع اقلیت** بوده است. طی بیش از یک قرن، تقریباً تمام ابزارهای ارتباط جمعی—مساجد و منابر، مطبوعات، رادیو و تلویزیون، و حتی نهادهای علمی—به تحریف حقیقت و ایجاد حس بی‌اعتمادی، خصومت و تبعیض علیه آنان مشغول بوده‌اند. در این رویکرد، نه تنها امکان دفاع از خود از این گروه‌ها سلب شده، بلکه صدای آنان عملاً از فضای عمومی حذف شده است. این روش خصمانه به شکلی سیستماتیک مانع از ایجاد همبستگی اجتماعی شده و هرگونه حمایت یا همکاری با آنان را نیز مورد تهدید قرار داده است.

اما واقعیت این است که **تبعیض سازمان‌یافته تنها نقض حقوق اقلیت‌ها نیست؛ بلکه تنگ‌کردن فضای مشارکت مدنی، کاهش اعتماد اجتماعی، و تضعیف ظرفیت توسعه ملی است.** تجربه نشان می‌دهد که هنگامی که گروهی از شهروندان، صرفاً به دلیل باور یا پیشینه متفاوت، با برچسب «اقلیت» از فرصت‌های برابر محروم می‌شوند، این دست‌بندی نه تنها چرخه تبعیض را بازتولید می‌کند، بلکه کل جامعه را از استعدادها، نوآوری‌ها و توانمندی‌های خود محروم می‌سازد.

با وجود این فشارها، بسیاری از جوامع اقلیت در ایران در حوزه‌های اخلاق، آموزش، سازمان‌دهی اجتماعی و خدمت‌رسانی فعالیت‌هایی چشمگیر داشته‌اند و در سطح جهانی نیز به اعتبار و احترام دست یافته‌اند. با این حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که **مفهوم اقلیت، در ساختارهای تبعیض‌آمیز، خود به مانعی بنیادین در مسیر رشد فردی و توسعه جمعی تبدیل می‌شود.**

به همین دلیل امروز باید به جد پرسید: چگونه می‌توان جامعه‌ای دموکراتیک ساخت که در آن فرصت‌ها و منابع نه بر اساس تعلق گروهی، بلکه بر مبنای شایستگی و توانمندی واقعی هر فرد توزیع شود؟ چگونه می‌توان ساختارهای آموزشی، حقوقی و سیاسی را به‌گونه‌ای اصلاح کرد

تجربه تاریخ به ما ایرانیان بخوبی آموخته است که ایران نمی‌تواند بدون آگاهی و بصیرت پیشرفت کند. پیروی کورکورانه از رهبران یا ایده‌های مبهم و دور از دسترس، بی‌توجهی به رشد فکری و اخلاقی جامعه، و غفلت از منافع جمعی، همواره کشور را به پرتگاه سقوط کشانده است. بنابراین امروز بیش از هر زمان دیگری، تغییر و تحول اساسی در طرز تفکر و رفتار فردی و اجتماعی، پیش‌شرط توسعه پایدار، آزادی واقعی و عزت ایرانیان است.

اما آزادی و عزت ایران زمانی معنا پیدا می‌کند که هر یک از ما مسئولیت پاسداری از کرامت و عزت خویش را در تعامل با دیگران بر عهده بگیریم؛ با وجدان آگاه تصمیم بگیریم و آمادگی آن را داشته باشیم که هرگاه ضرورت ایجاب کند، ترجیح بدهیم خیر و منفعت عمومی بر خواسته‌ها و منافع شخصی ما و گروه ما مقدم باشد..

تجربه تاریخی ایران، به‌ویژه در دوران استبداد قاجار، به ما نشان می‌دهد که هنگامی که هشدارها و اندرزهای خردمندانه نادیده گرفته شود، جامعه به‌سوی نادانی، فساد و فروبستگی سوق داده می‌شود. در آن دوران، سیاستمداران به‌جای خدمت به مردم و پاسداری از منابع ملی، اسیر منافع شخصی بودند و هرگونه نوآوری و تلاش برای اصلاح را تهدیدی علیه امتیازات خویش می‌دیدند. مردمانی که زمانی مهد متفکران بزرگ و الهام‌بخش حرکت‌های انسانی در جهان بود، قربانی تصمیماتی شد که تنها قدرت و منافع گروهی محدود را تقویت می‌کرد..

در چنین فضایی، طبیعی بود که پس از آشوب‌های ناشی از جنگ جهانی اول، قدرت به دست مردانی بیفتد که با گرایش‌های نظامی و جاه‌طلبانه، راه نجات کشور را در ایجاد حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی می‌دیدند. آنان بر این باور بودند که حل مشکلات کشور تنها از مسیر برنامهریزی منضبط برای گسترش تمدن غربی می‌گذرد. مدارس و نهادهای اجتماعی جدید تأسیس شد، کارمندان آموزش‌دیده به کار گرفته شدند، ارتشی منظم شکل گرفت، سرمایه‌گذاری خارجی تشویق شد و برخی محدودیت‌ها برای زنان برداشته شد تا امکان آموزش و مشارکت اجتماعی برای آنان فراهم آید. امید آن بود که روزی مجلس بنواند به پشتوانه‌ای واقعی برای حکومتی متکی بر رضایت و رأی مردم بدل شود..

اما این اقدامات، هرچند در ظاهر مدرن و منظم، نتوانست ریشه‌های بحران را درمان کند. ثروت عظیم نفت، به‌جای آنکه موتور عدالت اجتماعی و رفاه عمومی شود، در غیاب شفافیت و نظام پاسخگویی، تنها جیب گروهی اندک را پُر کرد و بهبود زندگی مردم بسیار محدود و سطحی باقی ماند. فرهنگ و خاطره‌های تاریخی، که باید منبع الهام و رشد باشند، به ابزاری برای پوشاندن ابتدال جامعه‌ای تبدیل شد که بنیان اخلاقی آن زیر فشار حرص، جاه‌طلبی و رقابت‌های بیمارگونه فرسوده شده بود. هرگونه اعتراض و صدای متفاوت نیز با سرکوب شدید و بدون کمترین نظارت قانونی خاموش می‌شد..

در سال ۱۳۵۷، مردم ایران نظامی مستبد را سرنگون کردند. آن انقلاب حاصل همبستگی گروه‌های گوناگون بود، اما نیروی اصلی آن آرمان‌های مذهبی و امید به احیای اخلاق، عدالت و کرامت انسانی به شمار می‌آمد. رهبران انقلاب وعده دادند که به جای خودخواهی، تبعیض و لذت‌جویی بی‌حد، **شریعت، انصاف و عدالت اجتماعی** بر کشور حاکم شود؛ نابرابری‌های طبقاتی کاهش یابد؛ و ثروت و منابع طبیعی کشور در خدمت رفاه عمومی، گسترش آموزش و ایجاد فرصت‌های برابر برای همگان قرار گیرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مدعی شد که همه مردم از حقوق برابر برخوردارند و حکومت موظف است اصول آزادی، مشارکت مردمی و عدالت اجتماعی را با ارزش‌های اخلاقی پیوند دهد و با «وجدان آگاه» اداره شود. حال، پس از بیش از چهارده سال، پرسشی بنیادی مطرح است: مردم ایران تا چه اندازه تحقق آن وعده‌ها را در زندگی خود احساس می‌کنند؟ صدای نارضایتی از فساد ساختاری، دسیسه‌های سیاسی، تبعیض آشکار علیه زنان، سرکوب آزادی اندیشه، محدودیت‌های علمی و فرهنگی و بی‌اعتنایی به حقوق بشر، از گوشه‌گوشه کشور شنیده می‌شود.

نگرانی جدی آن است که اتکای بی‌چون‌وچرا به مرجعیت دینی یا ایدئولوژیک برای توجیه سیاست‌هایی با پیامدهای محدودکننده، چه اثرات مخربی بر وجدان جمعی، اعتماد اجتماعی و توان تفکر انتقادی و اخلاقی

## نگاهی به انواع مدیریت کشور ها

## سونیا سوار کوب



نظام‌های حکومتی را میتوان حاصل تلاش تاریخی جوامع انسانی برای نظم دهی به قدرت سیاسی و اجتماعی و پاسخ‌گویی به مسئله مشروعیت‌اند، تلاشی که در طول تاریخ اشکال متنوعی از پادشاهی و امپراتوری تا دولت‌های مدرن و ایدئولوژیک را پدید آورده است. هر یک از این نظام‌ها در بستر شرایط خاص تاریخی، فرهنگی و اقتصادی شکل گرفته و نمی‌توان آن‌ها را بدون توجه به زمینه پیدایش‌شان فهمید. این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی انواع نظام‌های حکومتی در جهان معاصر و تاریخی آغاز می‌شود و نقطه شروع آن (جمهوری) است، نه به‌عنوان تنها یا برترین الگو، بلکه به دلیل نقش محوری‌اش در گذار از حاکمیت‌های موروثی به اشکال نوین قدرت سیاسی و نیز تنوع گسترده‌ای که در تجربه‌های تاریخی و ایدئولوژیک از خود نشان داده است.

## بخش یک:

## معنی و خواستگاه کلمه جمهوری

برای بررسی کلمه جمهوری از لحاظ زبانی و ریشه یابی این واژه باید به لاتین باستان برگردیم. در لاتین باستان: واژه Republic از ترکیب لاتین (res publica) می‌آید. (res) به معنی (چیز) یا (امر) و (publica) به معنی (عمومی) یا (مردم) است. بنابراین res publica به معنی (امر عمومی) یا (امور متعلق به مردم) است. در فارسی، کلمه (جمهوری) (از ریشه (جمهور) معادل این کلمع به‌کار رفته. اما جمهور هم کلمه عربی به معنای توده مردم یا اکثریت و عامه مردم است. در معنای کلی (جمهوری) یعنی حکومتی که بر پایه اراده و مشارکت اکثریت مردم بنا شده باشد.

## از لحاظ تاریخی:

تاریخچه این کلمه و نظریه به رم باستان برمی‌گردد. نگاهی به رم باستان کنیم. اولین بار بطور واقعی و تاریخی به جمهوری روم (509 ق.م.) باز می‌گردد.

رومی‌ها بعد از سرنگونی پادشاهی، حکومتی ایجاد کردند که در آن قدرت میان نهادهایی چون مجلس سنا و مجمع مردم تقسیم می‌شد. حکومت (جمهوری) در آنجا در برابر پادشاهی قرار می‌گرفت و بر مبنای قانون، انتخابات، و مشارکت نخبگان اداره می‌شد (نه تمام مردم).

## ساختار قدرت در جمهوری روم (Roman Republic)

جمهوری روم یک نظام پیچیده و چندلایه بود که تلاش می‌کرد تعادل میان قدرت نخبگان و مردم عادی را حفظ کند. این ساختار بر سه پایه اصلی استوار بود: مقامات اجرایی، نهادهای قانون‌گذاری، و نهادهای قضایی/نظارتی.

## 1. کنسول‌ها (Consuls)

مقام عالی اجرایی جمهوری. هر سال دو کنسول انتخاب می‌شدند که قدرت برابر داشتند و وظایف‌شان: فرماندهی ارتش، اجرای قوانین، ریاست جلسات سنا. برای جلوگیری از دیکتاتوری، هر کنسول فقط یک سال در قدرت بود و قدرت‌شان محدود بود. هر کنسول حق و تو علیه تصمیمات دیگری داشت.

## 2. سنا (Senatus)

مهمترین نهاد مشورتی و سپس قانون‌گذاری جمهوری روم.

که معیار اصلی آن‌ها استعداد و شایستگی باشد، نه پیشینه تاریخی یا تعلقات اجتماعی؟

پاسخ به این پرسش‌ها بخشی از هسته اصلی بازاندیشی مدنی ایران است؛ پاسخی که می‌تواند مسیر عبور از چرخه نابرابری به سوی توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و آزادی واقعی را روشن سازد.

در سالهای اخیر، خشونت و محدودسازی سیستماتیک علیه اقلیت‌ها و شهروندان بی‌دفاع به شکل نگران‌کننده‌ای گسترش یافته است. زنان و مردان برجسته از جوامع اقلیت به دلایلی واهی بازداشت، شکنجه و حتی به قتل رسیده‌اند. اموال آنان توسط شبکه‌های سودجو مصادره شده و نهادهای مدنی و فرهنگی آنان، که نمونه‌هایی از سازمان‌دهی جمعی و مشارکت مدنی بودند، به زور تعطیل و تخریب گردیده‌اند.

پیامدهای این سیاست سرکوب، فراتر از خسارات مادی و جسمی است: کودکان یتیم شده‌اند، مسیر تحصیلی و شغلی جوانان مختل شده، سالمندان از حقوق و عزت دوران بازنشستگی محروم گشته و فضاهاى فرهنگی، معنوی و حتی محیط زیستی آسیب دیده است.



درناک‌تر از همه، تخریب روحیه، امید و اعتماد به نفس جمعی است. کسانی که کوچک‌ترین نقد نسبت به افکار و نمادهای مذهبی خود را بر نمی‌تابند، تخریب نمادهای فرهنگی و معنوی اقلیت‌ها را بی‌ملاحظه مجاز می‌شمارند؛ تناقضی که هدف واقعی سرکوب را آشکار می‌کند: تضعیف هویت و توانمندی‌های جامعه قربانی.

در این بستر، پرسشی اساسی پابرجاست: جوامع و افرادی که تحت فشار و سرکوب هستند، چگونه می‌توانند از فرسودگی روحی و تضعیف اراده مصون بمانند و با عزت، پایداری و وفاداری به اصول انسانی و اخلاقی، مسیر تغییر و پیشرفت را ادامه دهند؟

در دل ساختارهای بازدارنده، ایرانیانی ایستاده‌اند که تجربه‌ای الهام‌بخش آفریده‌اند: افرادی خلاق، مسئولیت‌پذیر و آینده‌نگر.

این کنشگران مدنی، سیاسی و اجتماعی ثابت کرده‌اند که هدفشان چیزی جز پیشرفت کشور و رفاه مردم نیست. استقامت و از خودگذشتگی آنها نشان می‌دهد توسعه پایدار و عدالت اجتماعی تنها وقتی ممکن است که شهروندان، با وجود فشارها، به اصول انسانی و مسئولیت جمعی پایبند باشند.

در نهایت، بحران گذار در ایران نه با تقلید صرف از تجارب کشور غربی و نه با بازگشت به سنت‌های واپس‌گرا حل می‌شود. راهی تنها از مسیر بازسازی بنیادین نگرش‌ها و فرهنگ سیاسی و اجتماعی ممکن است—فرهنگی که در آن هر فرد برای آزادی و عدالت دیگری تلاش کند، و نه صرفاً برای برداشتن موانعی که به‌زعم خود، تحقق آزادی و عدالت را ناممکن می‌سازد.

چشم‌انداز این تلاش‌ها روشن و امیدبخش است: ایرانی دموکرات‌محور و اثرگذار در جهان؛ کشوری که فرصت‌ها بر اساس شایستگی توزیع شود، استعدادها مجال شکوفایی یابند و همه شهروندان از حقوق برابر برخوردار باشند. این مسیر، ساختن جامعه‌ای دموکراتیک است که پیشرفت فردی با عزت ملی، و توسعه اقتصادی با عدالت و کرامت انسانی همسو شود—جامعه‌ای که بر توانایی‌های واقعی مردم تکیه دارد و از درون خود نیروهای تحول و نوسازی می‌پروراند...

به شدت منتقد دموکراسی آنتی بود، چون معتقد بود حکومت عده‌ای آموزش ندیده به هر ج و مرج و عوام‌فریبی ختم می‌شود. می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در فلسفه افلاطون، (جمهوری) بیشتر یک مدینه فاضله با حکومت نخبگان بود، نه جمهوری مردمسالار.

## ۲. ارسطو (Aristotle - ۳۸۴ تا ۳۲۲ پیش از میلاد)

منبع اصلی این بخش از کتاب (سیاست) که در مورد فلسفه سیاسی و حکومت‌ها (Politika) است جمهوری را اینگونه شرح می‌دهد: ارسطو جمهوری (Politeia) را شکلی از حکومت می‌دانست که در آن منافع عمومی بر منافع شخصی حاکمان مقدم است. طبقه‌بندی حکومت‌ها از نظر ارسطو اینگونه است:



- ۱- پادشاهی - حاکمیت یک فرد به سود عموم.
  - ۲- اشرافیت - حاکمیت گروه اندکی از نخبگان به سود عموم.
  - ۳- پولیتی/جمهوری - حاکمیت اکثریت با هدف خیر عمومی.
- (شکل‌های فاسد این سه مورد استبداد، الیگارشی (اولین بار ارسطو، الیگارشی را به منزله نوع متمایزی از حکومت مشخص کرد.) در تعریف آن آمده است:

حکومتی که به وسیله چند نفر معدود اداره می‌شود و تمامی قدرت حکومت متمرکز در تعداد قلیلی از افراد باشد) و یا فرمانروایی گروهی اندک بر دولت بدون نظارت اکثریت دموکراسی توده‌گر ایانه.

ویژگی جمهوری در این دیدگاه: وجود طبقه متوسط نیرومند که هم از افراط ثروتمندان و هم از شورش فقرا جلوگیری کند.

می‌توان گفت ارسطو واقع‌گراتر بود و جمهوری را یک نظام عملی می‌دید، نه مدینه فاضله. این را در نظر بگیریم ارسطو اولین کسی بود که جمهوری را در معنای تعادل قوا و خیر عمومی تحلیل کرد.

## ۳. سیسرون (Cicero - ۱۰۶ تا ۴۳ پیش از میلاد) - روم باستان

بر اساس کتاب (در باره جمهوری) (De re publica) مفهوم اصلی جمهوری از نظر سیسرون، یعنی حکومت مبتنی بر قانون و مشارکت شهروندان، نه قدرت شخصی حاکم. از نگاه سیسرون قانون طبیعی بالاتر از اراده حاکمان است. جمهوری موفق ترکیبی از سه شکل حکومت است: سلطنت (کنسول‌ها)، اشرافیت (سنا) و دموکراسی (مجالس مردمی). اثر ماندگار این ایده (مختلط بودن حکومت) بعدها در قانون اساسی آمریکا هم الهام‌بخش شد.

## ۴. فیلسوفان مدرن و تحولات بعدی

از نظر ماکیاوولی (The Discourses on Livy) جمهوری باید متکی بر قوانین پایدار و فضیلت شهروندان باشد، حتی اگر گاهی قدرت متمرکز لازم باشد.

مونتسکیو (روح القوانين) تفکیک قوا برای جلوگیری از فساد ضروری است.

ژان ژاک روسو (قرارداد اجتماعی) حاکمیت واقعی از (اراده عمومی) سرچشمه می‌گیرد، جمهوری یعنی مشارکت فعال مردم در قانون‌گذاری.

## ۳. تحول مفهوم جمهوری در دوران جدید

در عصر روشنگری و پیشرفت:

فیلسوفانی مثل جان لاک، مونتسکیو و ژان ژاک روسو مفهوم جمهوری را توسعه دادند. جمهوری در این دوره به معنی حکومت قانون، مشارکت عمومی، تفکیک قوا و نفی استبداد مطرح شد. جمهوری دیگر فقط یک ساختار نبود، بلکه مفاهیم و ارزش‌های سیاسی و اخلاقی مثل آزادی، برابری، و پاسخ‌گویی را هم در بر می‌گرفت.

## ۴. تفاوت جمهوری با دموکراسی چیست؟

معنی کلمه دموکراسی (به انگلیسی: Democracy) از نظر لغتی و مفهومی به معنی حکومت مردم بر مردم، توسط مردم است. اما باید بدانید جمهوری لزوماً دموکراتیک نیست. مثلاً جمهوری روم برای قرن‌ها برده‌داری داشت و همه مردم حق رأی نداشتند.

دموکراسی بیشتر بر حکومت اکثریت و رأی مستقیم مردم تأکید دارد، ولی جمهوری بر قانون، ساختار و خیر عمومی. با این حال، امروز اغلب جمهوری‌ها دموکراتیک هم هستند (مثل فرانسه، آمریکا که جلوتر آنها را بررسی می‌کنیم).

پایان قسمت اول

ادامه دارد

اعضا: در ابتدا فقط اشرافزاده‌ها (پاتریسی‌ها)، ولی بعدها طبقات دیگر هم به آن راه یافتند. اعضا مادام‌العمر بودند و وظیفه آنها تصمیم‌گیری درباره سیاست خارجی، جنگ و صلح و همچنین کنترل مالیه عمومی. تصویب یا رد تصمیمات کنسول‌ها و مجامع مردمی هم از دیگر وظایف سنا هست. سنا مرکز واقعی قدرت سیاسی در دوره جمهوری بود.

## 3. مجمع مردمی (Comitia)

ساختار دموکراتیک‌تر برای دخالت مستقیم شهروندان.

چند نوع مجمع وجود داشت:

Comitia Centuriata: مسائل نظامی، انتخاب کنسول‌ها، تصویب قوانین.

Comitia Tributa: انتخاب برخی مقامات و قانون‌گذاری.

Concilium Plebis: فقط برای عوام‌الناس (Plebeians)، با قدرت روزافزون.

اعضای این مجامع بر اساس قبیله یا طبقه نظامی گروه‌بندی می‌شدند.

## 4. تریبون مردم (Tribunus Plebis)

نمایندگان طبقه عوام (Plebeians) در برابر اشرافزاده‌ها.

حق داشتند تصمیمات سایر مقامات را وتو کنند.

مصونیت قانونی داشتند، حمله به یک تریبون جرم سنگینی بود.

از مهم‌ترین ابزارهای دموکراتیک در جمهوری.

## 5. دیکتاتور (Dictator)

مقام فوق‌العاده موقت در شرایط بحرانی (جنگ، بحران داخلی).

با پیشنهاد سنا و تأیید کنسول‌ها منصوب می‌شد.

فقط ۶ ماه اختیار کامل داشت.

نمونه‌ی مشهور: لوسیوس کورنیلیوس سیناتوس (Cincinnatus) که پس از رفع بحران از قدرت کناره گرفت.

میانی مهم جمهوری روم:

- قدرت برای جلوگیری از استبداد.

- هیچ مقامی نمی‌توانست همه قدرت را در اختیار داشته باشد، سیستم مبتنی بر توازن قوا و کنترل متقابل بود.

## متفکران اولیه:

سیسرو (فیلسوف رومی) یکی از اولین نظریه پردازان جمهوری بود. وی اعتقاد داشت، حکومت باید بر اساس قانون، فضیلت، عدالت، و خیر عمومی باشد نه خواسته فردی یا سلطنت.

## ۲. فلسفه سیاسی پشت جمهوری

۱- افلاطون: (Plato - ۴۲۷ تا ۳۴۷ پیش از میلاد) در کتاب (جمهوری) (Politeia) اثر ماندگار افلاطون مفهوم اصلی جمهوری را اینگونه بیان می‌کند: افلاطون جمهوری را به معنای امروزین حکومت انتخابی مردم نمی‌دونست. او به دنبال شهر آرمانی بود که در آن هرکس در جایگاه طبیعی خود قرار بگیرد. ساختار پیشنهادی خودش اینگونه بود:

۱.۱ خردمندترین افراد، آموزش‌دیده در فلسفه و عدالت.

۱.۲ نگهبانان (سپاهیان) پاسداران نظم و امنیت.

۱.۳ تولیدکنندگان، کشاورزان، صنعتگران و بازرگانان.

هدف افلاطون:

رسیدن به عدالت اجتماعی از طریق تقسیم وظایف بر اساس توانایی طبیعی، نه بر اساس ثروت یا نسب. نگرش به دموکراسی: افلاطون

## چرا هیچکس به طور مستقیم به کمک مردم ایران نیامده

## حمید رضاپور

چرا جهان به طور مستقیم به کمک مردم ایران نیامده است؟  
مقدمه در جریان اعتراضات و خیزش‌های مردمی ایران، یکی از پرسش‌های تکرار شونده این است که چرا با وجود گستردگی سرکوب و هزینه‌های انسانی، هیچ کشور یا نیروی خارجی به طور مستقیم به یاری مردم نشتافته است. پاسخ به این پرسش، برخلاف تصور رایج، ساده یا تک‌علتی نیست و ریشه در مجموعه‌ای از ملاحظات حقوقی، سیاسی و منافع بین‌المللی دارد.



۱. اصل «عدم مداخله» در حقوق بین‌الملل در نظام حقوق بین‌الملل، اصل بنیادینی به نام «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» وجود دارد. بر اساس این اصل، هیچ کشوری حق ندارد بدون مجوز قانونی بین‌المللی یا شرایط استثنایی (مانند دفاع مشروع یا قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل) در امور داخلی کشور دیگر دخالت مستقیم کند.

جمهوری اسلامی، فارغ از میزان مشروعیت مردمی، همچنان از نظر حقوقی یک دولت مستقر و به رسمیت شناخته شده محسوب می‌شود و این موضوع دست دولت‌های دیگر را برای اقدام مستقیم می‌بندد.

۲. ترس از گسترش جنگ منطقه‌ای یا جهانی ایران صرفاً کشوری با اعتراضات داخلی نیست؛ بلکه بازیگری مهم در معادلات منطقه‌ای است. توان نظامی، نفوذ منطقه‌ای و شبکه نیروهای نیابتی ایران باعث شده بسیاری از دولت‌ها نگران باشند که هرگونه دخالت مستقیم، به یک درگیری گسترده در خاورمیانه یا حتی فراتر از آن منجر شود. این ترس، عامل مهمی در ترجیح «نماش و احتیاط» به جای اقدام عملی بوده است.

## ۳. نبود رهبری یا آلترناتیو واحد و رسمی

کشورهای خارجی معمولاً زمانی حاضر به حمایت عملی از یک جنبش می‌شوند که بدانند با چه نیرویی جایگزین حکومت فعلی خواهند شد.

در نگاه آن‌ها، اپوزیسیون ایران پراکنده است، رهبری واحد و مورد اجماع ندارد و تصویر روشنی از ساختار قدرت پس از تغییر نظام ارائه نشده است. این ابهام، تصمیم‌گیری برای حمایت مستقیم را نامطمئن می‌کند.

۴. اولویت منافع سیاسی و اقتصادی دولت‌ها و اقلیت تلخ سیاست جهانی این است که حقوق بشر، در بسیاری از موارد، اولویت اول دولت‌ها نیست. منافع اقتصادی، امنیت انرژی، رقابت‌های ژئوپولیتیک و موازنه قدرت میان کشورها، اغلب بر حمایت عملی از مردم تحت سرکوب ترجیح داده می‌شود. در چنین معادله‌ای، هزینه کمک مستقیم به مردم ایران برای بسیاری از دولت‌ها «بیش از حد بالا» تلقی می‌شود.

۵. محدود شدن حمایت‌ها به اقدامات غیرمستقیم کمک‌هایی که تاکنون به مردم ایران صورت گرفته، عمدتاً غیرمستقیم بوده است؛ از جمله:

## محکومیت‌های سیاسی

## تحریم‌های اقتصادی

## فشارهای دیپلماتیک

## حمایت رسانه‌ای

این اقدامات اگرچه از نظر نمادین مهماند، اما در عمل نه از شدت سرکوب می‌کاهند و نه جان معترضان را در خیابان‌ها حفظ می‌کنند. به همین دلیل، احساس تنهایی و رهاشدگی در میان مردم ایران واقعی و قابل درک است.  
۶. یک واقعیت تلخ تاریخی نگاه به تاریخ معاصر نشان می‌دهد که تقریباً هیچ انقلابی صرفاً با نجات مستقیم خارجی به پیروزی نرسیده است. تغییرات پایدار معمولاً زمانی رخ داده‌اند که:

شکاف جدی درون ساختار قدرت ایجاد شده یا بدنه حاکمیت از حکومت فاصله گرفته و به مردم نزدیک شده است، نه صرفاً با مداخله خارجی.

جمع‌بندی در نهایت باید گفت: مردم ایران تنها گذاشته نشده‌اند چون دیده نمی‌شوند؛ تنها گذاشته شده‌اند چون در معادلات قدرت جهانی، منافع دولت‌ها مهم‌تر از جان مردم است.

## وقتی طلای سیاه پرده پوشیِ سرخ حقیقت می‌شود

## پگاه جعفری قوشچی

حقیقت عربیان جهان ما این است بوی تعفن نفت، حس بویایی جهان را از کار انداخته است.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن عدالت فقط یک ویتن قشنگ برای سخنرانی‌های سالانه در سازمان ملل



است اما وقتی نوبت به عمل می‌رسد، شیرهای نفت هستند که تصمیم می‌گیرند چه کسی بماند و چه کسی کشته شود.

ترازوی نابرابر بشکه در برابر جان چطور می‌توان به سیاستمداری که شب‌ها در خانه‌ی گرمش لم داده فهماند که آن شعله‌ای که اجاق گازش را روشن نگه می‌دارد از رگ‌های جوانی در خیابان‌های تهران و زاهدان و سنجند مایه می‌گذارد؟

برای آن‌ها ایران یک نقشه است با کلی لوله انتقال انرژی برای ما ایران یعنی پیاده‌روهایی که هنوز بوی خون گرم رفیقمان را می‌دهند.

آن‌ها قیمت هر بشکه را به سنت محاسبه می‌کنند ما قیمت هر زندگی را با آرزوهای دفن شده سکوت خریده شده .

دنیا صدای ما را نمی‌شنود؟

نه اشتباه نکنید! آن‌ها صدا را می‌شنوند فریاد را می‌بینند ضجه‌های مادران را می‌فهمند اما دهانشان با نفت پر شده است. کسی که دهانش پر باشد، نمی‌تواند فریاد بزند. سکوت غرب و شرق در برابر سرکوب جوانان ایرانی یک اتفاق ساده نیست این یک خرید و فروش است. آن‌ها سکوت می‌کنند تا جریان انرژی قطع نشود.

آن‌ها چشم می‌بندند تا چرخ صنعت‌شان لنگ نزند. نقاب تمدن بر چهره‌ی وحشی‌گری چقدر مضحک است که از دموکراسی حرف می‌زنند اما با دستانی که به خون آغشته است، قراردادهای استراتژیک امضا می‌کنند. این مقاله یک پیام ساده دارد.

ای سیاستمدار اتوکشیده! هر بار که با لبخند پشت میز مذاکره می‌نشینی بدان که جوهر خودکارت از خون جوانی است که فقط می‌خواست معمولی زندگی کند. تو داری بر سر جسدها تجارت می‌کنی. بیداری دیر هنگام شاید امروز بوی نفت بوی خون را بپوشاند.

شاید امروز صدای بسته شدن قراردادهای بلندتر از صدای تیراندازی در کوچه‌ها باشد.

اما یادتان باشد نفت می‌سوزد و تمام می‌شود اما خون ناحق لکه‌ای است که با هیچ شوینده‌ی دیپلماتیکی پاک نمی‌شود.

تاریخ ثابت کرده است که بوی نفت روزی می‌پرد، چاه‌ها خشک می‌شوند و قراردادهای منقضی؛ اما بوی خون بی‌گناه، در حافظه‌ی خاک باقی می‌ماند.

جامعه جهانی شاید امروز چشمانش را به روی حقیقت ببندد تا چراغ‌هایش روشن بماند، اما تاریکی حاصل از این بی‌تفاوتی روزی تمام جهان را فرا خواهد گرفت .

جوان ایرانی سوخت موتورهای دیپلماسی نیست. او خود حیات است که قربانی تجارت شده است .

ما دیگر از شما انتظار کمک نداریم فقط از شما می‌خواهیم که نقاب انسان‌دوستی را بردارید. بگذارید همه ببینند که دنیای مدرن شما، هنوز با خون آزادی‌خواهان تغذیه می‌شود.

بوی خون روزی از دیوارهای قصرهای شما هم بالا خواهد آمد آن روز دیگر نه نفتی برای فروش دارید و نه وجدانی برای آسوده زیستن .

تاریخ هرگز نخواهد بخشید کسانی را که برای گرم کردن خانه‌هایشان با شعله‌ی نفت، چشمانشان را بر سرد شدن پیکر جوانانی بستند که تنها جریشان طلب آفتاب بود .

## فقر زنان در کانون درهم‌تنیدگی شکاف‌های جنسیتی و طبقاتی

## ملینا نوری وفا

آنتونیو گوتروش، دبیرکل سازمان ملل، در سخنرانی سال ۲۰۲۰ خود در «اجلاس سالانه‌ی نلسون ماندلا» با عنوان «مقابله با اپیدمی نابرابری: یک قرارداد اجتماعی جدید برای عصر جدید»، انتقاد تندی از سیاستمداران و نظریه‌پردازان نولیبرال مطرح کرد؛ کسانی که در اوج دوران کووید با شعار «همه‌ی ما در یک قایق هستیم» ترجمه‌ی «تحت‌اللفظی» - مدعی بودند ما همه در وضعیت مشابهی هستیم و همه‌گیری کووید را بحرانی مشترک



توصیف می‌کردند. ملینا نوری وفا منبع: وبلاگ صدای پنهان تو او این ادعا را «افسانه» نامید و گفت: «در حالی که همگی روی یک دریا شناوریم، برخی در کشتی‌های تفریحی مجلل‌اند و برخی دیگر تنها به تکه‌چوب‌هایی چسبیده‌اند». گوتروش ادامه داد: «گاهی گفته می‌شود موج رشد اقتصادی همه‌ی قایق‌ها را بالا می‌برد، اما در واقعیت، افزایش نابرابری همه‌ی قایق‌ها را غرق می‌کند. نابرابری شدید با بی‌ثباتی اقتصادی، فساد، بحران‌های مالی، جرم و پیامدهای جسمی و روانی همراه است. تبعیض، سواستفاده و نبود عدالت برای بسیاری، تعریف نابرابری است.» و این همبستگی تصنعی را رد کرده و تأکید می‌کند: «دروغ است اگر بگویم بازار آزاد می‌تواند مراقبت بهداشتی را برای همه فراهم کند، خیال‌پردازی است اگر کار مراقبتی بی‌دستمزد را کار ندانیم، و توهم است اگر ادعا کنیم در جهانی پس‌انژادی زندگی می‌کنیم. همه‌گیری کووید افسانه‌ی همه در یک قایق بودن را رسوا کرد». گوتروش در ادامه چشم‌انداز سازمان ملل را چنین تشریح کرد: «غذا، مراقبت‌های بهداشتی، آب و بهداشت، آموزش، کار شایسته و امنیت اجتماعی نباید کالاهایی باشند که تنها توانمندان قادر به خریدشان هستند، این‌ها حقوق انسانی همگان‌اند. ما نیازمند یک قرارداد اجتماعی جدید و توافقی جهانی هستیم که فرصت‌های برابر را برای همه تضمین کند.»

او در سخنرانی دیگری با عنوان «شکست پارادایم نولیبرالی» در نشست ۷۸ مجمع عمومی سازمان ملل (سپتامبر ۲۰۲۳) هشدار می‌دهد: «سرنوشت هر کودکی، گویی همان زمان که هنوز در رحم مادر است تعیین می‌شود، این‌که در کدام بخش جهان متولد می‌شود و خانواده‌اش متعلق به کدام طبقه‌ی اجتماعی است، تعیین می‌کند که چه فرصت‌هایی در زندگی خواهد داشت.» به باور او، میراث نولیبرالیسم «انبوهی از انسان‌های محروم و به حاشیه رانده‌شده» است و سیاست‌های نولیبرالی یکی از عوامل مهم تشدید نابرابری‌ها در جهان امروز محسوب می‌شوند. نابرابری‌ها اکنون در مرکز بسیاری از بحران‌های جهانی قرار دارند و تقاطع آن‌ها وضعیتی را می‌سازد که «پولیکرایسیس (Polycrisis)» نام گرفته است: وضعیتی که در آن چند بحران به هم پیوسته، هم‌زمان رخ می‌دهند و با اثرگذاری متقابل، پیامدی شدیدتر از مجموع بحران‌ها ایجاد می‌کنند. (۳) در جهان امروز، بحران محیط‌زیست، جنگ اوکراین، تورم و هزینه‌های سنگین زندگی، جنگ فلسطین، تغییرات اقلیمی، نابرابری جنسیتی، بی‌ثباتی اقتصادی جهانی و افزایش بحران‌های انسانی ناشی از فقر، درگیری و ناامنی غذایی، همگی به‌شکلی درهم‌تنیده واقعیت پولیکرایسیس کنونی را شکل می‌دهند.

ریشه‌ی بسیاری از نابرابری‌های اقتصادی - چه در توزیع درآمد و چه ثروت - در فرایند جهانی‌شدن سرمایه و ساختارهای نولیبرالی نهفته است؛ ساختارهایی که با قدرت‌یابی شرکت‌های چندملیتی و منافع کلان آن‌ها تشدید شده‌اند. نمودهای ملموس این نابرابری‌ها را می‌توان در آمارهای جهانی مشاهده کرد. امروز ۸۳ درصد کشورها دارای نابرابری درآمدی بسیار بالا هستند و این کشورها ۹۰ درصد جمعیت جهان را

در برمی‌گیرند. نابرابری ثروت حتی شدیدتر است، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴، یک درصد ثروتمندترین افراد جهان ۴۱ درصد کل ثروت جدید را تصاحب کرده‌اند، در حالی‌که نیمی از فقیرترین مردم تنها یک درصد آن‌را دریافت کرده‌اند. در این دوره، دارایی یک فرد متعلق به یک درصد ثروتمند، به‌طور متوسط ۱.۳ میلیون دلار افزایش یافته، اما دارایی یک فرد از فقیرترین جمعیت جهان فقط ۵۸۵ دلار رشد داشته است.

در سطح اجتماعی نیز شکاف‌ها به‌شدت رو به افزایش است، یک نفر از هر چهار نفر در جهان - معادل ۲.۳ میلیارد نفر - با ناامنی غذایی مواجه است. (۵) شکاف درآمد میان کشورهای شمال و جنوب از ۱۴ هزار دلار در سال ۱۹۶۰ به حدود ۵۲ هزار دلار در سال ۲۰۲۳ رسیده است. نابرابری درآمدی درون کشورها نیز در بسیاری مناطق همچنان بالا یا حتی در حال افزایش است؛ پدیده‌ای که با رشد اقتصادی کندتر، قطبی‌سازی سیاسی، کاهش تحرک اجتماعی و افزایش تنش‌های اجتماعی همراه است. همچنین حدود ۸۰۰ میلیون تا ۱.۱ میلیارد نفر در سال ۲۰۲۵ در فقر شدید یا فقر چندبعدی زندگی می‌کنند، اکثریت آن‌ها در کشورهای جنوب صحرائی آفریقا و شمار قابل‌توجهی در خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب آسیا هستند.

در جهانی که نابرابری اقتصادی هر روز گسترده‌تر می‌شود، انتظار صلح، رفاه و برابری جنسیتی و اقتصادی دشوار است. تمرکز ثروت و درآمد در بالاترین سطوح به تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی منجر شده است و این امر پیامدهای زیان‌باری برای انسجام اجتماعی دارد. از آمریکا تا ایران، از بنگلادش تا سودان، شکنندگی زندگی بسیاری از مردم حس عمیقی از بی‌عدالتی ایجاد کرده، اعتماد عمومی به نهادها را کاهش داده و نارضایتی و ناامیدی را افزایش داده است. جامعه‌های امروز با لایه‌های متعددی از نابرابری مواجه‌اند، در فرصت‌ها، آموزش، سلامت، دسترسی به عدالت و کیفیت زیست اجتماعی. طبقه‌ی اجتماعی، جنسیت، کاست، نژاد، موقعیت جغرافیایی و وضعیت قومی، همگی لایه‌های جدیدی از شکاف‌های درهم‌تنیده ایجاد می‌کنند. این نابرابری‌ها نه تنها بین کشورها، بلکه در درون آن‌ها نیز ادامه دارد و به‌طور ساختاری بازتولید می‌شود. نابرابری اقتصادی در عین حال که محرک بسیاری از نابرابری‌های دیگر است، خود نیز پیامد آن‌ها به‌شمار می‌رود. شکاف‌های اقتصادی زیربنای تفاوت‌ها در آموزش، سلامت، قدرت سیاسی و تحرک اجتماعی‌اند و با نابرابری‌های جنسیتی، نژادی و قومی تلاقی پیدا می‌کنند. این روابط چندسویه، تحت تأثیر سیاست‌ها، تاریخ و ساختارهای اجتماعی بوده و باعث می‌شود نابرابری اقتصادی هم ایجادکننده و هم تقویت‌کننده‌ی سایر نابرابری‌ها باشد. نابرابری اقتصادی به نتایج ضعیف آموزشی و بهداشتی، کاهش تحرک اجتماعی و طرد سیاسی گروه‌های کم‌درآمد می‌انجامد و محرومیت‌های زنان، اقلیت‌های نژادی و جنسیتی و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده را تثبیت می‌کند. از سوی دیگر، بسیاری از نابرابری‌های اقتصادی خود محصول نابرابری‌های جنسیتی، نژادی و ساختاری‌اند. تبعیض در بازار کار، تفاوت دستمزد، محدودیت در ارتقای شغلی، تبعیض در مسکن و وام‌دهی، و سیاست‌های اقتصادی ناعادلانه، همگی به شکاف‌های گسترده‌تر منجر می‌شوند. ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز با بازتولید فرصت‌ها و محرومیت‌ها در نسل‌های مختلف، این چرخه را پایدار می‌کنند. در این میان، سیاست‌هایی مانند بهبود عدالت آموزشی می‌تواند شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی را کاهش دهد، اما عوامل فرهنگی و تبعیض‌های ساختاری - در جوامع با نابرابری کم‌تر - همچنان می‌توانند پایدار بمانند. در مجموع، نابرابری اقتصادی بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام‌های پیچیده‌ی اجتماعی و سیاسی است. کاهش آن نیازمند بازنگری اساسی در سیاست‌ها، ساختارها و روایت‌هایی است که نابرابری را طبیعی، اجتناب‌ناپذیر یا حتی مطلوب جلوه می‌دهند. فهم این ساختارهای درهم‌تنیده نخستین گام برای ساختن جهانی عادلانه‌تر است.

## اقتصاد سیاسی و جنسیت: چگونه شکاف طبقاتی جنسیت‌مند می‌شود؟

شکاف طبقاتی در جوامع معاصر تنها یک مسئله‌ی اقتصادی نیست، بلکه پدیده‌ای عمیقاً جنسیتی است که در تقاطع ساختارهای بازار، دولت و روابط اجتماعی بازتولید می‌شود. تحلیل اقتصاد سیاسی با لنز جنسیتی نشان می‌دهد که نابرابری طبقاتی بدون توجه به جنسیت قابل درک نیست،

ارث، تضمین حقوق کارگران زن، به رسمیت شناختن کار مراقبتی در نظام‌های تامین اجتماعی و تقویت اتحادیه‌ها و تشکل‌های زنان باشد. در نهایت، شکاف طبقاتی و شکاف جنسیتی دو پدیده مستقل نیستند، بلکه در یک رابطه تاریخی و ساختاری به هم‌گره خورده‌اند. زنان -به‌ویژه زنان طبقات فرودست- در نقطه تلاقی این دو شکل از نابرابری قرار دارند. از این‌رو هر پروژه‌ی عدالت اجتماعی، چه در سطح ملی و چه جهانی، بدون تحلیل و سیاست‌گذاری جنسیت‌محور نه‌تنها ناکارآمد خواهد بود، بلکه به تعبیر معروف، «کوبیدن آب در هاون است.»

### شکاف جنسیتی و طبقاتی در ایران

بحران فقر و نابرابری طبقاتی در ایران در سال‌های اخیر وارد مرحله‌ای ساختاری و چندبعدی شده است؛ مرحله‌ای که در آن نیروهای اقتصادی، سیاسی و چالش‌های قوانین بسته‌ی جنسیتی در هم تنیده‌اند و بیش‌ترین فشار را بر زنان، به‌ویژه زنان طبقات فرودست وارد می‌کنند. شکاف طبقاتی در ایران نه‌تنها ناشی از تورم، رکود و کاهش رشد اقتصادی است، بلکه نتیجه‌ی روندهایی چون گسترش بخش غیررسمی، ضعف سیاست‌های حمایتی، تبعیض جنسیتی در بازار کار و ناکارآمدی نظام بازتوزیع است. پیامدهای این بحران برای زنان، به‌دلیل موقعیت نابرابر آنان در ساختار خانواده، بازار و دولت، بسیار شدیدتر و چندلایه‌تر است. ساختار مالی کشور، خود یکی از بسترهای بازتولید این نابرابری اقتصادی و شکاف طبقاتی است. وجود بیش از هزاران موسسه مالی، که بیش از نیمی از آن‌ها بدون مجوز فعالیت می‌کنند، فضای اقتصادی را به سمت فعالیت‌های پرخطر و غیررسمی سوق داده است. زنان به‌طور تاریخی دسترسی کم‌تری به وام‌های رسمی، اعتبار بانکی و شبکه‌های حمایتی دارند، ناگزیر آسیب‌پذیری آن‌ها افزایش می‌یابد. وضعیت بازار کار نیز رویکرد مشابهی را نشان می‌دهد. کاهش نرخ بیکاری به ۷.۶ درصد در سال ۱۴۰۳ ظاهری امیدوارکننده دارد، اما در واقعیت، عمدتاً نتیجه‌ی خروج گسترده‌ی افراد از بازار کار است. در حالی‌که جمعیت بالای ۱۵ سال بیش از ۸۰۰ هزار نفر افزایش یافته، تنها ۳۰۰ هزار شغل ایجاد شده است و بیش از ۷۵ درصد افراد تازه وارد به بازار کار، نه شاغل شده‌اند و نه حتی به دنبال شغل رفته‌اند. این وضعیت، به‌ویژه برای زنان و جوانان، نشان‌دهنده‌ی ناامیدی عمیق نسبت به یافتن شغل مناسب است. نرخ مشارکت اقتصادی زنان همچنان تنها حدود یک-پنجم مشارکت اقتصادی مردان باقی مانده است، در حالی‌که زنان نیمی از جمعیت در سن کار را تشکیل می‌دهند. یکی از مهم‌ترین ابعاد جنسیتی این بحران، تمرکز گسترده‌ی زنان در بخش غیررسمی است. از حدود ۳.۶ میلیون زن شاغل در کشور، بیش از ۲ میلیون نفر -یعنی نزدیک به ۵۷ درصد- در مشاغل غیررسمی کار می‌کنند. بخش غیررسمی فاقد حداقل دستمزد، استانداردهای محیط کار، بیمه‌ی اجباری و حمایت‌هایی مانند مرخصی و عیدی است. زنان در این فضا بیش از مردان در معرض استثمار و ناامنی قرار می‌گیرند، زیرا حتی در فضای رسمی کار نیز با تبعیض‌های ساختاری روبه‌رو هستند. نبود پژوهش کافی درباره‌ی وضعیت زنان در اقتصاد غیررسمی خود یک چالش جدی در زمینه‌ی ابعاد آن است. پژوهش سال ۱۴۰۳ زینب مرادی‌نژاد یکی از معدود مطالعاتی است که وضعیت زیست و تجربه‌ی زنان شاغل در بخش غیررسمی را مستند کرده و نشان داده است که چگونه این «ارثش نامرئی» بدون چتر حمایتی و در مسیری فرساینده حرکت می‌کند.

در سطح شغل‌های رسمی نیز نابرابری به‌شکلی عمیق ادامه دارد. با وجود این‌که ۴۵ درصد زنان دارای تحصیلات تخصصی هستند، تنها ۴ درصد آنان در رده‌های مدیریتی حضور دارند و در مجموع تنها ۱۶ درصد مدیران کشور زن هستند. (۱۱) عوامل اصلی این نابرابری شامل بار گران مراقبت خانگی، مسئولیت‌های خانوادگی و ترجیحات و تبعیضات جنسیتی کارفرمایان است، به‌ویژه در بخش خصوصی که در شرایط برابر، اغلب مردان را بر زنان ترجیح می‌دهد. این روند در دوره‌های بحران اقتصادی، تحریم‌ها یا شوک‌های جهانی مانند کرونا تشدید می‌شود و زنان بیش‌تر به مشاغل بی‌کیفیت یا غیررسمی رانده می‌شوند. در حال حاضر ۸۳ درصد بنگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر نیروی کار زن دارند و اغلب این اشتغال‌ها غیررسمی و فاقد هرگونه حمایت است. (۱۲) شکنندگی اشتغال زنان به‌خوبی در آمارهای بیمه نیز قابل مشاهده است.

زیرا زنان نه‌تنها از نظر درآمد و دسترسی به منابع در موقعیتی نامناسب‌تر قرار دارند، بلکه در شبکه‌های از تبعیض‌ها و مناسبات قدرت گرفتارند که فقر را برای آنان پایدارتر و چندلایه‌تر می‌سازد. از این منظر، شکاف طبقاتی و شکاف جنسیتی در رابطه‌ی دیالکتیکی قرار دارند، به گونه‌ای که هر یک دیگری را تقویت و بازتولید می‌کند.

نظریه‌پردازانی چون نانسی فریزر و سیلیویا فدریچی نشان داده‌اند که سیاست‌های نئولیبرال از طریق خصوصی‌سازی، کاهش خدمات عمومی و انعطاف‌زدایی نیروی کار، زنان را در موقعیت‌های آسیب‌پذیرتر قرار می‌دهد. زنان -به‌ویژه زنان طبقه‌ی کارگر و اقلیت‌های قومی- نخستین گروه‌هایی هستند که از کاهش بودجه‌ی اجتماعی آسیب می‌بینند و آخرین گروه‌هایی هستند که از رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. در بازار کار نیز شکاف طبقاتی به‌شدت با تقسیم جنسیتی کار پیوند خورده است، تمرکز زنان در مشاغل کم‌درآمد و غیررسمی، نابرابری مزدی، قراردادهای ناپایدار بدون حمایت اتحادیه‌ای و تبعیض آشکار و پنهان در ارتقای شغلی، همگی ساختارهایی هستند که ثروت و قدرت را به نفع طبقات بالاتر و به زیان زنان طبقات فرودست بازتولید می‌کنند.

### زنانه‌شدن فقر: پدیده‌ی ساختاری نه فردی

اصطلاح «زنانه‌شدن فقر» صرفاً به افزایش احتمال فقر در میان زنان اشاره ندارد، بلکه ماهیت ساختاری این پدیده را برجسته می‌کند. فقر زنان محصول تصمیمات فردی نیست، بلکه نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های اقتصادی مردسالارانه، تبعیض‌های حقوقی، تقسیم نابرابر کار مراقبتی و فقدان شبکه‌های حمایتی دولتی و اجتماعی است. در ایران، زنان سرپرست خانوار، زنان روستایی، زنان حاشیه‌نشین و زنان مهاجر افغان از جمله گروه‌هایی هستند که به‌طور مضاعف در معرض فقر ساختاری قرار دارند.

### کار مراقبتی- اقتصاد پنهان و شکاف طبقاتی

دوگانه‌ی تولید/بازتولید: اقتصاد رسمی صرفاً بر تولید کالا و خدمات تمرکز دارد، اما کنشگران برابری جنسیتی یادآور می‌شوند که بدون بازتولید اجتماعی -از نگهداری کودکان و سالمندان گرفته تا مراقبت از بیماران و مدیریت خانه- بازار کار اساساً امکان فعالیت ندارد. بخش عمده‌ی این کار، که زیربنای عملکرد کل اقتصاد است، توسط زنان به‌صورت رایگان، نامرئی و بدون هیچ‌گونه حمایت قانونی انجام می‌شود. پیامد طبقاتی: زمانی‌که دولت خدمات مراقبتی کافی ارائه نمی‌کند، بار این کار بر دوش زنان طبقات پایین‌تر قرار می‌گیرد. زنان طبقات متوسط و بالا قادرند بخشی از کار مراقبتی را به دیگران بسپارند، اما این «برون‌سپاری» معمولاً به زنان کارگر با دستمزدهای پایین محول می‌شود. به این ترتیب، شکاف طبقاتی نه‌تنها میان زنان و مردان، بلکه درون خود زنان نیز بازتولید می‌شود.

### تقاطع‌مندی: چندلایه‌شدن سنم و نابرابری

بر اساس نظریه‌ی تقاطع‌مندی کیمبرلی کرنش‌او، استاد دانشگاه یوسی‌ال‌ای «UCLA»، تجربه‌ی نابرابری برای تمامی زنان یکسان نیست. زنان ممکن است هم‌زمان با محورهایی چون طبقه‌ی اجتماعی، قومیت، مهاجرت، سن، مذهب، هویت جنسیتی یا حاشیه‌نشینی شهری مواجه شوند و همین امر موجب می‌شود که فقر و نابرابری برای برخی زنان چندلایه‌تر و عمیق‌تر شود. برای مثال، زن کارگر بلوچ یا زن مهاجر افغان در ایران فقر را نه‌فقط به‌عنوان نابرابری اقتصادی، بلکه همچون تجربه‌ی هم‌زمان جنسیتی-قومی-طبقاتی تجربه می‌کنند.

### شکاف طبقاتی، مردسالاری و خشونت ساختاری

خشونت جنسیتی را نمی‌توان جدا از ساختار طبقاتی تحلیل کرد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فقر و نابرابری، وابستگی مالی زنان به مردان را افزایش می‌دهد، این وابستگی احتمال تحمل خشونت خانگی را بالا می‌برد و زنان فقیر نیز کم‌ترین دسترسی به خدمات قانونی، حمایتی و پناهگاهی دارند. به این ترتیب شکاف طبقاتی، خشونت‌های جنسیتی را نه تنها بازتولید می‌کند، بلکه آن‌را «نهاده‌مند» و پایدار می‌سازد.

### چرا عدالت طبقاتی بدون عدالت جنسیتی ممکن نیست؟

بستن شکاف نابرابری‌های اقتصادی بدون تغییر در ساختارهای جنسیتی ناممکن است. سیاست‌های کلیدی در این زمینه می‌تواند شامل بودجه‌ریزی جنسیتی، گسترش خدمات عمومی مراقبتی، اصلاح قوانین مالکیت و

نپش نمی‌ایستند؛ بلکه پیوند اعتماد میان یک ملت و مفهوم حق گسسته می‌شود. این‌ها اعدام جسم نیستند بلکه تلاش برای اعدام شهامت یک ملت‌اند. اعدام صحرائی در ذهن ما تصویر سربازانی است که در بیابان به صف شده‌اند، اما آنچه در سال‌های اخیر در ایران رخ داده، هولناک‌تر است. این بار صحرا به راهروهای سرد بیدادگاه‌هایی منتقل شده که در آن‌ها عدالت غریبه‌ترین واژه است. تصور کنید جوانی را که تا دیروز در خیابان برای زن، زندگی، آزادی فریاد می‌زد. او را به اتاقکی می‌برند که نامش را دادگاه گذاشته‌اند. نه وکیلی دارد که از حقتش دفاع کند، نه قاضی‌ای که گوش شنیدن داشته باشد. همه‌چیز از پیش نوشته شده است. این اعدام‌ها صحرائی هستند، چون در آن‌ها زمان دفاع صفر است. وقتی مادری را ساعت ۴ صبح پشت در زندان می‌کشاند تا پیکر سرد فرزندش را تحویل بگیرد، این تنها یک تن نیست که بر دار رفته است این امید یک خانواده و آرزوی یک نسل است که در سپیده‌دم تهران یا کرج یا زاهدان، به لرزه درآمده و خاموش شده است. این قتل‌های حکومتی شلیک مستقیم به قلب تپنده‌ی جامعه‌ای است که دیگر نمی‌خواهد زیر بار تحقیر زندگی کند. در کنار طناب‌های دار سلاح مهیب دیگری به نام اعدام سفید یا حبس انفرادی طولانی‌مدت به کار گرفته شده است. این جنایت، خونریزی ندارد اما روح را تکه‌تکه می‌کند. دولت با قرار دادن معترضان و دگراندیشان در سلول‌هایی که در آن نه صدایی هست، نه نوری طبیعی و نه تماسی با دنیای خارج، سعی می‌کند من درون آن‌ها را ویران کند. در اعدام سفید، فرد زنده به گور می‌شود. او در خلأ مطلق رها می‌شود تا ذهنش علیه خودش شورش کند. این نوع شکنجه برای این طراحی شده که وقتی زندانی پس از ماه‌ها سکوت باز می‌گردد، دیگر آن آدم سابق نباشد؛ تا اراده‌اش شکسته شود و صدایش به لکنت بیفتد. این نقض آشکار حریم روان انسان است که آثارش تا پایان عمر مانند سایه‌ای سیاه بر زندگی بازماندگان سنگینی می‌کند. او در خلأ مطلق رها می‌شود تا ذهنش علیه خودش شورش کند. این نوع شکنجه برای این طراحی شده که وقتی زندانی پس از ماه‌ها سکوت باز می‌گردد، دیگر آن آدم سابق نباشد؛ تا اراده‌اش شکسته شود و صدایش به لکنت بیفتد. این نقض آشکار حریم روان انسان است که آثارش تا پایان عمر مانند سایه‌ای سیاه بر زندگی بازماندگان سنگینی می‌کند. آنچه این دو پدیده را به هم پیوند می‌دهد، نگاهی است که انسان را نه صاحب حق، بلکه ابزاری برای بقای قدرت می‌بیند. نقض حقوق بشر در ایران، از شلیک به چشم معترضان در خیابان گرفته تا اعترافات اجباری زیر شکنجه، همگی قطعات یک پازل بزرگ برای سلب کرامت انسانی هستند. وقتی دولتی برای بقای خود، از پیکر فرزندانش پله می‌سازد، در واقع در حال خودزنی تاریخی است. محروم کردن خانواده‌ها از حق سوگواری، دفن کردن شبانه‌ی پیکرها و تهدید بازماندگان، لایه‌های دیگری از این جنایات است که فراتر از هر معاهده‌ی بین‌المللی، قلب وجدان بشری را نشانه رفته است. آنچه در گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی مانند عفو بین‌الملل و شورای حقوق بشر سازمان ملل در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ بازتاب یافته، تصویری از یک سرکوب فراگیر است. نقض حقوق بشر در ایران، دیگر به یک مورد یا دو مورد محدود نیست؛ این یک ماشین بزرگ است که از بنزین ترس تغذیه می‌کند. شلیک به چشمان گرفتن بینایی از معترضان نمادی از تلاش برای نابینا کردن جامعه است تا حقیقت را نبیند. اعترافات اجباری شکستن غرور انسان در مقابل دوربین تا به دیگران بگویند ببینید ما حتی روح او را هم مالکیم. گروگان‌گیری خانواده‌ها شکنجه‌ی روانی بازماندگان و تهدید مادرانی که تنها جرمشان دادخواهی برای خون فرزندشان است. این‌ها نه خطای اداری هستند و نه تندروی چند مأمور این یک استراتژی آگاهانه برای به زانو درآوردن انسانیت است. بسیاری می‌پرسند نوشتن از این همه درد چه سودی دارد؟ پاسخ در لایه‌های پنهان حافظه‌ی جمعی ماست. جنایتکاران از فراموشی تغذیه می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند که نام اعدام‌شدگان در میان اعداد گم شود و رنج محبوسان در انفرادی پشت دیوارهای سنگی مدفون بماند. روایتگری به زبان انسانی یعنی بازگرداندن چهره به اعداد. یعنی بگوییم آن کسی که اعدام شد عاشق موسیقی بود، آن کسی که در انفرادی است پدری است که دلتنگ بوی موهای دخترش است. این روایت‌ها، دیوارهای سلول را شفاف می‌کنند و طناب‌های دار را به لرزه می‌اندازند.

گرچه ۷۵ درصد زنان در بخش خصوصی شاغل‌اند، تنها ۲۷ درصد آنان تحت پوشش بیمه‌ی رسمی هستند. (۱۲) همین آسیب‌پذیری موجب شد در تابستان ۱۴۰۴ و در پی جنگ ۱۲ روزه، اشتغال زنان به‌طور ناگهانی و گسترده سقوط کند. این سقوط نشان می‌دهد که بازار کار زنان، به‌شدت به تکان‌های اقتصادی حساس و فاقد هرگونه مکانیسم حفاظتی است.

ابعاد طبقاتی این بحران و شکاف طبقاتی نیز قابل چشم‌پوشی نیست. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، نرخ فقر در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۳، در حدود ۳۰ درصد تثبیت شده و این مسئله بدان معناست که ۲۵ تا ۲۶ میلیون نفر از مردم ایران، زیر خط فقر قرار دارند (۱۳) و با توجه به تورم، رکود مزمن و کاهش قدرت خرید، این عدد احتمالاً بیش‌تر است. هم‌زمان، بیش از ۹۵ درصد قراردادهای کاری موقت هستند (۱۴) به این معنا که اکثریت کارگران -به‌ویژه زنان کارگر- از امنیت شغلی، بیمه‌ی پایدار و امکان برنامه‌ریزی بلندمدت محروم‌اند. در کنار این وضعیت، بحران مسکن و هزینه‌های فزاینده‌ی آموزش و درمان، حتی بازتولید اجتماعی نیروی کار را دشوار کرده است. این بحران برای زنان سرپرست خانوار، زنان حاشیه‌نشین، زنان روستایی و زنان مهاجر افغان چند برابر سنگین‌تر است، زیرا آن‌ها در تقاطع تبعیض طبقاتی، جنسیتی، قومی و مهاجرتی قرار دارند.

ترکیب این عوامل نشان می‌دهد که بحران فقر در ایران بیش از هر چیز زنانه است. نابرابری اقتصادی و تبعیض جنسیتی در یک چرخه‌ی بازتولیدکننده، یکدیگر را تقویت می‌کنند. زنان طبقات پایین در خط مقدم تحمل این بحران‌اند، اما کم‌ترین سهم را در سیاست‌گذاری دارند و کم‌ترین حمایت را دریافت می‌کنند. تا زمانی‌که سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی با رویکرد جنسیت‌محور طراحی نشود، هیچ برنامه‌ای برای کاهش فقر، افزایش عدالت طبقاتی یا توسعه‌ی انسانی به نتیجه نخواهد رسید.

## اعدام سفید و اعدام‌های صحرائی

### مجتبی معصومی



### اعدام سفید و اعدام‌های صحرائی راهی برای خاموش کردن اعتراضات معترضان جمهوری اسلامی

نوشتن از آنچه این روزها بر جان و جوانی ایران می‌گذرد، فراتر از تحلیل سیاسی است این مرثیه‌ای است برای رویاهایی که در راهروهای تاریک زندان‌ها و بر فراز چوبه‌های دار به یغما می‌روند. جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر ورق‌های جدیدی به کتاب‌های نقض حقوق بشر افزوده است که هر سطر آن آغشته به خون و تنهایی است. در ادامه نگاهی انسانی و عمیق به این پیوند شوم میان مرگ ناگهانی و مرگ تدریجی می‌اندازیم. اعدام صحرائی در دنیای امروز تنها به معنای تیرباران در بیابان نیست بلکه در نظام قضایی فعلی به معنای قتل حکومتی در لباس قانون است. وقتی جوانی را در اوج اعتراضات خیابانی بازداشت می‌کنند و در کمتر از چند هفته بدون حق داشتن وکیل انتخابی و تحت فشارهای قرون‌وسطایی به پای چوبه دار می‌برند، این یک اعدام صحرائی مدرن است. این اعدام‌ها پیام‌آور وحشت‌اند. هدف نه اجرای عدالت بلکه خاموش کردن شعله‌ی امیدی است که در چشمان نسل جدید می‌درخشد. هر سحرگاهی که چهارپایه‌ای کشیده می‌شود تنها یک قلب از

## مقایسه تظاهرات امروز مردم با قبل از انقلاب ۵۷

## اکبر دهقانی نازوانی

ما چندین قرن به خاطر عدم رشد علمی گرفتار بی عقلی، بی سواد، خرافات مذهبی، شیطان، جن و جادو بودیم. به همین دلایل توانایی درک خیلی از چیزها را نداشتیم. همه چیز سطحی و فرمالیته یاد گرفته می شدند. چندین قرن کشور های اروپایی با کمک کتابهای علمی و ادبی ما رشد کردند. اما همین ها با نوکران داخلی خود قائم مقام فراهانی و امیرکبیر را کشتند، مصدق را سرنگون کردند. چندین قرن اجازه چاپ کتاب های علمی ما را به فارسی ندادند. حدوداً ۵۰ سال پیش نخستین ترجمه کامل و معتبر کتاب «قانون در طب» ابوعلی سینا توسط استاد بزرگوار گُرد ایرانی عبدالرحمان شرفکندی از عربی به فارسی ترجمه شد. همه اینها چندین قرن مانع از رشد ما شدند.

در هر زمان در مسیر علم و صنعت قدمهای ناقصی برداشته می شد، در رژیم شاه هم همینطور. اما اواخر رژیم شاه سرمایه داران، درباریان، روحانیون درباری و روحانیون افراطی، مثل خمینی و دار و دسته اش و همچنین اربابان خارجی، مثل آمریکا، اروپا، انگلیس، اسرائیل و روسیه ترسیدند که اگر علم بین جوانان و نوجوانان ایرانی خیلی رشد کند در مرحله ای آنها زیر بار ما کشور های غارتگر نمی روند. این دشمنان داخلی و خارجی رشد دو دهه ای عقلی و احساسی نوجوانان و جوانان را در اواخر رژیم شاه نیمه کاره ترمز زدند. جوانان و نوجوانان معترض را با زندان، شکنجه، اعدام و محرومیت رو به رو و در انزوای ذهنی و روحی بی عقل، راکد، متوهم، خیال پرداز و مسخ بار آوردند. علم و صنعت انحصاری در دستان عده ای رشد کرد و بیشترین منافع میلیاردری آنها به جیب سرمایه داران، درباریان رژیم شاه و اربابانشان می رفت. به فرمان اربابان بخشی از سرمایه یاد آورده خرج حسینی ها، مساجد و حوضه های علمیه می شد و آنها را گسترش می دادند تا جو لجن مذهبی راکد و پس روند تقویت شود.

برای خمینی و دار و دسته پول مهم و بی عقل شدن نوجوانان و جوانان از همه مهم تر بود. اربابان خارجی از آخوندها خواستند که از این بازار آشفته سوء استفاده و با تبلیغات ضد شاه و ضد غرب و با تبلیغات به نفع مذهب بر بی عقلی، انزوا، رکود و مسخ نوجوانان و جوانان ناراضی بیفزایند. آخوندها از نوجوانان و جوانان می خواستند که به روضه خوانی ها بروند و برای امام حسین گریه کنند تا خداوند گناهانشان را ببخشد و رژیم شاه وابسته به غرب را سرنگون کند. آخوندهای بی عقل و بی احساس نه فقط چیزی برای رشد عقل سلیم و احساس سالم نوجوانان و جوانان نداشتند، بلکه دشمن عقل سلیم و احساس سالم آنها بودند. این نوجوانان و جوانان منزوی و متوهم با روضه خوانی و گریه برای امام حسین ذهنی و روحی ارضاء کاذب می شدند. عقل و احساس آنها از واقعیات فاصله و در کنج انزوا و رکود از رژیم متفر و گرفتار احساسگور لجن مذهبی می شدند.

نوجوانان و جوانان بی عقل، مسخ شده، منزوی و پر از تنفر از رژیم غارتگر شاه، می گفتند که علم در رژیم شاه انحصاری در دستان عده ای است. به جای علم سهم ما شده زندان، شکنجه و اعدام. ما این رژیم و علم کذایی را نمی خواهیم.

خمینی، سرمایه داران، درباریان و اربابانشان همگی خوشحال که با تبلیغات ضد شاه و به نفع مذهب افراطی جوانان و نوجوانان از علم، عقل سلیم و احساس سالم فاصله گرفتند و در انزوا بی عقل تر و گرفتار احساسگور مذهب افراطی و خمینی دجال برای آنها فرشته و منجی و نجات بخش شد.

چرا نوجوانان و جوانان آن زمان بیشتر از همه به دام رژیم شاه و مذهب افراطی به رهبری خمینی دجال و اربابانشان گرفتار شدند؟ چون نوجوان و جوان رشدیابنده هستند و برای رشد ذهنی، روحی، عقلی، احساسی و جسمی خود به چیز های نو، جدید و علمی احتیاج دارند. ارتجاعیون داخلی و خارجی از تجارب چندین قرنه خود سوء استفاده و در آخر رژیم شاه علم را از نوجوانان و جوانان رشدیابنده گرفتند و در انزوا آنها را بی عقل، ضد رژیم و ذهن و روح آنها را گرفتار احساسگور مذهبی عقبمانده کردند.

اپوزیسیونهای آن زمان گرفتار ایدئولوژی های مذهبی، ناسیونالیستی، قومگرایی و کمونیستی عقب افتاده بودند. آنها راکد، متوهم، کم عقل و اوضاع را درست تشخیص نمی دادند. هم خود و هم نوجوانان و جوانان و هواداران آرمانگرای خود را فریب می دادند به خیال اینکه با آخوندها رژیم شاه ستمگر را سرنگون و خود سوار خر مراد می شوند.

این نشان دهنده این است که مردم بخصوص نوجوانان و جوانان و حتی اپوزیسیون آن زمان با بی سواد، بی عقلی و خرابی های رژیم ارتجاعی شاه مبارزه می کردند، ولی بلد نبودند که با بی سواد و با رژیم وابسته دارای عقل ناقص چگونه مبارزه کنند. اما دشمنان ملت ایران در زمان شاه با رشد ذهنی و روحی ایرانیان بازی کردند. آنها را منزوی، مسخ، بی عقل، مخرب و گرفتار خرافات مذهبی بار آوردند.

نتیجه، همانطور که ارتجاعیون داخلی و خارجی می خواستند، نوجوانان، جوانان و اپوزیسیون بی عقل و کم تجربه با خرابی های رژیم شاه مبارزات احساساتی کردند که به ضرر خودشان تمام شد. رژیم شاه با عقل وابسته و با گرایشهای ناسیونالیستی افراطی (جشنهای دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی) و گرایشهای مذهبی (شاه سایه خدا بر روی زمین است) بدون پایگاه مردمی سرنگون شد.

متقابلاً مردم بی عقل، منزوی، مسخ و گرفتار ایدئولوژی های افراطی، بخصوص مذهبی شدند که انقلاب شوم ۵۷ را به ارمغان آورد. فرق مبارزات مردم قبل از انقلاب و بعد از انقلاب ۵۷:

رژیم آخوندی و اربابانش همین ساز و کار زمان شاه را بعد از انقلاب ۵۷ نیز بطور مخرب تر و گسترده تر برای اهداف شوم خود پیاده کردند. آخوندها به فرمان اربابانشان، بخصوص اسرائیل جنگ با عراق، دستگیری فردی و جمعی دهه شصت و هفتاد، شکنجه و اعدام را شروع کردند تا به اهداف شوم ایدئولوژی خود و اربابانشان برسند.

مردم، بخصوص نوجوانان و جوانان و اپوزیسیون همگی بی عقل و به احساسگور مذهبی و آخوندیسیم بیشتر گرفتار بودند. عده ای بی سواد و بی عقل توسط رژیم خرید و پستهای حساس کشور را تصاحب کردند و با رژیم مردم را غارت، زندانی، شکنجه و اعدام می کردند.

مردم در جدال با خود می گفتند که چرا در زمان شاه ما اشتباه کردیم. بچه ها، نوجوانان و جوانان از پدر و مادر خود می پرسیدند که چرا انقلاب کردید؟ بزرگ تر ها جوابی برای این سؤال نداشتند. اوضاع خراب جامعه این پرسشها را تقویت و مانع می شد که خطاهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب ۵۷ به فراموشی سپرده شوند.

کم کم ما مردم در درگیری با ذهن و روح خود و در درگیری با یکدیگر پی بردیم که اولاً عیب در ذهن و روح مسخ شده خودمان است. افراط ایدئولوژی ها، بخصوص مذهب افراطی چندین قرن و چندین دهه استقلال ذهنی و روحی، عقلی و احساسی را از ما مردم ربوده و ما مردم ذهنی و روحی به مذهب افراطی گرفتار هستیم. دوماً پی بردیم که در آخر رژیم شاه با ترمز زدند علم به خرابی های چند قرنه ذهن و روح ما دامن زدند و ما را مسخ مذهبی کردند. سوم دیدیم که بعد از انقلاب آخوندها و اربابانشان به خرابی های چند قرنه مذهبی و غیر مذهبی بیشتر از رژیم شاه دامن زده و آنها را گسترده تر کردند.

با این آگاهی های نسبی ما مردم، بخصوص جوانان و نوجوانان به خود آمده و کمی به عقل سلیم و احساس سالم روی آوردیم.

از اواسط رژیم آخوندی مبارزه مردم با ارتجاع رنگ جدی تری به خود گرفت. مردم با ذهن و روح مذهب زده خود آگاهانه تر می جنگیدند تا از مذهب افراطی فاصله بگیرند. دوم باید با آخوند جماعت و نوکران کاسه لیس و اربابان غارتگرشان بیشتر می جنگیدند تا آنها را از زندگی شخصی و اجتماعی خود دور کنند. سوم جو خفقان و نادانی افراد را با هم درگیر می کرد. اما همین ها هم مثل سایر اقشار دیگر جامعه رژیم منفور و مذهب افراطی را مقصر اصلی دانسته و با آنها به شکلهای مختلف می جنگیدند. در ابتدا این مخالفتها و درگیری ها بیشتر متفرقه و جنبه فردی داشتند و کمتر جنبه عمومی و اجتماعی به خود می گرفتند. اما شرایط که خراب تر می شد اعتراض جمعی، تجمعات، تظاهرات و اعتصابات نیز بیشتر شکل می گرفتند. رژیم آخوندی دشمن عقل و اصلاحات افراد را بیشتر زندانی، شکنجه و اعدام و یا به گلوله می بست.

۱- چندین قرن است که عقل سلیم و احساس سالم ما رشد درست نداشته اند، چون علم نداشتیم و در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست نمی دانستیم کجا ها از عقل و کجا ها از احساس و کجاها از هر دو استفاده درست بکنم، در نتیجه اشتباهات و مشکلات را در تضاد با هم رشد دادیم و عقل و احساس ما درست رشد نکردند. ما بی عقل و هزاران سال گرفتار احساسگر ایدئولوژی های خود ساخته و من در بیابوری شدید، مثل مذهب، ناسیونالیسم، قومگرایی افراطی و این اواخر کمونیسم افراطی. ۲- امروزه علم و پیشرفت در سطح گسترده و جهانی وجود دارد. همه در بوجود آوردن و رشد آن سهیمند. ما هم در این رشد علمی سهم داشته و داریم. ۳- دشمن هم این را فهمیده و مدام سعی می کند که با بی سواد، بی عقلی، فقر، گرانی، بی نانی، بی آبی، بی کاری، قحطی، بیماری های روانی و جسمی و جنگ جلوی پیشرفت علم و بشر، بخصوص مردم ایران و منطقه خاورمیانه را بگیرد. ۴- اما ارتجاع جهانی نمی تواند بطور کامل جلوی رشد به هم تنیده علم و بشر را بگیرد. رشد انحصاری که سرمایه داری فقط برای عده ای محدود می خواهد آن هم برای همیشه، معنی ندارد. این خیال باطل را سرمایه داری جهانی و رژیم آخوندی و صهیونیستی باید از ذهنشان بیرون کنند. آنها نمی توانند با قانون فیزیک بر روی کره زمین در بیفتند. قانون فیزیک رشدیابنده است و نسلهای جدید بشری و نسلهای جدید تکنولوژی را در رابطه با هم رشدیابنده می آفریند. بشر روی رشد علم و علم روی رشد بشر تاثیرات متقابل دارند، پس بنابراین در افتادن نظام سرمایه داری و آخوندها با عقل، احساس و علم مردم، بخصوص نسلهای جدید انسانی و نسلهای جدید تکنولوژی، این یعنی در افتادن با قانون فیزیک. این دودش توی چشم همه می رود از جمله نظام سرمایه داری جهانی، ایدئولوژی های افراطی، رژیم اسرائیل و آخوندیسم در ایران. ۵- امروزه چند ده میلیون نفر ایرانی وجود دارند با میلیونها تجارب و شناختهای مختلف که از چند دهه گذشته زمان شاه و بخصوص زمان جمهوری اسلامی به دست آورده اند. این شناختها و تجارب با تمام تلخ بودنشان با ما حرف می زنند. اگر ما مردم بخواهیم با هم همفکری، همکاری و از این تجارب و شناختهای تلخ همدیگر استفاده درست بکنیم. این تجارب و شناختهای تلخ میلیونی به ما می گویند که اشتباهاتی که در فلان و بهمان روزها انجام داده اید را دوباره تکرار نکنید. ۶- در جوامع امروزی، بخصوص جامعه ایران مشکلات فردی و جمعی زیاد و راه حل فردی و مبارزه فردی نمی طلبند. باید با هم حساب شده مشورت، همفکری و همکاری کنیم تا مشکلات درست حل شوند. ۷- امروزه همه چیز مدام در حال نو و به روز شدن هستند، بدون کار تشکیلاتی خرد و کلان مشکلی حل نمی شود. افراد با اطمینان به هم باید هسته های دو، سه و چند نفره بوجود آورند و به موضوعات شخصی، جمعی و اجتماعی بپردازند. در کار تشکیلاتی عقل، احساس و علم درست در رابطه با هم رشد و روی رشد هم تاثیرات درست می گذارند. ما با این کارهای تشکیلاتی خرد و کلان حساب شده تجارب و شناختهای علمی، عقلی و احساسی درستی به دست آوریم. این یعنی ما با علم و با مشورت و همکاری با هم یاد می گیریم که در جاهایی که باید عقلی برخورد کنیم اشتباهی احساسی برخورد نکنیم. در جاهایی هم که باید احساسی برخورد کنیم عقلی برخورد نکنیم. در جاهایی هم که باید از هر دو استفاده کنیم اندازه های آنها را بدانیم، بخصوص در خانواده که همه افراد در رابطه با هم رشد عقلی و احساسی دارند. این مهم برای بچه ها بیشتر صادق است، چون آنها رشد ذهنی، روحی، عقلی، احساسی و جسمی بیشتری دارند و برای رشد خود به خانواده و پدر و مادر بیشتر وابسته اند. ۸- قدمهای استوار و محکم همراه با خودآگاهی شما عزیزان ایرانی در کف خیابان مبارک باد. اما تجمعات گسترده و میلیونی نتیجه درست می دهند و دشمن را از مقاومت بی جا و جنگ داخلی و خارجی منصرف می کند. اتحاد خود را حفظ کنید تا دشمن در صفوف شما نتواند نفوذ و شما را به جان هم بیندازد. فریب نتانیاها را نخورید.

در مقاله ای دیگر این موضوع را بیشتر باز خواهم کرد .  
پاینده و جاویدان باد ایران افتخار آفرین و سربلند ما.

مبارزه مردم با ذهن و روح خود و مبارزه با مذهب افراطی و با رژیم منفور آخوندی با تلفات جانی و مالی زیادی همراه بودند، چون مبارزه مردم با مشکلات ساختاری، بخصوص مذهبی چند قرنه و چندین دهه رو به رو بوده و هست. مبارزه با تمام اینها کار ساده و یک شبه نبود. اما برای رژیم منفور و مذهب افراطی بهای سنگین تری داشته و دارد، چون مردم آنها را شناخته و به آنها پشت کردند ( پشت به دشمن، روی به میهن). از طرفی دیگر مردم همدیگر را بهتر پیدا کرده اند، پس بنابراین آخوندها دیگر نمی توانند با ترندهای مذهبی ترس از خدا و آتش جهنم و همچنین زندان، شکنجه و اعدام مردم را بترسانند.

تجارب جنگ هشت ساله، کشتار دهه ۶۰ و ۷۰، جنبش دانشجویی ۷۸ و جنبش ۸۸، شورش گرسنگان ۹۶ و ۹۸ و این اواخر جنبش انقلابی مهسا با تمام تلفات سنگین مردم را آبدیده کردند تا از مسخ شدگی زمان شاه و مسخ مذهبی آخوندیسم فاصله بگیرند و خودآگاهانه تر به طرف عقل سلیم و احساس سالم پیش بروند. مردم یاد گرفتند که مذهب یک پدیده اجتماعی است. مردم متناسب با رشد اجتماعی خود آن را به شکلهای مختلف بوجود آورده اند و خودشان هم هرطور بخواهند آن را تغییر می دهند. این ربطی به آخوند و بزرگ تر از آخوند ندارد. مردم یادگرفتند که در برخورد درست با واقعیات باید از خود شروع و با همکاری با یکدیگر و با کمک علم جلو رفت و رشد کرد .

در جنبش انقلابی مهسا مبارزه مردم با ذهن و روح خود و اصلاح آنها و مبارزات با رژیم آخوندی و مذهب افراطی به اوج خود رسید. حجاب اجباری زنانه بهانه ای شد که زنان و مردان با حجاب اندر حجاب های مذهبی و غیر مذهبی چند سده و چند دهه در بیفتند. زنان و مردان با جنگیدن با حجاب اجباری زیر بار هیچ نوع حجاب اندر حجابهای دیگر مذهبی و غیر مذهبی نرفتند و نمی روند. مبارزه با حجاب اجباری و حجابهای مذهبی و غیر مذهبی یعنی مبارزه برای بدست آوردن حق انتخاب و صاحب اختیار خود بودن. این یعنی مبارزه با حجاب اندر حجابهای ذهنی و روحی و حجابهای اجتماعی. این مبارزات دیگر زن و مرد سرش نمی شود. این دیگر مسخ شدگی و خاکستری بودن ذهن و روح نیست، بلکه مبارزه با مسخ شدگی و خاکستری بودن ذهن و روح است. تشخیص خوب و بد هر حجابی باید با خود مردم باشد. اما در چهارچوب قانون درست و مردمی.

مبارزات ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ و جنبش انقلابی مهسا، یعنی مبارزه با حجابهای، مثل بی هویتی، بی خاصیتی، بی سواد، رکود، بی اختیاری، بی آبی، بی نانی، قحطی، بی خانمانی، فقر و مبارزه مردم با جنگ داخلی و جنگ تحمیلی توسط نتانیاها و آمریکا .

این جنبش ها و شورشها می آیند و می روند، ولی خاموش نمی شوند. تاثیرات این جنبش ها و شورشها، بخصوص جنبش انقلابی مهسا را ما امروزه در حرکت زنها و مردان در کوچه و خیابان می بینیم. استقلال نسبی، اتحاد نسبی، گوش به زنگ بودن مردم حکایت از خودآگاهی و آگاهی نسبی مردم دارند. به همین خاطر رژیم آخوندی مفلوک گرفتار در لجن مذهبی دست به دامان مجسمه شاپور اول ساسانی می شود و می خواهد با ژست ملی گرایی عده ای را فریب بدهد. اما مردم خودآگاه تو دهنی به آخوندها می زنند. نمونه دیگر جنگ ۱۲ روزه اسرائیل، آمریکا و جمهوری اسلامی طرح و برنامه ای بود برای کشاندن مردم به جنگ داخلی. مردم آگاهانه به بنیامین نتانیاها که گفت مردم ایران شورش کنید نه گفتند. مردم با این نه بزرگ جنگ داخلی را کلید زدند و با خود آگاهی آب به آسیاب دشمنان ملت ایران، یعنی آخوندیسم و صهیونیسم و اربابانشان نریختند.

در این مبارزات مردم با حجاب اندر حجابهای چند قرنه، بخصوص حجابهای جمهوری اسلامی، مردم اول با ذهن و روح خودشان جنگیده تا آنها را از این حجابهای مذهبی و غیر مذهبی برهاند. خوشبختانه بعد از انقلاب پیروزی هایی هم بدست آورده و خود آگاه تر شده اند. دوم مردم با مذهب افراطی، جمهوری اسلامی و اربابانش، بخصوص نتانیاها جنگیده و آنها را به عقب رانده اند. آنها را بهتر از قبل می شناسند و با آنها مبارزه کرده و می کنند .

چه باید بکنیم و چه می شود کرد؟

## مهاجرت فقط جابه‌جایی جغرافیا نیست، جابه‌جایی هویت است

### صدف سرائی



مهاجرت در نگاه نخست، حرکتی فیزیکی از نقطه‌ای به نقطه دیگر به نظر می‌رسد؛ عبور از مرزها، تغییر آدرس، یادگیری یک زبان تازه و سازگار شدن با قوانین جدید. اما این تعریف، تنها لایه بیرونی پدیده‌ای بسیار عمیق‌تر است. در واقع، مهاجرت بیش از آنکه جابه‌جایی جغرافیا باشد، جابه‌جایی هویت است؛ فرآیندی تدریجی که فرد را وادار می‌کند بازتعریفی اساسی از خود، تعلقاتش و جایگاهش در جهان ارائه دهد. هویت انسان در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد. زبان مادری، فرهنگ، روابط اجتماعی، خاطرات جمعی و حتی شیوه نگاه به آینده، همگی محصول محیطی هستند که فرد در آن رشد کرده است.

زمانی که مهاجرت رخ می‌دهد، این بستر ناگهان دچار گسست می‌شود. فرد با فضایی روبه‌رو می‌شود که نشانه‌های آشنا در آن کمرنگ یا غایب‌اند. آنچه پیش‌تر بدهی به نظر می‌رسید، اکنون نیازمند توضیح و توجیه می‌شود. در چنین شرایطی، احساس تعلیق میان گذشته و حال به وجود می‌آید؛ حالتی که نه تعلق کامل به سرزمین مبدأ وجود دارد و نه پیوندی بی‌درد در با جامعه مقصد. یکی از نخستین عرصه‌هایی که این جابه‌جایی هویتی در آن نمود پیدا می‌کند، زبان است.

زبان تنها ابزار ارتباط نیست؛ زبان حامل جهان‌بینی، شوخ‌طبعی، احساسات و ظرافت‌های فکری است. مهاجر ممکن است بتواند به زبان جدید صحبت کند، اما بیان دقیق خود، انتقال احساسات پیچیده و حتی شوخی‌کردن، به چالشی جدی تبدیل می‌شود. در نتیجه، فرد گاه احساس می‌کند نسخه‌ای ناقص‌تر از خود را ارائه می‌دهد.

این تجربه به تدریج بر اعتمادبه‌نفس و تصویر ذهنی فرد از خویش اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، نقش‌های اجتماعی نیز دچار دگرگونی می‌شوند. فردی که در کشور مبدأ جایگاه حرفه‌ای، اجتماعی یا خانوادگی مشخصی داشته، ممکن است در جامعه جدید به عنوان مهاجر، تازم وارد یا حتی غریبه تعریف شود. این تغییر نقش، تنها یک مسئله بیرونی نیست؛ بلکه درونی‌شدن نگاه دیگران می‌تواند باعث تزلزل در هویت فرد شود. پرسش‌هایی مانند من کیستم؟

و ارزش من در این جامعه چیست؟

به تدریج به دغدغه‌های ذهنی تبدیل می‌شوند. با این حال، مهاجرت الزاماً به معنای از دست‌دادن هویت نیست. در بسیاری از موارد، این تجربه می‌تواند فرصتی برای بازسازی و حتی غنی‌تر شدن هویت باشد. فرد مهاجر ناچار می‌شود آگاهانه انتخاب کند که کدام عناصر از گذشته‌اش را

حفظ کند و کدام بخش‌ها را تغییر دهد. این انتخاب آگاهانه، برخلاف هویتی که صرفاً به‌طور ناخودآگاه شکل گرفته، می‌تواند به خودشناسی عمیق‌تر منجر شود. هویتی که پس از مهاجرت شکل می‌گیرد، اغلب ترکیبی است؛ نه کاملاً متعلق به گذشته و نه به‌طور کامل منطبق با جامعه جدید. در نهایت، مهاجرت فرآیندی خطی و یک‌دست نیست. هویت مهاجر همواره در حال مذاکره است؛ میان خاطره و واقعیت، میان تعلق و فاصله. این نوسان، اگرچه گاه دردناک است، اما می‌تواند ظرفیت انعطاف، درک چندلایه از جهان و نگاه انتقادی به مفهوم هویت را تقویت کند. از این منظر، مهاجرت نه فقط عبور از مرزهای جغرافیایی، بلکه سفری درونی است؛ سفری که فرد را وادار می‌کند خود را از نو تعریف کند و معنای تعلق را دوباره بسازد.

### معضل کودک همسری

#### مهری ایمانی

کودک‌همسری یکی از عمیق‌ترین و دردناک‌ترین مصادیق نقض حقوق بشر در جهان است.

منظور از کودک‌همسری ازدواج دختر یا پسری است که هنوز به سن قانونی و بلوغ جسمی و فکری نرسیده است. این پدیده نه تنها یک موضوع خانوادگی یا فرهنگی نیست، بلکه از منظر حقوقی و انسانی، نقض آشکار حقوق کودکان محسوب می‌شود؛ زیرا حق انتخاب، حق بر بدن، حق آموزش و حق داشتن آینده از کودکان قربانی کودک‌همسری سلب می‌شود.



**کودک همسری**  
یکی از مصادیق بارز خشونت علیه زنان

در هر ۲۴ ساعت، یکصد ازدواج زیر ۱۵ سال

۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار  
یک مقام قوه قضائیه ایران کرد سالانه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار کودک در ایران ازدواج می‌کند که به‌طور رسمی ثبت می‌شود

**ازدواج‌های زودهنگام**  
۲۱۳۷۹ ازدواج در زنان زیر ۱۴ سال در سال ۱۳۹۹  
۹۷۵۲ ازدواج در زنان ۱۵ تا ۱۶ ساله در بهار ۱۴۰۰

**زایمان کودک مادران**  
۱۳۴۶ زایمان در بین مادران کمتر از ۱۵ سال در سال ۹۹  
۱۶ هزار زایمان در بین مادران ۱۵ تا ۱۹ ساله در سال ۹۹  
۹۶۹ زایمان از مادران ۱۶ تا ۱۹ ساله در بهار ۱۴۰۰  
۴۴۸۹۶ زایمان از مادران ۱۵ تا ۱۹ ساله در بهار ۱۴۰۰

**۷۰ درصد طلاق**  
۷۰ درصد ازدواج‌های کودک همسری منجر به طلاق می‌شوند  
۱۳۱ دختریه زیر ۱۴ سال در سه ماهه اول سال ۱۴۰۰ طلاق گرفتند  
۲۶۵۰ دختر ۱۵ تا ۱۹ ساله در سه ماهه اول سال ۱۴۰۰ طلاق گرفتند

در اغلب کشورهای جهان و طبق اسناد بین‌المللی حقوق کودک، افراد زیر ۱۸ سال کودک محسوب می‌شوند و هرگونه ازدواج با دختر یا پسر زیر این سن، تعرض به حریم جنسی و نقض حقوق بنیادین کودک است. براساس داده‌های یونسکو، در سطح جهان حدود ۲۱ درصد از زنان جوان پیش از ۱۸ سالگی ازدواج کرده‌اند و این سازمان اعلام کرده است که ۶۷۰ میلیون زن زنده امروز و ۱۵ میلیون مرد زنده امروز در دوران کودکی ازدواج کرده‌اند.

در سطح اتحادیه‌ی اروپا و جهان، ازدواج کودکان یکی از اشکال ازدواج اجباری و مصادیق خشونت جنسی و نقض حقوق بشر به‌شمار می‌رود و در بسیاری از کشورها جرم‌انگاری شده است.

با این حال، در ایران براساس ماده ۵۰ قانون حمایت از خانواده، هرچند ازدواج با کودکان غیرقانونی دانسته شده اما تعریف صریحی از جرم «کودک‌همسری» وجود ندارد و برای فردی که با کودک ازدواج کند، مجازات مشخصی تعیین نشده است.

در قانون مدنی ایران، حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین شده است، اما تبصره‌ای در این قانون اجازه می‌دهد در صورت رضایت ولی و صدور حکم دادگاه، ازدواج در سنین پایین‌تر نیز ممکن باشد. همین تبصره موجب شده است که هزاران ازدواج در زیر سن قانونی هر سال در کشور ثبت شود.

براساس آمار رسمی، تنها در یک سال بیش از ده‌هزار ازدواج دختران زیر ۱۵ سال ثبت شده است، اما آمار واقعی بسیار بیشتر است؛ زیرا بسیاری از این ازدواج‌ها اصلاً ثبت نمی‌شوند. استان‌های مرزی مانند

## قطعی اینترنت و سرکوب اعتراض دی ماه ۱۴۰۴

### شکیبا قاسمی

**قطعی اینترنت و سرکوب اعتراض دی ماه ۱۴۰۴: نقض آشکار حقوق بشر در ایران در دی ماه سال ۱۴۰۴، ایران شاهد موج گسترده‌ای از اعتراضات مردمی بود که در واکنش به مشکلات اقتصادی و اجتماعی و همچنین محدودیت‌های سیاسی شکل گرفت.**

این اعتراضات، که در شهرهای مختلف کشور گسترش یافت، با پاسخ شدید و خشونت‌آمیز نیروهای امنیتی مواجه شد.

یکی از اقدامات برجسته حکومت در این دوره، قطع گسترده و همزمان اینترنت در سراسر کشور بود. این تصمیم، که به بهانه حفظ امنیت و جلوگیری از گسترش اعتراضات اعلام شد، در عمل موجب محدود شدن اطلاع‌رسانی، ایجاد ترس عمومی و اختلال در زندگی روزمره مردم شد و دسترسی به منابع مستقل خبری را تقریباً غیرممکن ساخت.

همزمان با این محدودیت ارتباطی، گزارش‌های متعددی از بازداشت‌های گسترده و کشته‌شدن تعدادی از شهروندان منتشر شد. بسیاری از این جانباختگان در جریان سرکوب اعتراضات مسالمت‌آمیز و بدون فرصت دفاع از خود کشته شدند؛ اقدامی که می‌توان آن را نمونه‌ای از قتل حکومتی برای سرکوب صداهای مخالف دانست. این اعمال نه تنها نقض آشکار حقوق بشر، بلکه تخطی از اصول بین‌المللی مربوط به آزادی بیان، تجمع و اطلاع‌رسانی آزاد به شمار می‌رود.



قطع اینترنت و سرکوب اعتراضات ۱۴۰۴، علاوه بر تأثیر مستقیم بر جان مردم، پیامدهای اجتماعی و روانی گسترده‌ای نیز داشت. خانواده‌ها از وضعیت عزیزان خود بی‌خبر ماندند، گزارش‌های مستقل رسانه‌ای مختل شد و امکان بررسی دقیق خشونت‌ها و تخلفات انسانی محدود گردید. در نتیجه، شفافیت در اطلاع‌رسانی کاهش یافت و فشار روانی بر شهروندان افزایش یافت.

به‌طور مشخص، این دوره شاهد قتل‌های هدفمند توسط نیروهای حکومتی بود که از طریق آن‌ها اعتراضات مسالمت‌آمیز کنترل و سرکوب شد. چنین اقداماتی، در مقیاس بین‌المللی به عنوان ابزار سرکوب دیجیتال و نقض حقوق بشر شناخته می‌شوند و نشان‌دهنده فقدان پاسخگویی دولت به اعمال خشونت‌آمیز علیه شهروندان است. سازمان‌های حقوق بشری بارها نسبت به استفاده از محدودیت‌های اینترنتی و سرکوب فیزیکی به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از اعتراضات قانونی هشدار داده‌اند.



در پایان، بررسی دقیق قطعی اینترنت و کشته‌شدگان اعتراضات ۱۴۰۴، نه تنها یک گزارش خبری، بلکه مستندی برای یادآوری ضرورت رعایت حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و شفافیت در حکومت‌ها است.

خراسان رضوی، سیستان و بلوچستان، آذربایجان شرقی و استان‌های جنوبی بیشترین آمار ازدواج در سنین کودکی را دارند. دلایل کودک‌همسری در ایران و جهان متنوع است: کم‌ارزش دانستن دختران نسبت به پسران، نگاه پدرسالارانه، رسوبات فرهنگی و سنت‌های قبیله‌ای، اعتقادات مذهبی، اختلاف طبقاتی، فقر اقتصادی، پایین بودن سطح تحصیلات، ناآگاهی خانواده‌ها، تحمیل امنیت خانوادگی، نبود قوانین بازدارنده و سنت‌هایی مانند نافبری و محرومیت‌های دوران کودکی، همه از عواملی هستند که باعث استمرار این چرخه می‌شوند. کودک‌همسری پیامدهای گسترده‌ای بر سلامت جسمی، روانی و اجتماعی قربانی دارد. از مهم‌ترین آسیب‌های آن می‌توان به ابتلا به بیماری‌های مقاربتی، آسیب جسمی ناشی از خشونت خانگی، نرخ بالای مرگومیر در بارداری‌های زودهنگام، بیماری‌های استخوانی ناشی از کمبود کلسیم، ترک‌تحصیل، افسردگی، افزایش خودکشی، طلاق، خیانت، فرار از منزل، بزهکاری و اعتیاد اشاره کرد.

این پیامدها نه تنها زندگی کودکان را ویران می‌کنند، بلکه خانواده و جامعه را نیز گرفتار چرخه‌ی فقر، خشونت و نابرابری می‌سازند.

هرچند بیشترین قربانیان کودک‌همسری دختران هستند، اما پسران نیز در مواردی تحت‌تأثیر سنت‌ها و فشارهای فرهنگی مجبور به ازدواج در سن پایین می‌شوند.

پسرانی که در کودکی ازدواج می‌کنند از حقوق بنیادین خود محروم می‌مانند؛ آن‌ها معمولاً ترک‌تحصیل می‌کنند، برای تأمین خانواده مجبور به کارهای سخت و سطح پایین می‌شوند، دچار افسردگی و فشار روانی می‌گردند و از مسیر طبیعی رشد خود باز می‌مانند.

در ایران، درباره‌ی کودک‌همسری نظریه‌های مختلفی میان موافقان و مخالفان وجود دارد. برخی مقامات دلیل مخالفت با ممنوعیت ازدواج کودکان را افزایش مظاهر جنسی در جامعه و کاهش نرخ ازدواج می‌دانند. رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای، بارها بر ضرورت افزایش جمعیت و فرزندآوری تأکید کرده و آن را یک سیاست حیاتی برای آینده‌ی کشور دانسته است.

حامیان این سیاست معتقدند که ازدواج در سنین پایین می‌تواند از کاهش نرخ تولد جلوگیری کند و موجب اقتدار ملی شود. در همین راستا قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت در سال ۱۴۰۳ تصویب شد که شامل تشویق به ازدواج، فرزندآوری و محدود کردن خدمات تنظیم خانواده است. خامنه‌ای در همان سال از وزیر بهداشت خواست تا شخصاً بر مسئله‌ی جوانی جمعیت نظارت کند و موانع تولیدمثل را از میان بردارد. در رسانه‌های رسمی و شبکه‌های اجتماعی ایران نیز کلیپ‌هایی منتشر شده که در آن خانواده‌ها تشویق می‌شوند دختران کم‌سن خود را برای ازدواج آماده کنند.

این تبلیغات در حالی صورت می‌گیرد که سیاست رسمی افزایش جمعیت تا ۱۵۰ میلیون نفر است، اما ترکیب این سیاست با تبلیغ ازدواج زودهنگام نتیجه‌ای جز افزایش کودک‌همسری و نقض بیشتر حقوق کودکان ندارد.

از منظر دینی، برخی فقها معتقدند در اسلام محدودیتی برای سن ازدواج وجود ندارد و اگر کودک از بلوغ جسمی و فکری برخوردار باشد، ازدواج جایز است. گروهی دیگر اما این برداشت را نادرست می‌دانند و معتقدند در قرآن هیچ آیه‌ای کودک‌همسری را تجویز نکرده است.

تفسیر آیه‌ی ۴ سوره‌ی طلاق که در مورد عده‌ی زنان نابالغ است، در واقع مربوط به تعیین زمان عده‌ی زنانی است که به دلایل طبیعی قاعدگی ندارند، نه تجویز ازدواج با کودکان.

با توجه به مجموعه‌ی این دیدگاه‌ها می‌توان گفت که کودک‌همسری نه تنها یک معضل اجتماعی بلکه یک بحران انسانی است که ریشه در تبعیض، فقر، جهل، سنت‌های کهنه و سوءبرداشت‌های مذهبی دارد. این پدیده آینده‌ی کودکان، به‌ویژه دختران، را تیره می‌کند و آن‌ها را در چرخه‌ی خشونت، فقر و نابرابری اسیر می‌سازد.

حذف کودک‌همسری تنها با اصلاح قوانین، آموزش عمومی، آگاهی‌بخشی، تغییر نگرش فرهنگی و اجرای مجازات‌های بازدارنده ممکن است. جامعه‌ای که در آن کودک مجبور به ازدواج می‌شود، جامعه‌ای است که از عدالت و انسانیت فاصله گرفته و آینده‌ی خود

**خون و سکوت:**

کنترل اما به بهای از دست رفتن مشروعیت واقعی حکومت تمام شده است.

قطع اینترنت و محدود کردن شبکه‌های اجتماعی، نمونه‌های دیگر از تلاش حکومت برای خاموش کردن صدای مردم است. این اقدامات نشان‌دهنده ترس حکومت از قدرت جمعی مردم و آگاهی عمومی است.

با وجود محدودیت‌ها، معترضان از طریق روش‌های خلاقانه ارتباط خود را حفظ کرده و صدای خود را به جهان رسانده‌اند.

این مقاومت نشان می‌دهد که جنبش‌های مردمی ایران نه محدود به پایتخت، بلکه گسترده و ملی هستند و هیچ سرکوبی نمی‌تواند آن‌ها را متوقف کند.

به‌طور خلاصه، اعتراضات اخیر ایران و واکنش حکومت، نماد تضاد عمیق میان مردم و قدرت است.

خشم عمومی که به بزرگترین کشتار تاریخ معاصر انجامید، نتیجه مستقیم ناکارآمدی اقتصادی، فساد، بی‌توجهی حکومت به حقوق شهروندان و سرکوب آزادی‌های بنیادی است.

این واقعیت، نیاز فوری به توجه جامعه بین‌المللی و اعمال فشار بر حکومت ایران را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که حکومت عملاً مشروعیت خود را از دست داده و دیگر هیچ توجیهی برای سرکوب مردم ندارد.

**تقویم کبود**

در تلاقی دود و سکوت  
آنجا که خیابان، بوی باروت و بوسه می‌دهد  
و گیسوان رها در باد  
شلاق می‌زنند بر صورت این شبِ فرتوت؛  
من از نیض دیوارها می‌گویم.  
دیوارهایی که با اسپری زخم  
نام ستاره‌های غرق‌به‌خون را  
بر تن سیمانی خود حک کرده‌اند.  
بشنو...

این صدای بوق‌های ممتد نیست  
این ضجه‌ی ممتد تاریخی‌ست  
که از گُلوی آهن و بنزین برون می‌زند.

و آن سوتر

در قصر مرمرین توهم  
کسی دارد برای مرگ عدالت،  
نماز فتح می‌خواند.

اما ببین...

کبودی باتوم بر گرده‌ی شهر  
جای داغ نیست،  
خطی‌ست که دیوار

بی‌اختیار

به سمت رهایی کشیده.

شما که با تبر به ضیافت جوانه آمده‌اید  
بترسید از این خاک...

این خاک دیگر بوی نان نمی‌دهد  
بوی باروت می‌دهد و

حق نفس؛

بترسید از روزی که آینه‌ها

به جای تصویر شما

تصویر سقوط را تکرار کنند.

فردا...

از میان همین سنگفرش‌های خونی

دستی بیرون می‌آید

که کلید زندان را

در قلب استبداد خواهد چرخاند.

مهرنوش رهام دی 1404

**مهرنوش رهام**

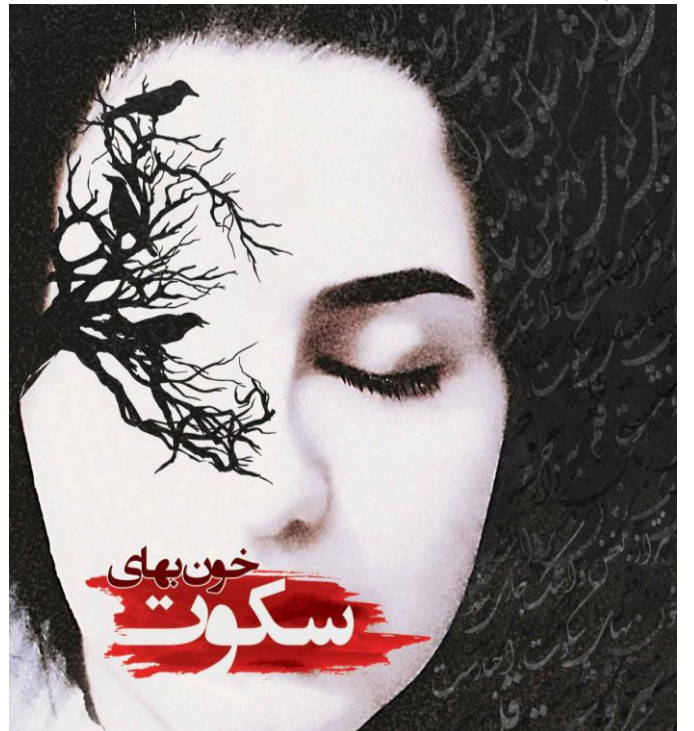
بزرگترین کشتار تاریخ معاصر ایران و سقوط مشروعیت حکومت اعتراضات اخیر در ایران، نشان داد که خشم عمومی علیه ناکارآمدی اقتصادی، فساد و سرکوب سیاسی، دیگر قابل مهار نیست.

آنچه در هفته‌ها و ماه‌های اخیر رخ داده، نه تنها جنبشی اعتراضی، بلکه تجمعی از خشم فروخورده‌ای است که حکومت برای دهه‌ها تلاش کرده آن را سرکوب یا نادیده بگیرد. این موج اعتراضات، با برخورد شدید نیروهای امنیتی و بسیج نیروهای شبه‌نظامی، به بزرگترین کشتار تاریخ معاصر ایران تبدیل شده است؛ کشتاری که با شلیک مستقیم به مردم، بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و قتل‌های فراقضایی، جان صدها نفر از شهروندان را گرفته و نشان می‌دهد که حکومت دیگر هیچ مشروعیتی برای سرکوب مردم ندارد.

در شهرهای کوچک و بزرگ، خیابان‌ها به میدان نبردی برای حق زندگی، اعتراض به تورم و فساد، و دفاع از آزادی‌های بنیادی تبدیل شد. نیروهای امنیتی با گلوله، باتوم و گاز اشک‌آور، خیابان‌ها را تبدیل به صحنه خون و وحشت کردند.

بازداشت‌های گسترده، ضرب و شتم معترضان و تهدید خانواده‌ها، نشان داد که حکومت حاضر است برای حفظ قدرت، جان و امنیت مردم را قربانی کند.

اما این سرکوب وحشیانه، نه تنها اعتراضات را خاموش نکرد، بلکه بر شدت خشم عمومی افزود و اعتراضات را به یک بحران ملی و فراقانونی تبدیل کرد.



تلفات انسانی و خشونت‌های گسترده، نمایانگر ماهیت اقتدارگرایانه و سرکوبگر حکومت است. استفاده از نیروهای شبه‌نظامی و مزدور برای سرکوب مردم، گواهی است بر شکست حکومت در مدیریت بحران و ناتوانی آن در پاسخ به مطالبات مردم. مردم ایران، با وجود تهدید، بازداشت و شکنجه، با شجاعت در خیابان‌ها حضور یافتند و نشان دادند که صدای محرومیت و خشم عمومی را نمی‌توان با باتوم، گلوله یا زندان خاموش کرد.

این اعتراضات همچنین افشاگری بی‌سابقه‌ای درباره فساد و ناکارآمدی حکومت به همراه داشت. از ناکامی در تأمین نیازهای اولیه مردم، افزایش تورم، کمبود کالاهای اساسی و بی‌توجهی به مناطق محروم، تا سرکوب گسترده و قتل‌های فراقضایی، همه نشان می‌دهد که نظام نه تنها پاسخگو نیست، بلکه با وحشت و خشونت سعی می‌کند کنترل خود را حفظ کند. این

## امیرپالوانه



گزارش‌ها از ایران می‌گویند مجروحان اعتراضات حتی در تخت‌های بیمارستان هم زنده نماندند و بنا بر شهادت کادر درمان و فعالان حقوق بشر، نیروهای امنیتی با دستور شلیک مستقیم و «تیر خلاص»، مجروحان را در مراکز درمانی هدف قرار داده‌اند؛ اقدامی که عبور کامل از همه خطوط انسانی و حقوقی است و در این میان، نام علی لاریجانی، یکی از چهره‌های کلیدی و باسابقه نظام، بار دیگر در زنجیره تصمیم‌سازی خشونت مطرح شده است. علی لاریجانی کیست و چرا نامش دوباره مطرح شده؟

علی لاریجانی، متولد ۱۳۳۶، از چهره‌های ریشه‌دار جمهوری اسلامی و عضو یکی از پرنفوذترین خانواده‌های سیاسی کشور است.

او طی دهه‌ها در بالاترین مناصب حکومتی حضور داشته:

ریاست سازمان صدا و سیما، دبیری شورای عالی امنیت ملی و سه دوره ریاست مجلس شورای اسلامی. این جایگاه‌ها، او را به یکی از چهره‌های مؤثر در سیاست‌گذاری امنیتی و سرکوب اعتراضات مردمی تبدیل کرده است؛ نقشی که امروز بار دیگر مورد پرسش افکار عمومی قرار گرفته است.

وقتی اعتراض، «تهدید امنیتی» تعریف می‌شود؛ در دوره‌های مختلف حضور لاریجانی در هسته قدرت، اعتراضات مردمی نه به عنوان مطالبه اجتماعی، بلکه به عنوان تهدید علیه نظام تعریف شد.

بنا بر گزارش‌های متعدد حقوق‌بشری، همین رویکرد باعث شد استفاده از خشونت مرگبار، شلیک مستقیم به معترضان، بازداشت‌های گسترده و سرکوب سیستماتیک به یک سیاست تثبیت‌شده تبدیل شود.

منتقدان تأکید می‌کنند این خشونت‌ها حاصل تصمیم‌های میدانی نیست، بلکه نتیجه تصمیمات آگاهانه در سطوح بالای حاکمیت است؛ جایی که چهره‌هایی مانند علی لاریجانی سال‌ها حضور داشته‌اند و بیمارستان‌ها آخرین پناهگاهی که امن نماندند و در موج اخیر سرکوبها، گزارش‌هایی منتشر شده که حتی قواعد اولیه بشردوستانه را نقض می‌کند. به گفته شاهدان عینی و کادر درمان، نیروهای امنیتی به بیمارستان‌ها یورش برده‌اند، مجروحان اعتراضات را شناسایی کرده و در مواردی با شلیک مستقیم یا «تیر خلاص» آن‌ها را کشته‌اند.

**فعالان حقوق بشر می‌گویند: اگر این گزارش‌ها تأیید شود، ما با جنایت علیه بشریت مواجه هستیم؛ اقدامی که نه تنها قوانین بین‌المللی، بلکه اصول ابتدایی پزشکی و حتی قوانین داخلی ایران را نیز نقض می‌کند.**

چراغ سبز از بالا؟

سؤال اصلی اینجاست، چنین اقداماتی چگونه و با چه مجوزی ممکن شده است؟ کنشگران مدنی تأکید دارند که حمله به بیمارستان‌ها و قتل مجروحان بدون دستور یا چراغ سبز سیاسی از سطوح عالی نظام امکان‌پذیر نیست و در همین چارچوب، نام علی لاریجانی به عنوان یکی از چهره‌های باسابقه و تأثیرگذار نظام، در کنار دیگر مقامات ارشد، در افکار عمومی مطرح شده است و نه به عنوان فردی که اسلحه به دست گرفته، بلکه به عنوان عضوی از زنجیره تصمیم‌سازی، مشروعیت‌بخشی و سکوت در برابر خشونت سازمان‌یافته، سکوت مرگبار یک سیاستمدار: با وجود انتشار گسترده تصاویر، شهادت‌ها و گزارش‌ها از کشتار معترضان، شلیک به نوجوانان و حمله به مجروحان در بیمارستان‌ها، علی لاریجانی تاکنون موضعی شفاف و علنی در محکومیت این اقدامات اتخاذ نکرده است و برای بسیاری از ناظران، این سکوت دیگر قابل توجیه نیست و وقتی جان انسان‌ها گرفته می‌شود، سکوت سیاستمداران بلندپایه خود تبدیل به موضع می‌شود. نام‌ها می‌مانند: آنچه امروز در ایران می‌گذرد، یک بحران گذرا نیست بلکه این نتیجه سال‌ها تصمیم‌سازی خشونت‌محور در بالاترین سطوح قدرت است و شلیک به معترضان، تیر خلاص به مجروحان و تبدیل بیمارستان به میدان مرگ، اتفاقاتی نیست که از حافظه تاریخی پاک شود و نام امران، حامیان و ساکنان، دیر یا زود، در برابر دادخواهی مردم ثبت خواهد شد و علی لاریجانی نیز، چه خواهد و چه نه، بخشی از این تاریخ است.

## ملیکا نوری وفا

آزادی؛ معنای انسانی، خاستگاه تاریخی و رویارویی با قدرت آزادی یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در اندیشه و زندگی اجتماعی انسان است؛ مفهومی که همواره موضوع مناقشه میان انسان و قدرت بوده است. آزادی به‌طور کلی به معنای توانایی انسان در اندیشیدن، انتخاب، بیان عقیده و عمل کردن بدون اجبار و سرکوب ناعادلانه است. این مفهوم هرگز به معنای رها بودن از قانون یا بی‌مسئولیتی اجتماعی نیست، بلکه در چارچوب احترام به حقوق دیگران معنا پیدا می‌کند.

بدون آزادی، کرامت انسانی، رشد فکری و پویایی اجتماعی از میان می‌رود. در تاریخ بشر، آزادی نه به‌عنوان یک امتیاز حکومتی، بلکه در واکنش به تجربه‌ی مستقیم ظلم، بردگی و استبداد شکل گرفته است. جوامع اولیه اغلب تحت سلطه‌ی پادشاهان، فرمانروایان مطلق یا



نهادهای مقدس قرار داشتند و انسان‌ها ناچار به اطاعت بودند. اما تداوم سرکوب و بی‌عدالتی، به‌تدریج این آگاهی را پدید آورد که قدرت مهارناشده، کرامت انسان را نابود می‌کند.

از دل همین تجربه‌ها، اندیشه درباره عدالت، اختیار و حق انسان زاده شد و آزادی به‌عنوان پاسخی به استبداد مطرح گردید.

آزادی به این دلیل «حق ذاتی» انسان محسوب می‌شود که انسان موجودی صاحب عقل، اراده و توان انتخاب است.

جامعه‌ای که در آن آزادی اندیشه و بیان محدود شود، به جامعه‌ای مبتنی بر ترس، ریا و سکوت اجباری تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، حقیقت جای خود را به تبلیغ می‌دهد، خلاقیت از میان می‌رود و پیشرفت علمی و فرهنگی متوقف می‌شود.

تاریخ نشان داده است که هیچ جامعه‌ی بسته‌ای نتوانسته است به توسعه‌ای پایدار دست یابد.

با وجود این، همواره حکومت‌هایی وجود داشته‌اند که آزادی را تهدیدی برای بقای خود تلقی می‌کنند. نظام‌های اقتدارگرا معمولاً از آگاهی شهروندان هراس دارند، زیرا انسان آزاد سؤال می‌پرسد، نقد می‌کند و قدرت را پاسخگو می‌خواهد. در چنین حکومت‌هایی، آزادی نه یک حق طبیعی، بلکه خطری امنیتی یا ایدئولوژیک معرفی می‌شود و سرکوب با توجیه حفظ نظم، دین یا منافع ملی صورت می‌گیرد.

در کشوری مانند ایران، پیوند ساختار سیاسی با ایدئولوژی رسمی سبب شده است که آزادی‌های فردی و اجتماعی به‌شدت محدود شوند. در این نوع نظام‌ها، تفسیر رسمی ایدئولوژی یا دین بر اراده‌ی مردم اولویت می‌یابد و آزادی بیان، اعتراض، انتخاب سبک زندگی و نقد قدرت به‌عنوان تهدید تلقی می‌شود. نتیجه، گسترش سانسور، سرکوب و حذف صداهای مستقل است؛ امری که شکاف میان حکومت و جامعه را عمیق‌تر می‌کند. با این حال، تجربه‌ی تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهد که آزادی را نمی‌توان برای همیشه سرکوب کرد.

آزادی ممکن است به‌طور موقت خاموش شود، اما هرگز از میان نمی‌رود، زیرا ریشه در ماهیت انسان دارد. هرگاه آگاهی افزایش یابد و انسان به حق خود واقف شود، آزادی بار دیگر خود را آشکار می‌سازد. در نهایت، آزادی نه یک شعار سیاسی، بلکه شرط بنیادین انسان‌بودن است.

جامعه‌ای که آزادی را انکار کند، دیر یا زود با بحران مشروعیت، رکود و فروپاشی اخلاقی روبه‌رو خواهد شد.

آزادی را می‌توان به تعویق انداخت، اما نمی‌توان برای همیشه انکار کرد؛ زیرا آزادی، جوهره‌ی انسان است.

## حق و حقوق در اعلامیه جهانی حقوق بشر

## منصور کفیلی

قدمت حقوق بشر برابر با عمر انسان است. (پیش از آنکه انسانها متأثر از نقش جامعه، مذهب، اقتصاد و دولت در حقوق طبیعی خود محدود شوند، حقوق بشر وجود داشته است.)

یاد آوری می‌کنم که: **حقوق بشر امری ذاتی و مادر زادی است نه اکتسابی و این حقوق از بدو تولد با انسان همراه و زاده میشود**

**1. حقوق ذاتی " زیرا که: انسان در بدو تولد آزاد به دنیا می‌آید (از هر دیدگاهی چه مذهبی و چه ماده گر ایان)**

وی میتواند با **نفس کشیدن**، زندگی کند، پس حق زندگی دارد

وی میتواند به **بینه**، پس **حق دیدن** و **واقعیت** های زندگی را دارد

وی میتواند بشنود، پس **حق شنیدن** و **واقعیت** های زندگی را دارد

وی میتواند، **صحبت کند**، پس حق آزادی بیان دارد

وی میتواند، **رشد کند**، پس حق آزادی حرکت و رشد دارد

وی میتواند، **بیانیشود**، پس حق آزادی عقیده دارد

وی میتواند **حرکت کند**، پس حق حرکت و آزادی دارد

وی میتواند **شادی کند**، پس حق زندگی در شادی را دارد

وی میتواند دوست داشته باشد، پس **حق احساس و دوست**

**داشتن** را دارد

وی میتواند ..... پس حق ....

**2. حق شهروندی** هم وظیفه جامعه (خانواده، محله، شهر، کشور و جامعه جهانی) برای ایجاد امکانات رشد حقوق و احقاق حقوق ذاتی انسان مانند

امکانات رفاهی زندگی، مسکن رفاه، کار، امنیت بهداشت و درمان آموزش، پرورش، زیستگاه و محیط سالم، امنیت زندگی و ... است که متأسفانه صاحبان قدرت به میل و خواسته خود این حقوق را از انسان متولد شده گرفته و به دلخواه خود این حقوق را تغییر و حتی از بین میبرد با این مقدمه نگاه می‌کنیم به تاریخچه حق در طول تاریخ نوشته شده. حقوق ذاتی انسان از همان آغاز خلقت پایه و ریشه پیدایش حقوق بشر در جهان است.

زمانی که نخستین انسان‌ها روی زمین ظاهر شدند، نه تمدنی وجود داشت و نه قانونی؛ اما انسان از بدو تولد دارای حقوقی بود که از خود انسان بودن سرچشمه می‌گرفت؛ حقوقی مانند حق زندگی، حق امنیت، حق غذا و سرپناه، حق تشکیل خانواده و حق دفاع از خود.

این حقوق ذاتی ابتدا در رفتار غریزی انسان‌ها بروز پیدا کرد و پایه‌های فکری حقوق بشر را در دوران‌های بعدی شکل داد. با تشکیل نخستین جوامع انسانی، انسان‌ها دریافته‌اند که بقای جمعی نیازمند قواعدی برای جلوگیری از خشونت بی‌پایان است؛ همین امر موجب شد نخستین هنجارهای اجتماعی به‌وجود آید.

با رشد جوامع و شکل‌گیری تمدن‌ها، انسان کم‌کم به این نتیجه رسید که برای حفظ کرامت و امنیت، باید قوانین مشترکی وجود داشته باشد.

یکی از نخستین اسناد تاریخی که از حقوق مردم سخن گفته، منشور کوروش بزرگ است که حدود ۲۵۰۰ سال پیش نوشته شد. در این منشور از آزادی ادیان، احترام به فرهنگ‌ها، نگهداری از بردگان و ممنوعیت اجبار سخن گفته شده بود؛ موضوعاتی که بعدها در حقوق بشر مدرن هم وارد شدند.

پس از آن، در تمدن‌های یونان و روم نیز ایده «حقوق طبیعی» مطرح شد؛ فیلسوفانی مثل سوکرات، افلاطون و ارسطو درباره این صحبت کردند که انسان صرف‌نظر از طبقه و قدرت، دارای حقوقی طبیعی و تغییرناپذیر است.

این اندیشه بعدها در تفکر حقوقی اروپا تأثیر عمیقی گذاشت. با گذشت زمان و بالا رفتن سطح آگاهی انسان از آزادی و عدالت، مقاومت در برابر حکومت‌های مطلقه آغاز شد.

یکی از مهم‌ترین نقطه‌های تحول، «**مگنا کارتا**» در انگلستان در سال ۱۲۱۵ میلادی بود. این سند پادشاه را محدود کرد و برای نخستین بار اعلام کرد که هیچ‌کس حتی پادشاه بالاتر از قانون نیست. پس از آن،

تحولات فکری دوران روشنگری در اروپا نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری حقوق بشر مدرن داشت. فیلسوفانی مثل لاک، روسو و منتسکیو بر حقوق طبیعی انسان، آزادی، برابری و تفکیک قوا تأکید کردند. سپس انقلاب آمریکا ۱۷۷۶ و انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ این اندیشه‌ها را به قوانین تبدیل کردند.

«اعلامیه استقلال آمریکا» و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه» نقطه عطف مهمی در تدوین حقوق بشر بودند. این اسناد بیان کردند که انسان‌ها آزاد و برابر آفریده شده‌اند و دارای کرامت و حقوق غیرقابل‌سلب هستند.

با پیشرفت جوامع، ۱۸۴۸ انقلاب صنعتی رشد صنعتی و افزایش ارتباطات جهانی، نیاز به قوانین بین‌المللی که حقوق انسان‌ها را در سراسر جهان به رسمیت بشناسد، بیشتر شد.

مارکس و انگلس

دو جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و دوم ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ فجایع بزرگی آفرید که جهان را وادار کرد برای جلوگیری از تکرار آن‌ها، یک سند جهانی برای حقوق بشر بنویسد.

در سال ۱۹۴۱ قرار شد سازمان ملل درست شود و پس از پایان جنگ دوم سازمان ملل آغاز به کار نمود و کمیسیون اقتصادی ایجاد کرد و در کمیسیون قرار شد به حقوق بشر رسیدگی شود و عاقبت در سال ۱۹۴۸ ۱۰ دسامبر به امضای ۵۱ کشور عضو سازمان ملل رسید

در سال ۱۹۴۸ «اعلامیه جهانی حقوق بشر» توسط سازمان ملل منتشر شد و برای نخستین بار حقوق اساسی تمام انسان‌ها بدون توجه به نژاد، ملیت، زبان، مذهب یا جنسیت به صورت جهانی و مشترک تعریف شد.

پس از امضای اعلامیه جهانی برای اجرائی شدن آن مقرر شد که قراردادهای بین‌المللی برای مواردی انجام شود

بعد از آن کنوانسیون‌های مختلفی مثل کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون حقوق پناهندگان و بسیاری اسناد دیگر شکل گرفتند تا حقوق بشر از حالت نظری خارج و به قانون بین‌المللی تبدیل شود.

مهمترین آنها **کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی و هم چنین کنوانسیون حقوق اجتماعی اقتصادی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶** ایجاد و به امضا رسید

امروز حقوق بشر نتیجه میلیون‌ها سال رشد انسان، هزاران سال تجربه تمدن‌ها، صدها سال مبارزه برای آزادی و دهه‌ها تلاش بین‌المللی است؛ اما ریشه همه این‌ها همان حقوق ذاتی است که انسان از همان روز اول وجود خود داشته و برای حفظ آن جنگیده است.

در دوران پهلوی، به ویژه در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰، وضعیت حقوق بشر در ایران تحت تأثیر مدرن‌سازی و تمرکز قدرت قرار داشت.

دولت پهلوی تلاش‌هایی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی انجام داد، اما این تحولات با محدودیت‌های سیاسی گسترده همراه بود. آزادی‌های سیاسی محدود بود و مخالفان حکومت، روزنامه‌نگاران مستقل و فعالان سیاسی اغلب با سرکوب مواجه می‌شدند.

سازمان ساواک، به عنوان دستگاه امنیتی و اطلاعاتی، نقش مهمی در نظارت بر فعالیت‌های سیاسی و سرکوب مخالفان داشت و دسترسی به آزادی‌های اساسی مانند آزادی بیان و تجمع را محدود می‌کرد.

در دوران پهلوی، ایران برخی معاهدات بین‌المللی را امضا کرده بود، مانند عضویت در سازمان ملل و موافقت با اعلامیه جهانی حقوق بشر، اما بسیاری از معاهدات مهم حقوق بشری را امضا نکرد. از جمله، ایران کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون رفع شکنجه را در آن دوران امضا نکرده بود.

این بدان معنا بود که تعهدات حقوق بشری ایران به‌طور محدود و عمدتاً در چارچوب داخلی اعمال می‌شد و نظارت بین‌المللی بر اجرای حقوق بشر وجود نداشت. نقض حقوق بشر شامل زندان‌های سیاسی، شکنجه بازداشت‌شدگان و محدودیت فعالیت احزاب و گروه‌های مستقل بود. در عین حال، برخی اصلاحات مدنی و قانونی نیز انجام شد، مانند اصلاحات ارضی و تلاش‌هایی برای بهبود آموزش و بهداشت، اما این اقدامات نتوانستند خلاءهای اساسی در حوزه آزادی‌ها و حقوق انسانی را جبران کنند. در مجموع، دوران پهلوی دوره‌ای از تضاد بود: مدرن‌سازی و

تجربه میلیون‌ها ایرانی در سراسر جهان است که ناگهان در تاریکی مطلق اطلاعاتی رها شده‌اند. نگرانی برای خانواده، برای دوستان، و برای وطنی که هر روز دورتر و خاموش‌تر می‌شود.

آنچه این روزها در ایران جریان دارد، یک اختلال فنی یا (مشکل زیرساختی) نیست. ما با یک خاموشی دیجیتال سازمان‌یافته روبه‌رو هستیم، اقدامی آگاهانه که اینترنت، ارتباطات تلفنی و دسترسی به اطلاعات را به حداقل ممکن رسانده است. در عمل، جامعه‌ای با بیش از هشتاد میلیون نفر، از جهان بیرون و حتی از خودش جدا شده است. این خاموشی، برخلاف دوره‌های پیشین، بدون وقفه و بدون پنجره‌های کوتاه اتصال ادامه دارد، نشانه‌ای روشن از اراده‌ی سیاسی برای کنترل کامل جریان اطلاعات.

قطع اینترنت تنها به معنای خاموش کردن صدای معترضان نیست، بلکه حذف شاهدان است. وقتی ارتباط قطع می‌شود، امکان مستندسازی خشونت از بین می‌رود، راستی‌آزمایی آمار کشته‌شدگان و بازداشت‌شدگان ناممکن می‌شود و روایت رسمی یا جعلی جای واقعیت را می‌گیرد. گزارش‌هایی که از داخل به‌سختی و با تأخیر می‌رسند، از فضایی می‌گویند که در آن حتی تصاویر و ویدئوهای ساختگی، گاه با کمک هوش مصنوعی، برای تحریف حقیقت به کار گرفته می‌شوند. خاموشی دیجیتال، خشونت را نامرئی می‌کند.

پیامدهای این وضعیت صرفاً سیاسی نیست. قطع ارتباط، زندگی روزمره را فلج کرده است: پرداخت‌های الکترونیک مختل شده، دسترسی به خدمات بانکی دشوار است و خرید دارو و مایحتاج اولیه برای بسیاری از خانواده‌ها به بحران تبدیل شده. این فشار اقتصادی، در کشوری که سال‌هاست با تورم ساختاری دست‌وپنجه نرم می‌کند، خود به ابزاری برای سرکوب بدل شده است. وقتی مردم برای نان و دارو می‌جنگند، توان اعتراض از آنها گرفته می‌شود.

در این میان، یک بُعد کمتر دیده‌شده اما عمیقاً انسانی وجود دارد: شکنجه روانی جمعی. میلیون‌ها ایرانی خارج از کشور از اروپا تا آمریکا و استرالیا در بی‌خبری مطلق نسبت به عزیزانشان به سر می‌برند. اضطرابی مداوم که شب و روز نمی‌شناسد. من تنها یکی از آنها هستم، اما این ترس و نگرانی، تجربه‌ای مشترک در دیاسپورای ایرانی است.

واکنش‌های بین‌المللی آغاز شده‌اند: بحث تحریم‌های هدفمند، درخواست‌ها برای تحقیقات مستقل و طرح موضوع در نهادهای بین‌المللی. اما تجربه سال‌های گذشته نشان داده که بیانه‌ها به‌تنهایی کافی نیستند. قطع اینترنت در ایران به یک استراتژی حکمرانی چندلایه تبدیل شده است: هم‌زمان جامعه مدنی را منزوی می‌کند، اقتصاد را تحت فشار می‌گذارد، خشونت را پنهان می‌سازد و رنج جمعی تحمیل می‌کند.

برای اروپا که خود را متعهد به نظم حقوقی بین‌المللی، آزادی اطلاعات و حمایت از جامعه مدنی می‌داند، خاموشی دیجیتال ایران صرفاً یک (نگرانی حقوق بشری) نیست، بلکه مسئله‌ای مشخص از نقض سیستماتیک حقوق بنیادین انسان‌ها است که مستقیماً با تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در تضاد قرار دارد. قطع عمدی اینترنت، مانع دسترسی به اطلاعات، ارتباط خانوادگی، مستندسازی خشونت و حتی دسترسی به خدمات حیاتی می‌شود و در حقوق بین‌الملل، نمی‌توان آن را اقدامی خنثی یا داخلی تلقی کرد.

#### سؤال اینجاست:

وقتی یک دولت به‌طور عمدانه ارتباط یک ملت را با جهان قطع می‌کند تا خشونت را از چشم ناظران پنهان کند، اروپا تا کجا حاضر است این وضعیت را صرفاً نظاره کند؟

آیا هلند و اتحادیه اروپا حاضرند قطع اینترنت را به‌عنوان شکلی از سرکوب جمعی به رسمیت بشناسند و آن را در چارچوب تحریم‌های هدفمند، پیگیری حقوقی و فشار سیاسی واقعی قرار دهند؟

میلیون‌ها ایرانی در داخل کشور و در تبعید در حال پرداخت هزینه این سکوت ارتباطی هستند. آنچه امروز در ایران رخ می‌دهد، یک آزمایش نظری نیست، واقعیتی است که هر روز زندگی، امنیت و کرامت انسانی را فرسایش می‌دهد. اگر قطع اینترنت بدون پیامد باقی بماند، این پیام به جهان مخابره می‌شود که در عصر دیجیتال، می‌توان با خاموش کردن ارتباط، حقیقت را هم خاموش کرد.

توسعه اقتصادی در کنار سرکوب شدید سیاسی و محدودیت آزادی‌های مدنی، که نهایتاً زمینه‌های نارضایتی عمومی و انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم کرد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، وضعیت حقوق بشر در ایران وارد مرحله جدیدی شد. جمهوری اسلامی ایران به طور رسمی برخی معاهدات بین‌المللی حقوق بشر را امضا کرده و برخی را نه.

از جمله معاهدات امضا شده می‌توان به «کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان» و «کنوانسیون حقوق کودک» اشاره کرد، هرچند که اجرای مفاد این معاهدات با انتقادات جدی روبه‌رو بوده است.

در مقابل، ایران تاکنون «کنوانسیون رفع شکنجه» و «کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» را یا به طور کامل امضا نکرده و یا با محدودیت‌هایی آن را پذیرفته است که مانع اعمال کامل نظارت بین‌المللی می‌شود.

در دهه‌های گذشته، بازرسان حقوق بشر سازمان ملل و کمیته‌های مرتبط بارها تلاش کرده‌اند به ایران وارد شوند تا وضعیت حقوق بشر را بررسی کنند.

نخستین بازرسی‌ها پس از انقلاب عمدتاً توسط گروه‌های تخصصی سازمان ملل و کارشناسان مستقل انجام شد. ۱

از جمله این بازرسان می‌توان به «آدریس کندی» گزارشگر ویژه سازمان ملل در زمینه شکنجه در دهه ۱۳۶۰، «هریچ گریگوریان» در زمینه زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۷۰ و «آلیس میشل» در دهه ۱۳۸۰ اشاره کرد.

با توجه به محدودیت‌های دولت، دسترسی بازرسان اغلب محدود و تحت نظارت شدید مقامات دولتی بود و گزارش‌های آنان بیشتر بر مشاهدات خارج از زندان‌ها و مصاحبه با فعالان انجام می‌شد.

وضعیت حقوق بشر بعد از انقلاب تحت تأثیر وقایع مهم تاریخی و سیاسی قرار گرفت. اعدام‌های گسترده دهه ۱۳۶۰، سرکوب مخالفان سیاسی، محدودیت آزادی بیان و مطبوعات، و محدودیت‌های شدید برای زنان و اقلیت‌ها از جمله مهم‌ترین رویدادها بود. دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ با تلاش‌های نیمبند اصلاحی و فشارهای بین‌المللی همراه شد، اما نقض حقوق بشر ادامه داشت و گزارش‌های سازمان ملل، عفو بین‌الملل و دیگر نهادهای حقوق بشری، بارها به نقض حقوق زندانیان سیاسی، شکنجه، محاکمات ناعادلانه و محدودیت آزادی‌های مدنی اشاره کرده‌اند. در دهه ۱۳۹۰ و پس از آن، ایران با فشارهای بین‌المللی بیشتری روبه‌رو شد، اما وضعیت حقوق بشر همچنان با مشکلات اساسی مواجه است.

اجرای برخی قوانین محدودکننده، سرکوب اعتراضات، محدودیت آزادی مطبوعات و حقوق زنان و اقلیت‌ها، همچنان نگرانی‌های جدی ایجاد کرده است. بازرسان سازمان ملل و گزارشگر ویژه همچنان گزارش‌های سالانه خود را منتشر می‌کنند و خواستار اصلاحات قانونی و تضمین حقوق اساسی شهروندان هستند، اما دسترسی کامل و شفاف به مراکز زندان و نهادهای دولتی محدود باقی مانده است.

### وقتی قطع اینترنت به ابزار سرکوب تبدیل می‌شود

#### سونیا سوارکوب



از ۸ ژانویه، من به‌عنوان یک ایرانی که در هلند زندگی می‌کنم نتوانسته‌ام با خانواده‌ام در ایران تماس بگیرم. نه تماس تصویری، نه پیام، نه حتی یک تماس کوتاه برای اطمینان از اینکه زنده‌اند. این تجربه شخصی نیست،

### هنر من، برای آگاهی بخش چهارم

#### سپیده حسینی صابر

او را سال‌هاست بر صندلی‌ای می‌بینیم  
که از مردم بلندتر است  
و از صداها دورتر.

مردی که نامش رابا «رهبر» صدا زدند  
اما هرچه گذشت فاصله‌اش با راه بیشتر شد.  
خامنه‌ای نه در کوچه‌ها راه رفت  
نه صف‌ها را دید  
نه اضطرابِ شبانه‌ی مادران را شنید

اواز پشت دیوارها  
از پشت تریبون‌ها  
از پشت دستورها  
کشور را تماشا کرد



وقتی اینترنت را قطع می‌کنند  
اولش فقط صفحه گوشی‌ست که سفید می‌شود  
اما بعد... می‌فهمی  
چیزی بزرگتر از اینترنت  
قطع شده است.  
ارتباط.  
صدا.  
شاهد بودن.  
وقتی اینترنت می‌رود  
مادر نمی‌داند  
حال فرزندش در خیابان چطور است  
خبر نمی‌رسد  
تصویر نمی‌رسد و ترس

آزادانه در شهر راه می‌رود.  
قطع اینترنت  
یعنی خاموش کردن چراغ‌ها  
در خانه‌ای که پر از سؤال است.  
یعنی گفتن این جمله‌ی نا نوشته:  
«نبینید... نپرسید... نگویند.»

مردم معترض‌اند  
نه چون چیزی  
اضافه می‌خواهند  
بلکه چون چیزی اساسی را از دست داده‌اند:  
امنیت، آینده  
و حق شنیده شدن.  
اعتراض فریاد بی‌دلیل نیست  
اعتراض وقتی به دنیا می‌آید  
که گوش‌ها  
سال‌ها بسته بوده‌اند.

وقتی اینترنت را قطع می‌کنند  
می‌خواهند مردم را تنها کنند  
اما نمی‌دانند  
این تنهایی، جمعی است  
و درد مشترک  
آدم‌ها را  
به هم نزدیک‌تر می‌کند.

در این سکوت تحمیلی  
هر کوچه  
یک خبر است  
هر نگاه  
یک پیام  
و هر دل  
یک رسانه.  
این مردم  
دشمن نیستند  
این‌ها  
زندگی می‌خواهند  
حق انتخاب  
و حق گفتن  
بی‌آن‌که بترسند.

و روزی خواهد رسید  
که هیچ دکمه‌ای  
نتواند،  
صدا را خاموش کند  
نه اینترنت، نه حقیقت  
و نه خواست مردمی  
که فقط  
می‌خواهند، دیده شوند

جان خسته اما ایستاده می‌نویسم  
برای تو،  
برای این تصویر آتش‌گرفته از رنج،  
برای مردمی که سال‌هاست نفس کشیدن را با ترس تمرین می‌کنند.  
این نقاشی،  
فقط رنگ و خط نیست؛  
فریاد فروخورده‌ی

نسل‌هاست.  
طناب‌هایی  
که در آن می‌سوزند،  
طناب‌دار یک یا دو نفر نیستند؛  
دار امیدند،  
دار جوانی،

آزادی  
برای خندیدن بی هراس،  
برای  
دوست داشتن بدون مجوز،  
برای  
زندگی بدون شمارش قدم‌ها.

این نقاشی می‌گوید: ما زنده‌ایم. هنوز.  
و زنده ماندن در این جهنم  
خود نوعی مقاومت است.  
اگر آتش هست،

برای سوزاندن انسانیت نیست؛  
برای روشن کردن راه است.  
اگر زنجیر پاره می‌شود،  
برای انتقام نیست؛  
برای نفس کشیدن است.

این دلنوشته،  
نامه‌ی خداحافظی نیست؛  
اعلان ماندن است  
ماندن و نترسیدن.  
ماندن و گفتن «نه».  
نه به اعدام.  
نه به دروغ مقدس.  
نه به حکومتی که از مرگ تغذیه می‌کند.



و آری،  
آری  
به زندگی.  
آری  
به آزادی.  
آری  
به ایرانی

که در آن هیچ مادری  
نام فرزندش را  
در لیست اعدام  
جست‌وجو نکند.



دار رؤیاهایی که ه  
رگز فرصت بالغ شدن پیدا نکردند.  
این پرچم سوخته،  
نه نشانه‌ی نفرت  
از خاک است،  
که سوگند  
وفاداری به مردمی‌ست  
که زیر نامش له شدند.  
پرچمی که آتش گرفته،

چون سال‌هاست  
حقیقت را سوزانده‌اند  
و نامش را «حکم خدا» گذاشته‌اند.  
چهره‌ها را ببین؛  
این‌ها قهرمان نیستند،  
آدم‌های معمولی‌اند

که فقط دیگر طاقت معمولی مُردن را ندارند.  
مردمی که فهمیدند  
سکوت، امن‌تر نیست  
فقط مرگش آهسته‌تر است.

قتل مادر است پیش از آن‌که فرزندش را ببوسد،  
قتل آینده است پیش از آن‌که ساخته شود،  
قتل اعتماد است  
تا مردم به هم شک کنند.  
و این جمهوری،  
این حکومتی که نام مردم را یدک می‌کشد  
اما مردمش را می‌ترساند،

سال‌هاست مشرو عینش را  
نه از رأی،  
که از طناب گرفته است.  
از خون.  
از وحشت.  
ما آزادی را فریاد می‌زنیم  
نه چون شعار است،  
بلکه چون بدون آن  
انسان نیستیم.

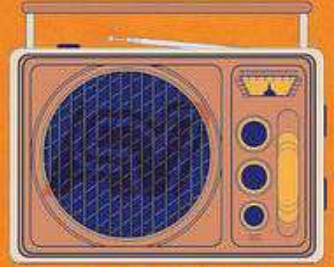
زبان مادری، هویت انسان را شکل می دهد.  
Ana dil . İnsanın Kimliyin Oluşdurar.

روز جهانی  
زبان مادری  
اسفند  
INTERNATIONAL  
Mother LANGUAGE DAY



• سالروز انقلاب 57 و سواستفاده  
روحانیت از یاورهای دینی مردم  
4. فوریه روز جهانی سرطان (سازمان  
جهانی بهداشت)  
11. فوریه روز جهانی مبارزه با ناقص  
سازی زنان  
13. فوریه روز جهانی رادیو  
20. فوریه روز جهانی عدالت اجتماعی  
21. فوریه روز جهانی زبان مادری  
• تظاهرات جنبش سبز بهمن و اسفند 89  
موسوی و سرکوب و گشتار مردم توسط  
دولت  
• افزایش اعدام در ایران فوریه سال 2025  
تعداد 97 نفر

World Radio Day



روز جهانی رادیو مارک ناد



نابلس سازی جنس زنان و پایان مجید

6 FEBRUARY

International Day of  
ZERO TOLERANCE  
for  
FEMALE  
GENITAL  
MUTILATION

6 فوریه روز مبارزه با نابلس سازی جنس زنان

#EndFGM



WORLD  
CANCER  
DAY

FEBRUARY 4th

WORLD DAY OF  
SOCIAL JUSTICE

20 FEBRUARY

AZADEGY  
آزادگی